کتابخانه
مجلس شورای ملی



۲۲٤

۱- خلاصهٔ منصوری
۲- رساله در علم رمل
۳- طالب و مطلوب خواجه نصیر در رمل
۴- رساله در علم رمل
۵- رساله رمل منظوم

بازدید شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب مجموعهٔ رسائل مختلفه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ثبت ۳۹۴۶
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۲۵۹۰۸

خطی «فهرست شده»
۳۹۳۱

مشتملست بر یک رساله در حساب و هندسه
و دو رساله در علم رمل و یک رساله
دیگر بطریق نظم در علم رمل و قواعد آن

این رساله در حساب و هندسه مسمی بخلاصة الحساب ...



۱ خلق سبع سموات طباقا باعمده عمود برافراشته
کمال صنعت و صنع کمال او بیت و بسط مسطح و جعلنا الارض بساطا
با وسیله ادوات و آلات بپاخته و پرداخته بمعماری قدرت
و جلال او بیت جل جلاله و عم نواله مصرع ورا رسید که کند دعوی جهانبانی
درود و تحیت و ... بر قد مطهر و مشهد منور آن صاحب رسالت که
غرض از رقم وجود ممکنات بر تخته خاک وجود با جود او بیت نظم
عرض او بود آفرینش را ٭ نور او بود چشم بینش را ٭ رقم او
بود جوهر جان را ٭ تخته خاک لوح یزدان را ٭ انبیا گرچه محتشم بودند
جملگی صفر از رقم بودند ٭ بیش بودند نازنه دو بیش ٭ بیش
بودند ها فزونیش ٭ گرچه پیش اندیش ازین چه غم است ٭ پیش صفر
پیشی رقم است ٭ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد بموده
میشود که این فقیر قلیل البضاعه و حقیر عدیم البضاعه حسین بن علی
بن شرف الدین مشهدی با وجود اشتغال بامور نبای معاد

مصرع

٢ کاهی بخدمت و ملازمت موالی و اهالی میسر می‌نمود و از خرمن فضل
و افضال ایشان خوشه و توشه می‌ربود خصوصا در علم ریاضی که
بتشغل این فقیر مناسبت تمام داشت کاهی ورق بر سبیل سبق
پیش اصحاب این فن گذرانیده می‌شد و از این فن شریف
علم حساب علمیست بغایت شریف و اکثر خلایق بدو محتاج اند
بل محتاج الیه اکثر علوم نیز هست چنانچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم میفرمایند که العلم علمان علم الابدان و علم
الادیان و این هر دو علم محتاج اند بحساب چنانکه علم ابدان که
علم طبیعیست بنای آن بر حسابست چون طبایع و خواص
و مراتب و مزاج و تقدیرات ادویه و اشربه و در علم
ادیان نیز که علم شریعت است محتاج اند بحساب بجهة دانستن
زکوة و استخراج سهام فرایض و غیر آن و این علم معتبرتر
و روشن‌ترست از علوم دیگر زیرا که در وی همه برهان

قطع

قطعیست و این علم جزویست از علمهای الهی چنانکه باری تعالی میفرماید
اِنَّ اِلَینَا اِیابَهُم ثُمَّ اِنَّ عَلَینا حِسابَهُم و این آیه بر شرف این علم
دلیل آیتی واضح و در این علم استادان و فاضلان را کتب و رسایل
بسیارست چه بلسان تازی و چه بلسان پارسی اما بعضی در تفصیل
بمرتبه بود که طبع منتهی را از مطالعه آن ملال آمدی و بعضی از غایت اجمال
بنوعی که فهم مبتدی را از دانستن آن محال نمودی بنا بران این فقیر
خواست که در علم حساب و مساحت تألیفی بسازد که اعمال وی بصحت نزدیک باشد
و خواص و عوام از وی مستفید توانند شد آنچه از قواعد و مسایل که
کلی و قریب الفهم بود از کتب و رسایل استادان بطریق ایجاز
بروجهی که نه طبع منتهی از مطالعه آن اعراض فرماید و نه فهم مبتدی
از دانستن آن احتراز نماید ایراد کرده آمد بران نهج که هر که
بر اعمال وی واقف گردد از هر نوع حساب که خواهد استخراج نماید
و چون این فقیر حقیر را باعلیحضرت دستور الاعظم منبع الجود و الکرم

۴ جامع مجمع اخلاق حمیده ورافع مرافع افعال پسندیده مربی العلماء
والفضلا مقوی الضعفا والغربا اگرچه خامه با وجود ده زبان
از شرح صفات ذات بابرکاتش عاجز آید فقیر شکسته زبان
بیان آن چگونه تواند کرد بیت زبان چگونه کشایم بمدحت که مرا
چو لاله لال شود گرچه صد زبان باشد :: چنین خوشست که گو دعا ختم کنم
که ذات تو بجهان باد تا جهان باشد :: خلد الله تعالی ظلال دولته
وشوکته وزادت بین الاقران رفعته ومنزلته جلاله منصوراً
طریقه خادم مخدومی بمرتبه بود که اکثر اوقات بشرف
مصاحبت ومجالست آن حضرت مشرف می بود وانعام
والطاف ایشان درباره فقرا وضعفا درجه کمال داشت
خصوصا درباره این فقیر ضعیف بیچاره لاجرم عنوان
این رساله نامی رابطراز اسم سامی آنحضرت مطرز
گردانید امید که مقبول خاطر انور ومطبوع طبع لطیف سخن

پروران

۵ پروران مخدوم گردد وتسمیه این رساله بخلاصة الحسابات منصور شد
وما توفیقی الا بالله والیه انیب بنای این رساله بر دو مقاله
نهاده شد مقاله اول در حساب وآن ده فصل است فصل اول
در دانستن ارقام هندسیه وترکیب آن فصل ۲ در دانستن
تضعیف ومیزان آن فصل ۳ در دانستن تنصیف ومیزان آن
فصل ۴ در دانستن جمع ومیزان آن فصل ۵
در دانستن تفریق ومیزان آن فصل ۶ در دانستن
ضرب ومیزان آن فصل ۷ در دانستن قسمت ومیزان آن
فصل ۸ در دانستن جذر ومیزان آن فصل ۹ در دانستن کعب ومیزان آن فصل ۱۰
در دانستن کسور بعض از مسائل بطریق ایجاز فصل ۱
در شناختن ارقام هندسیه وترکیب آن اما بباید دانست که
بنای حساب هندسیه بر نه رقم است ۱ ۲ ۳ ۴ ۵
۶ ۷ ۸ ۹ وبنای مراتب چهار است احاد وعشرات ومآت

والوف و هر یک ازین ارقام در مرتبهٔ اول یکی و در مرتبهٔ دوم
ده و در مرتبهٔ سیم صد و در مرتبهٔ چهارم هزار باشند و در مرتبهٔ
ازین مراتب اگر عدد نباشد صفری بجای آن عدد نهند
تا حفظ آن مرتبه کند مثلا چون خواهند که ده ثبت کنند
برین صورت کنند ۱۰ یازده ۱۱ دوازده ۱۲ سیزده
۱۳ چهارده ۱۴ پانزده ۱۵ شانزده ۱۶ هفده ۱۷
هژده ۱۸ نوزده ۱۹ بیست ۲۰ سی ۳۰ چهل ۴۰
پنجاه ۵۰ شصت ۶۰ هفتاد ۷۰ هشتاد ۸۰ نود ۹۰
صد ۱۰۰ هزار ۱۰۰۰ و چون خواهند که عدد بزرگتر
ثبت کنند بنگرند تا از آحاد درین مرتبه چند است آن رقم را ثبت صح
در مرتبهٔ اول ثبت کنند و از عشرات چند و آنرا در مرتبهٔ
دوم ثبت نمایند و از مآت چند و آنرا در مرتبهٔ سیم ثبت نمایند
و از الوف چند و آنرا در مرتبهٔ چهارم ثبت نمایند چنانکه

چ هزار

چ هزار و هفتصد و پنجاه و سه برین صورت ثبت شود ایست
۴۷۵۳ و درین عدد در مرتبهٔ آحاد سه و در مرتبهٔ عشرات
پنج و در مرتبهٔ مآت هفت و در مرتبهٔ الوف چهار است و اگر در مرتبهٔ
ازین مراتب عدد نباشد صفر بجای عدد ثبت کنند برین صورت
۳۹۰۹ این سه هزار و نهصد و نه باشد باقی را
برین قیاس توان کرد اما هرگاه مراتب از چهار زیاده شود
مرتبهٔ الوف بمنزلهٔ آحاد و عشرات و مآت و الوف الوف باشد
چنانکه گویند آحاد الوف و عشرات الوف و مآت الوف
و الوف الوف و باقی را برین قیاس توان کرد و چون عدد
مراتب الوف بسیار شود از مرتبهٔ اول آغاز کنند و هر
مرتبه را چنانکه رسمست آحاد و عشرات و مآت و الوف می شمرند
و در زیر الوف نشان کنند و هم از الوف آغاز کنند آنجا که
مرتبه منتهی شود بنگرند که عدد چند است و آن عدد را چندان

۸ الوف که با آنجا نشان کرده شده است یاد کنند بعد از آن مات
و عشرات و احاد یاد کنند که پیش از وی باشد با چندان الوف که
نشان شده است تا بمرتبهٔ احاد رسند و آنچه گفتیم ازین صورت
تعقل توان کرد ۶۵۴۹۷۸۶۳۴۲
و این شش هزار هزار هزار و پانصد و چهل و نه هزار هزار
و هفتصد و هشتاد و شش هزار و سیصد و چهل و دو باشد
باقی برین منوال بود و آنچه مناسب این فصل است **فصل دوم**
اندر دانستن تضعیف و میزان آن تضعیف در لغت دو چندان
کردن است و در اصطلاح زیاده کردن عددیست بر عدد دیگر
و آن بر دو نوع است مستوی و معکوس اما مستوی آنست که
ابتدای وی از مرتبهٔ آخر کنند و آن چنانست که عدد هر
مرتبه را بر جای خود مضاعف کنند اگر کم از ده باشد بر همان
جای ثبت کنند و اگر ده باشد بجای وی صفر کنند و بدل ده

۹ یکی بر مرتبهٔ دوم وی از جانب یسار افزایند و اگر آنجا عدد نباشد
همان یکی نویسند و اگر از ده زیاده باشد آنچه از ده زیاده است
بر جای وی ثبت کنند و بدل ده یکی بر مرتبهٔ دوم او زیاده کنند
هم برین مثال عمل میکنند تا بمرتبهٔ اول رسند عمل تمام شود
و عدد مضاعف گردد **مثال** خواستیم که سیصد و پنجاه و هفت را
تضعیف کنیم بر تخته ثبت کردیم برین صورت ۳۵۷
و از مرتبهٔ آخر آغاز کردیم و آنچه بمرتبت مضاعف ۷۱۴
کردیم شش شد بجای وی ثبت کردیم و بمرتبهٔ دوم آمدیم آنجا پنج است
مضاعف کردیم ده شد بجای وی صفر ثبت کردیم و بدل ده
یکی بر شش زیاده کردیم هفت شد و در مرتبهٔ سیوم هفت یافتیم
تضعیف کردیم چهارده شد بجای وی چهار ثبت کردیم و بدل
ده یکی بجای صفر ثبت کردیم برین صورت شد ۷۱۴
و این ضعف عدد اولست اما تضعیف معکوس ابتدای وی

۳۵۷
۶۰
۷۰۴
۷۱۴

از مرتبهٔ اول کنند و آن چنانکه عدد مرتبهٔ اول را تضعیف کنند اگر از ده
کم باشد بجای وی صفر ثبت کنند و بدل ده یکی بر مرتبهٔ دوم وی
از جانب بسیار زیاده کنند و اگر از ده زیاده باشد زیادتی را
بر جای وی ثبت کنند و بدل ده یکی بر مرتبهٔ دوم وی زیاده کنند
هم برین صورت مرتبهٔ دوم و سیم را نیز تضعیف کنند و همین شرط
نگاه دارند عدد مضاعف گردد مثال خواستیم تا سیصد و پنجاه
و هفت را مضاعف کنیم برین صورت ثبت کردیم ٣٥٧
ابتدا از مرتبهٔ اول کردیم و آنجا هفت بیت مضاعف کردیم
چهارده شد چهار را بر جای وی ثبت کردیم و بدل ده یکی بر مرتبهٔ
دوم وی که پنج بیت افزودیم و پنج را مضاعف کردیم ده شد
بجای وی صفر نهادیم و مرتبهٔ سیم که سه بیت مضاعف کردیم
شش شد بجای وی ثبت کردیم آن یک را بجای صفر ثبت کردیم
دیگی دیگر در مثل صفر ٧ برین صورت شد ٧١٤ باقی اعمال برین قیاس بود

ثبت کنند و اگر ده باشد بجای وی صفر صح

که بر پنج افزوده بودیم صح

بر شش افزودیم صح

دانس

دانستن میزان تضعیف محاسبان طریقی استخراج کرده اند جهت
دانستن صواب و خطای عمل و آنرا میزان نام نهاده اند و او اندرین باب
چنانست که عددی را که تضعیف خواهند کرد آنرا بصورت احاد
بشمرند بملاحظهٔ مرتبه و نه نه از وی طرح کنند آنچه بماند تضعیف کنند
میزان باشد نگاه دارند پس عدد مضاعف را همان عمل کنند که
در اول کرده بودند آنچه بماند اگر با میزان نگاه داشته برابر باشد
عمل راست بیت و گر نه خطا باشد مثال درین صورت که گذشت
این بود ٣٥٧ بصورت احاد شمردیم پانزده حاصل آمد
نه از وی طرح کردیم شش باقی ماند تضعیف کردیم دوازده شد
نه از وی طرح کردیم سه باقی ماند نگاه داشتیم پس عدد مضاعف را که
این باشد ٧١٤ بصورت احاد شمردیم دوازده
حاصل شد نه از وی طرح کردیم سه باقی ماند با میزان نگاه داشتیم
برابر بود دانستیم که عمل راست بیت والله اعلم بالصواب

فصل سیم اندر دانستن تضعیف و میزان آن تضعیف نیز ۱۲
بر دو نوع است مستوی و معکوس اما مستوی و ابتداء وی
از مرتبهٔ اول باشد و مرتبه را بر موضع تضعیف کنند اگر صحیح بود
بجای وی ثبت کنند و پنج عدد بدل کسر بر مرتبهٔ پیشتر وی که از جانب
یمین اوست افزایند و اگر کسر در مرتبهٔ اول افتد پنج در زیر مرتبهٔ اول
ثبت کنند و در مرتبه که یکی باشد چون نیمه کنند بجای وی صفر کنند
و پنج در مرتبهٔ پیشتر وی زیاده کنند چون در جمله مراتب این شرط
نگاه دارند عدد تضعیف کرده شود مثال خواستیم تا دو هزار
وصد و پنجاه و شش را تضعیف کنیم ثبت کردیم برین صورت
۲۱۵۶ ابتدا از مرتبهٔ اول کردیم آنجا شش بود نیمه کردیم
سه شد بر جای وی ثبت کردیم و در مرتبهٔ دوم پنج بود نیمه
کردیم دو و نیم شد دو بجای وی ثبت کردیم و بدل نیم پنج را
بر سر افزودیم که مرتبهٔ پیشتر وی است هشت شد در مرتبهٔ

و اگر کسر شود پنج بجای وی ثبت نکنند

سیم را

سیم را نیمه کردیم شد نیم صفر بجای او ثبت کردیم و بدل نیم پنج ۱۲
بردیم که پیش از وی است زیاده کردیم هشت شد و مرتبهٔ چهارم را
نیمه کردیم شد یکی بجای وی ثبت کردیم شد برین صورت
۱۰۷۸ اما معکوس ابتدا از مرتبهٔ آخر کنند و هر مرتبه
را تضعیف کنند آنچه حاصل آید صحیح بر جای وی ثبت کنند و بدل
کسر پنج در مرتبهٔ پیشتر زیاده کنند تا عمل تمام شود مثال خواستیم که
تا هفتصد و پنجاه و هشت را تضعیف کنیم ثبت کردیم برین صورت
۷۵۸ مرتبهٔ آخر که هفت است نصف کردیم شد سه
و نیم سه بجای او ثبت کردیم و بدل نیم پنج بر مرتبه که پیش از
وی است ثبت کردیم و مرتبهٔ پیشتر او را که پنج است نصف کردیم
شد دو و نیم دو را با آن پنج که در زیر آن ثبت کرده بودیم
جمع کردیم شد هفت بجای او ثبت کردیم و بدل نیم پنج بر مرتبه که
پیش از وی است ثبت کردیم مرتبهٔ اول که هشت است نیمه کردیم

شد چهار بان هیچ که در زیر آن ثبت کرده بودیم جمع کردیم شد نه ۱۴
بجای وی ثبت کردیم شد ٣٧٩ و این نصف آن
عدد است باقی اعمال برین نهج است دانستن میزان تضعیف
هر عددی را که تضعیف خواهند کرد میزان چنانکه در فصل سابق
گفته شده است بگیرند اگر زوج باشد نیمه کنند میزان بود نگاه دارند
و اگر فرد باشد نه بروی زیاده کنند آنگاه نیمه کنند میزان بود
نگاه دارند پس عدد را تضعیف کنند و میزان وی بگیرند
و بر میزان نگاه داشته برابر کنند اگر برابر باشد عمل راست است
و اگر نه خطا و صورت اول مال بود ٢١٥٦ میزان وی
٥ چون فرد است نه بروی ضم کردیم شد چهارده
نیمه کردیم شد هفت و این میزان بود نگاه داشتیم و عدد را
نیمه کردیم شد هشت برین صورت ١٠٧٨
میزان این نیز هفت بود با میزان نگاه داشته برابر آمد

دانستیم

دانستیم که حساب برپا است والله اعلم **فصل چهارم** در دانستن ۱۵
جمع و میزان آن چون خواهند دو عدد را باهم جمع کنند هر دو را
برتخته ثبت کنند بر دو سطر چنانکه آحاد برابر آحاد و عشرات برابر
عشرات و مئات برابر مئات باشد پس عدد هر مرتبه سطر زیرا بر عدد هر مرتبه سطر زیرا
سطر بالا جمع کنند آنچه شود اگر کم از ده باشد هم در آن مرتبه ثبت کنند
و اگر از ده زیاده باشد زیاده را در آن مرتبه ثبت کنند و بدل ده
یکی بر آن مرتبه که پس از وی است زیاده کنند و اگر ده باشد
در آن مرتبه صفر کنند و بدل ده یکی بر مرتبه پس تر وی افزایند
چون جمله مراتب را این عمل کنند این هر دو عدد مجموع کرده
مثال خواستیم که سه هزار و پانصد و هفتاد و نه را با دو هزار
و ششصد و بیست و دو جمع کنیم ثبت کردیم شد برین صورت
پس نه که مرتبه اول است از سطر اعلی با دو که ٣٥٧٩
مرتبه اول است از سطر اسفل جمع کردیم شد یازده ٢٦٢٢

٣٥٧٩
٢٦٢٢
٦٢٠١

یکی برجای وی ثبت کردیم و بدل ده یکی بر مرتبهٔ که پس از وی است ١٦
ثبت کردیم و در مرتبهٔ دوم وی در سطر اعلی هفت و در سطر اسفل دو
بود جمع کردیم نه شد با یکی که رفع کرده بودیم ده شد اینجا صفر ثبت
کردیم و بدل ده یکی بر مرتبهٔ که پس از وی است ثبت کردیم و در مرتبهٔ سیم
آمدیم در سطر اعلی پنج و در سطر اسفل شش یافتیم هر دو را جمع کردیم
یازده شد با یکی که رفع کرده بودیم دوازده شد دو بجای وی
ثبت کردیم و باز بدل ده یکی بر مرتبه که پس از وی است ثبت کردیم
و در مرتبهٔ چهارم در سطر اعلی سه و در سطر اسفل دو یافتیم جمع کردیم
پنج شد با آن یکی زیاده کردیم شش شد برجای وی ثبت کردیم
برین صورت شد ٦٢٥١ و برعکس این نیز جمع میتوان کرد
که از مرتبهٔ آخر آغاز کنند و برین منوال که گفته شد عمل کنند
تا بمرتبهٔ اول رسند در دانستن میزان جمع دو عدد را که جمع خواهند کرد
میزان ایشان بگیرند و جمع کنند و نگاه دارند پس هر دو عدد را

١٧ جمع کنند و میزان آن مجموع بگیرند اگر با میزان نگاه داشته برابر
باشد عمل راست است و اگر نه خطا **مثال** درین صورت میزان عدد
سطر اول بود ٦ و میزان عدد سطر دوم بود ٣ جمع کردیم
شد ٩ و این میزانیست نگاه داشتیم و میزان مجموع عدد بود ٩
با میزان نگاه داشته برابر بود دانستیم که حساب صحیح است **فصل پنجم**
در دانستن تفریق و میزان آن چون خواهند که عددی را از عدد
دیگر نقصان کنند عدد منقوص و عدد منقوص منه را در دو سطر ثبت کنند
آحاد برابر آحاد و عشرات برابر عشرات و مآت برابر مآت
منقوص منه در سطر اعلی و منقوص در سطر اسفل پس عدد هر مرتبهٔ
سطر اسفل را از عدد سطر اعلی که برابر وی است کم کنند آنچه
بماند هم برجای وی ثبت کنند و اگر چیزی نماند صفر بجای وی
ثبت کنند و اگر کم نشود از مرتبهٔ دوم وی عددی برگیرند
و این عدد بحساب این مرتبه ده باشد عدد مرتبهٔ اسفل را از

۱۸ از وی کم کنند باقی را با عدد مرتبهٔ سطر اعلی ضم کنند و اگر در مرتبهٔ
دوم وی عدد نباشد از سیم یکی برگیرند و نه در مرتبهٔ دوم وی
ثبت کنند و باقی حساب این مرتبه ده ماند عدد منقوص از وی
کم کنند باقی را با مرتبهٔ سطر اعلی ضم کنند چون جملگی مراتب سطر اسفل
از مراتب سطر اعلی کم کرده شود عمل تمام گردد مثال خواستیم
که هشتصد و هشتاد و دو را از دو هزار و پنجاه و شش کم کنیم ثبت
کردیم برین صورت ۲۰۵۶ دو که مرتبهٔ اول است از سطر اسفل
از شش که مرتبهٔ اول است ۸۸۲ از سطر اعلی کم کردیم باقی
چهار ماند بر جای وی ثبت کردیم و هشت که مرتبهٔ دوم است
از سطر اسفل از ع که مرتبهٔ دوم است از سطر اعلی کم نمیشود
و در مرتبهٔ دوم وی عدد نیست از مرتبهٔ سیم وی یکی کم
کردیم و نه در مرتبهٔ دوم وی ثبت کردیم باقی ماند ده بحساب
این مرتبه هشت از وی کم کردیم باقی ماند دو بر ع زیاده

کردیم

۱۹ کردیم هفت شد بجای وی ثبت کردیم و هشت که در مرتبهٔ سیم است
از سطر اسفل از نه که از مرتبهٔ سیم است از سطر اعلی کم کردیم باقی ماند
یکی هم بر جای وی ثبت کردیم شد برین صورت ۱۱۷۴
و این باقی ماند از مال بیشتر باقی اعمال برین منوال بود دانستن میزان
تفریق میزان منقوص را از میزان منقوص منه کم کنند آنچه ماند میزان باشد
نگاه دارند و اگر میزان منقوص از میزان منقوص منه کم نشود نه بر میزان منقوص منه
زیاده کنند آنگاه کم کنند و اگر میزان منقوص و منقوص منه برابر باشد
میزان نه باشد نگاه دارند پس میزان باقی را بگیرند و بنگرند اگر
با میزان نگاه داشته برابر باشد عمل راست بود و اگر نه خطا
مثال درین صورت میزان منقوص بود ۹ و میزان منقوص منه
بود ۴ چون کم نمیشود نه بر وی زیاده کردیم شد ۱۳
میزان منقوص از وی کم کردیم باقی ماند چهار و این میزان است
نگاه داشتیم بعد از تفریق باقی ماند ۱۱۷۴ میزان وی

منقوص

٢٠ چهار با میزان نگاه داشته برابر بود دانستیم که عمل راستست باقی را

برین قیاس باید کرد **فصل ششم** در دانستن ضرب

و میزان آن در ضرب اعداد طریقها بسیارست آنچه مبتدیان

میان محاسبان مشهورست مستوی و معکوس و اصفارست و ما درین

رساله بطریق مستوی اکتفا کردیم و اول در ضرب می باید که مفردات

یاد باشد تا ضرب مرکبات آسان باشد و مفردات بجهه آسانی

درین جدول آورده شد تا هر عدد مفرد را خواهند در عدد مفرد دیگر

ضرب کنند آن دو عدد را از طول و عرض این جدول در آورند مضروب

عددین را از خانه مشترک ایشان برگیرند و چون مفردات معلوم شد

طریق در ضرب مستوی آنست که دو عدد را که در یکدیگر ضرب خواهند کرد

در دو سطر بر تخته ثبت کنند چنانچه مرتبه آخر از مضروب برابر مرتبه

اول باشد از مضروب فیه پس مرتبه آخر از مضروب در مرتبه اول از آخر هم

مضروب فیه ضرب میکنند آنچه حاصل آید آحاد برابر مرتبه که در وی

ضرب کرده باشند ثبت کنند و عشرات را یک مرتبه پیش از وی ٢١

همچنین ضرب کنند تا بمرتبه اول رسند از مضروب فیه پس یک مرتبه

مضروب فیه را پیشتر نقل کنند و عدد این مرتبه را که در زیر وی

نقل کرده شده است در هر مرتبه از مضروب فیه ضرب کنند آحاد

بر مرتبه بالای وی افزایند و عشرات یک مرتبه پیش از وی مگر در آخر

مرتبه که عدد مرتبه اول راجع نشاید کرد و هر جا که آحاد نمی ماند

صفر کنند و هم برین منوال عمل میکنند و نقل میکنند تا تمامت مراتب

مضروب و مضروب فیه نقل کرده شود و عمل تمام شود **مثال**

خواستیم که دو هزار و هفتصد و هفتاد و یک را در سه هزار

و ششصد و نود و چهار ضرب کنیم ثبت کردیم بر تخته برین صورت

٢٧٧١ دو که مرتبه آخرست از مضروب در سه که مرتبه

٣٦٩٤ آخرست از مضروب فیه ضرب کردیم شش شد شش

بر بالای سه ثبت کردیم و همچنین دو را در شش که مرتبه پیش اوست

۲۲ از وی بیست ضرب کردیم شد دوازده دو را برابر وی ثبت کردم
و از بدل ده یکی بر شش افزودیم که مرتبهٔ دوم دویست باز همین
دو را در نه که مرتبهٔ پیش از شش است ضرب کردیم شد هژده
هشت را برابر وی ثبت کردیم و بدل ده یکی بر دو زیاده
کردیم که مرتبهٔ پس از دویست شد سه و همین دو را در چهار که
مرتبهٔ اولیست از مضروب فیه ضرب کردیم شد هشت برجای دو
ثبت کردیم پس سطر مضروب فیه را یک مرتبه بیشتر نقل کردیم
شد برین صورت ۷۳۸۸۵۷۱ پس مرتبهٔ سیم
از مضروب که پنج است ۳۶۹۴ در سه که مرتبهٔ
آخر است از مضروب فیه ضرب کردیم شد پانزده پنج
بر سه افزودیم و یکی را بدل ده بر هفت باز همین پنج را
در شش ضرب کردیم سی شد در مرتبهٔ دوم ازین سه
زیاده کردیم شد یازده یکی برجای وی ثبت کردیم

و بدل ده

۲۳ و بدل ده یکی بر مرتبهٔ دوم وی افزودیم باز همین پنج را در نه
ضرب کردیم شد چهل و پنج و با هشت که بر بالای دویست شود پنجاه
و سه سه بر بالای وی ثبت کردیم و پنج را در دوم مرتبهٔ
وی زیاده کردیم باز همین پنج را در چهار ضرب کردیم
شد بیست بر بالای وی ثبت کردیم و در مرتبهٔ دوم
وی زیاده کردیم پس مضروب فیه را یک مرتبه بیشتر نقل کردیم
شد برین صورت ۹۲۳۵۰۷۱ هم برین طریق که
در مرتبهٔ اول و دوم ۳۶۹۴ عمل کرده آمد مرتبهٔ
سیم را عمل کنند و مضروب فیه را یک مرتبه نقل کنند شود برین
صورت ۹۴۹۳۵۸۱ و هم برین منوال که عمل کرده
شد ۳۶۹۴ مرتبهٔ چهارم را عمل کنیم شود
برین صورت ۹۴۹۷۲۷۴ و ضرب تمام شود حاصل ضرب
نه بار هزار هزار و چهار صد و نود و هفت هزار و دویست و هفتاد

۲۴ وچهار شود این بود طریق تیستوی والله اعلم دانستن
میزان ضرب میزان مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کنند
آنچه حاصل آید میزان وی بگیرند و نگاه دارند پس
میزان ما حصل من الضرب بگیرند و با وی برابر کنند اگر برابر
باشد عمل درست است و گرنه خطا مثال درین صورت که تقریر افتاد
میزان مضروب بود ۶ و میزان مضروب فیه بود ۴ میزان
مضروب و مضروب فیه را در یکدیگر ضرب کردیم آمد ۲۴
میزان وی آمد ۶ نگاه داشتیم و میزان ما حصل من الضرب آمد
شش با میزان نگاهداشته برابر آمد دانستیم که حساب
راست است والله اعلم اینست آنچه محاسب را از دانستن آن
گزیر نیست اما طریق دیگر ازین آسانتر بیان کنیم که مناسب
اهل سیاق نیز باشد و همه کس را از فواید باشد انشاء الله تعالی
بباید دانست که ضرب عدد در عدد دیگر عبارتست از تحصیل عدد

ثالث

۲۵ ثالث که غیر آن دو عدد باشد و آنرا حاصل الضرب گویند و از آن
دو عدد یکی را مضروب و دیگری را مضروب فیه خوانند چنانچه
سابقا گذشت و بباید دانست که ضرب بر دو قسم است
ضرب مفردات و ضرب مرکبات اما ضرب مفردات یا ضرب
احاد در احاد است یا غیر آن چون ضرب احاد در عشرات یا در مآت
یا در الوف اما ضرب احاد در احاد چنانست که اگر مضروب
واحد باشد مضروب فیه بعینه حاصل ضرب باشد و اگر مضروب دو باشد
حاصل ضرب ضعف مضروب فیه باشد مثلا دو در سه که شش باشد ۲
و اگر مضروب چهار باشد مضروب فیه چهار مقدار خود باشد
و اگر مضروب ه باشد مضروب فیه نیز ه مقدار خود باشد
مثلا ه در چهار که مضروب فیه است هر یکی را ه گرفتیم
شد بیست باقی برین قیاس بود و اگر مضروب از ه زیاده باشد
مضروب و مضروب فیه را با هم جمع کنند آنچه مافوق عشره باشد

واگر مضروب سه باشد حاصل ضرب
سه چند آن مضروب فیه باشد
صح

هر یکی را ده بگیرند و نگاه دارند و آنچه از آن عددین تا ده مانده باشد
در یکدیگر ضرب کنند آنچه حاصل شود بر آن نگاه داشته اضافه کنند
حاصل ضرب باشد مثلا خواستیم که هفت را در هشت ضرب کنیم
هر دو را با هم جمع کردیم شد پانزده مافوق عشره پنج بیست
هر یکی را ده گرفتیم شد پنجاه نگاه داشتیم از هفت تا ده سه
و از هشت تا ده دو بود در هم ضرب کردیم شد شش بر آن پنجاه
نگاه داشته اضافه کردیم شد پنجاه و شش اما طریق ضرب آحاد
در عشرات آنچنانست که هر عدد را که از آحاد در عشرات
ضرب کنند صورت عدد هر دو را بی ملاحظه مرتبه در یکدیگر ضرب کنند
و هر یک را ده بگیرند حاصل آن عدد باشد مثلا خواستیم
که چهار را در بیست ضرب کنیم صورت عدد بیست که دو است
در چهار ضرب کردیم شد هشت هر یک را ده گرفتیم شد هشتاد
باقی تا صد برین قیاس اما طریق آحاد در مات اینست که

هر عدد را خواهند در مات ضرب کنند از این صورت عدد مضروب و
مضروب فیه را در هم ضرب کنند و هر یک را صد بگیرند حاصل
ضرب باشد مثلا خواستیم که پنج را در ششصد ضرب کنیم پنج را
در شش ضرب کردیم شد سی هر یک را صد گرفتیم شد سه هزار
باقی تا هزار بدین طریق بود و طریق ضرب آحاد در الوف نیز همین
حکم دارد الا آنکه حاصل ضرب را هر یک هزار می باید گرفت و اما
طریق دیگر ضرب مرکبات بسیط و آن از این استادان بانواع
گفته اند اما آنچه قریب الفهم باشد بطریق ایجاز آورده شود ان شاء الله تعالی
و از آنجمله ضرب عشرات در عشرات است ضرب کنند صورت عدد
هر یک از مضروب و مضروب فیه را بی ملاحظه مرتبه بگیرند و در
یکدیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را هر یک صد بگیرند عدد
مطلوب بود مثلا بیست را در سی خواستیم که ضرب کنیم صورت
عدد بیست که دو است در صورت عدد سی که سه است ضرب کردیم

و آن چنانست که
صح

شد شش هر یک را صد گرفتیم شد ششصد باقی تا هزار برین نهج باشد ۲۸
اما در ضرب آنچه مابین ده و بیست باشد و آنچنانست که مافوق هر یکی را
بران دیگر اضافه باید کرد و از برای هر یک ده باید گرفت و نگاه باید داشت
آنگاه مافوقین را در هم ضرب باید کرد و بران نگاهداشته زیاده باید کرد
حاصل ضرب باشد مثلا دوازده در دوازده خواستیم که ضرب کنیم
دو که مافوق عشره است بر دوازده اضافه کردیم شد چهارده
و از برای هر یک ده گرفتیم شد صد و چهل نگاه داشتیم و باز دو را
در دو ضرب کردیم شد چهار بران نگاهداشته زیاده کردیم
شد صد و چهل و چهار باقی برین قیاس بود اما آنچه میانه بیست
و سی باشد طریق آنست که صورت عدد عشرات را در هم ضرب کنند
هر یک را صد گیرند و نگاه دارند آنگاه صورت عدد آحاد را
نیز بگیرند و مضاعف کنند و از برای هر یک ده بگیرند این را
نیز نگاه دارند بعد از آن همان عدد آحاد را در هم ضرب کنند

و مجموع

۲۹ و مجموع را جمع کنند حاصل آن عدد باشد مثلا بیست و دو را در بیست و سه
خواستیم ضرب کنیم صورت عدد بیست که دو است در دو ضرب
ضرب کردیم شد چهار هر یک را صد گرفتیم شد چهارصد نگاه داشتیم
بعد از آن صورت عدد آحاد را که دو و سه است با هم جمع کردیم
شد پنج مضاعف کردیم شد ده از برای هر یک ده گرفتیم
شد صد این را نگاه داشتیم بعد از آن دو را در سه ضرب کردیم
شد شش مجموع را جمع کردیم شد پانصد و شش عدد باقی هم برین منوال
بود اما آنکه میانه سی و چهل است همین عمل دارد الا آنکه صورت عدد
آحاد را که گرفته میشود سه برابر می باید ساخت و در میانه چهل و پنجاه
چهار برابر و علی هذا القیاس تا صد اما طریق عشرات در مات
آنست که صورت عدد مضروب را در صورت عدد مضروب فیه
ضرب کنند آنچه حاصل شود نگاه دارند باز عدد مرتبه مضروب را
با عدد مرتبه مضروب فیه جمع کنند و از مجموع یک طرح کنند

۴۰ انچه بماند عدد مرتبهٔ احاد حاصل ضرب باشد مثلا اگر دو باقی ماند
هر یک را از احاد حاصل ضرب ده بگیرند و اگر سه باند
هر یک را صد بگیرند و اگر چهار بماند هر یک را هزار بگیرند
و اگر پنج بماند هر یک را ده هزار بگیرند و علی هذا القیاس
مثال خواستیم که بیست در چهارصد ضرب کنیم صورت
عدد بیست که دو است در صورت عدد چهارصد که چهار است
ضرب کردیم شد هشت نگاه داشتیم و عدد مرتبهٔ
مضروب که دو است با عدد مرتبهٔ مضروب فیه که
سه است جمع کردیم شد پنج یکی از و طرح کردیم چهار ماند
از هشت نگاه داشته هر یک را هزار گرفتیم شد هشت
هزار باقی برین طریق بود اما قاعده ضرب مرتبات در مرتبات
آنست که صورت عدد هر یک از مضروب و مضروب فیه را
در هم ضرب کنند با ملاحظه مرتبه آنچه حاصل آید از برای

هر یک

۲۱ هر یک عدد ده هزار بگیرند حاصل ضرب باشد مثال
دویست در دویست خواستیم ضرب کنیم صورت عدد
دویست که دو است در دو ضرب کردیم شد چهار
هر یک را ده هزار گرفتیم شد چهل هزار این نیز تا هزار بر پنج
باشد اما آنچه میان صد و دویست خواهند ضرب کنند آنچنانست
که از صورت عددها مضروب و مضروب فیه در
یکدیگر ضرب باید کرد و از برای هر یک عدد ده هزار
گرفت و نگاه داشت و صورت عدد عشرات را با هم
جمع باید کرد و از برای هر یکی ده هزار باید گرفت
و نگاه داشت و باز صورت عدد عشرات در هم
ضرب باید کرد و از برای هر یکی صد باید گرفت
و بران نگاه داشتها زیاده باید کرد حاصل ضرب باشد
مثال صد و بیست در صد و بیست خواستیم ضرب کنیم صورت عدد

عدد صد بود یکی در یکی ضرب کردیم شد یکی این را ده هزار ٤٢
گرفتیم و نگاه داشتیم و صورت عدد دمیت که دویست
با صورت عدد میی که سیصد است جمع کردیم شد پنج از برای
هر یک هزار گرفتیم شد پنج هزار این را نیز نگاه داشتیم
و همان دو را در سه ضرب کردیم شد شش از برای هر یک
صد گرفتیم ششصد شد بر مجموع اضافه کردیم شد پانزده
هزار و ششصد باقی برین قیاس اما آنچه در میانه صد
و دویست و دویست و سیصد تا هزار است الا آنکه در میانه
صد و دویست صورت عدد عشرات را که با هم جمع
کرده میشود مضاعف باید کرد و در سیصد سه برابر باید
کرد بدان طریق که در عشرات گذشت والله اعلم
اما جهت ضرب مرکبات کثیر الاجزا استادان جدول
شبکه وضع کرده اند از برای آسانی و آنچنانست که

همین عمل دارد
صح

موافق

٤٣ موافق مراتب مضروب و مضروب فیه مربعات صغار وضع کنیم
بعد مراتب مضروب و مضروب فیه بعد ازان خطوط متوازی بکشیم
تا مربعات صغار منقسم گردد بعد ازان هر مربع را به دو مثلث منقسم سازیم
بخطوط موربه بحیثیتی که ابتدا خطا از زاویه دست راست
باشد از زاویه فوقانی مربعات و انتهایش بزاویه دست چپ
پیوندد از زاویه تحتانی مربعات بعد ازان عدد مضروب را
در خارج ضلع فوقانی ثبت کنند چنانچه هر مرتبه در محاذات
مربع واقع شود و ترتیب مضروب فیه را نیز در خارج ضلع
دست چپ ثبت کنند چنانچه هر مرتبه در محاذات
مربع واقع شود چنانچه مرتبه الوف در محاذات مربع ضلع
فوقانی باشد از جانب یسار و مرتبه آحاد در محاذات
مربع ضلع فوقانی باشد از جانب یمین بعد ازان مفردات
هر یک از مضروب را در مفردات مضروب فیه ضرب کنند

۲۴ وحاصل را در هر مربعی که در محاذی ایشانست نویسند
احاد را در مثلث تحتانی وعشرات را در مثلث فوقانی
وهر مرتبه که صفر باشد مربعات محاذی او را خالی گذارند
بعد ازان در مثلث تحتانی از جانب دست راست گیرند هر چه باشد
در تحت مثلث در خارج شکل نویسند واگر چیزی نباشد صفر
نویسند واین اول حاصل ضرب باشد بعد ازان جمع کنند ارقام را
مابین دو خط مورب که بیت و بر بالای مثلث مذکور است وحاصل را
بر یسار آنچه اول نوشته اند نویسند اگر کمتر از ده باشد
والا احاد شرا نویسند واز برای هر عشره یکی بر حاصل
ارقام سطر مورب که بر بالای اوست افزایند وهمچنین
جمع کنند وانچه در سطرها مورب که باقیست در سطر حاصل
نویسند تا عمل تمام شود واگر در یکی از سطور مورب عدد نباشد
واز سطر دیگر نیز بدین سطر چیزی رفع نکرده باشند

ما جمع

۲۵ یا جمع این سطر بسطر دیگر مرفوع نشده باشد آنجا صفر نویسند
مثال خواستیم که ضرب کنیم این عدد را ۷۵۱۶
درین عدد ۲۵۴ شکل بر کشیدیم بر وجهی که گفته بودیم
ومضروب را در فوق ضلع فوقانی ومضروب فیه را
در یسارش ثبت کردیم برین صورت
بعد ازان هفت را در دو ضرب کردم
شد چهارده ده را که صورتش

	۷	۵	۱	۶
۲	۱ / ۴		۱ / ۲	۱ / ۲
۵	۳ / ۵		۴	۳
۴	۲ / ۸		۳ / ۲	۲ / ۴

۱۷۹۹۸۴۴

یکیست در مثلث فوقانی نهادیم از مربع جانب یسار
وچهار را در مثلث تحتانی نهادیم وباز هفت در پنج
ضرب کردیم شد سی وپنج سه را در مثلث فوقانی مربع
که در محاذی اوست نهادیم وپنج را در مثلث تحتانی وی
ثبت کردیم وبرین قیاس هر مرتبه از مراتب را
در یکدیگر ضرب کردیم وعشرات را در مثلث فوقانی

واحاد را در تحتانی که محاذی آن مرتبه است نهادیم شد
بران شکل که کشیده شده بعد ازان اعداد سطور را
جمع کردیم بران وجه که تقریر رفت شد هزار هزار و هفتصد
و نود و نه هزار و هشتصد و چهل و چهار باقی برین نمط قیاس
باشد والله اعلم **فصل هفتم** در دانستن قسمت و میزان
آن طریق آنست که چون خواهند که عددی را بر عددی
قسمت نمایند مقسوم و مقسوم علیه را در دو سطر تخته ثبت کنند
چنانکه مرتبهٔ آخر هر دو برابر باشد اگر مرتبهٔ آخر مقسوم
زیاده از مرتبهٔ آخر مقسوم علیه باشد و اگر کمتر بود مقسوم علیه را
یک مرتبه بیشتر نقل کنند پس زیر مرتبهٔ آخر از مقسوم علیه
آنچه بود از عدد مقسوم قسمت بروی کنند آنچه حاصل آید
برابر مرتبهٔ اول از مقسوم علیه زیر سطر مقسوم ثبت کنند
و این عدد را در هر یک مرتبه از مقسوم علیه ضرب کنند

و از مقسوم کم کنند تا آنکه کم کردن ممکن باشد و اگر
کم کردن ممکن نگردد از ان عدد یگان یگان کم کنند
و همین عمل کنند تا نقصان کردن ممکن گردد
بعد ازان که آن مرتبه در هر یک از مراتب مقسوم علیه
ضرب کرده شود و از مقسوم کم کرده شود مقسوم علیه را
یک مرتبه نقل کنند و همین شرط نگاه دارند که در اول
مرتبه نگاه داشته شده است و اگر مقسوم علیه زیاده باشد
از مقسوم برابر اول مرتبه از مقسوم علیه صفر کنند و یک مرتبه
دیگر نقل کنند هم برین مثال که شرح داده شد عمل کنند
تا مرتبهٔ اول رسند از مقسوم حساب تمام شود آنچه
بر بالای سطر حاصل آمده باشد نصیب بود اگر مانده باشد
اجزا بود مقسوم علیه مخرج باشد و اگر اجزا نباشد
تمام نصیب باشد با کم **مثال** خواستیم که ست

۲۸ بیست و پنجهزار و سیصد و هفتاد و شش را بر دویست
و چهل و یک قسمت کنیم مثبت کردیم برین صورت
پس مرتبهٔ آخر از مقسوم را قسمت ۲۵۳۷۶
کردیم بر مرتبهٔ آخر از مقسوم علیه ۲۴۱
حاصل آمد یکی بر زبر پنج که برابر مرتبهٔ اولیست از مقسوم علیه
مثبت کردیم و در هر یک مرتبهٔ از مراتب مقسوم علیه
ضرب کردیم و از مقسوم کم کردیم و دیگر تتمهٔ مقسوم علیه را
نقل کردیم شد برین صورت ۱۲۷۶
چون مقسوم علیه درین صورت ۲۴۱
از مقسوم بیشتر بود بر بالای هفت که برابر اول مرتبهٔ است
از مقسوم علیه صفر کردیم شد برین صورت ۱۲۵۶
پس دو از ده که آخر مرتبهٔ است از مقسوم آخر ۲۴۱
مرتبهٔ از مقسوم علیه قسمت کردیم حاصل آمد شش چون این

شش

۲۹ شش در هر یک از مراتب مقسوم علیه ضرب کنیم از مقسوم
کم نتوانیم کرد یکی از وی کم کردیم باقی ماند پنج این
پنج را بر زبر شش که برابر مرتبهٔ اولیست از مقسوم علیه
مثبت کردیم و در هر یکی از مراتب مقسوم علیه ضرب
کردیم و از مقسوم کم کردیم شد برین صورت ۱۰۵
۲۴۱
نصیب هر یکی صد و پنج عدد آمد و هفتاد و یک جزو
از دویست و چهل و یک که مخرج حساب باقی اعمال برین
قیاس بود دانستن میزان قسمت میزان مقسوم نگه
دارند پس میزان نصیب را در میزان مقسوم علیه
ضرب کنند و اگر کسر باشد میزان کسر بر وی ضم کنند
اگر شود میزان وی با میزان نگاه داشته برابر کنند
اگر برابست عمل صواب و اگر نه خطا مثال
درین صورت میزان مقسوم بود ۵ نگاه داشتیم

وميزان نصيب بود ۶ در ميزان مقسوم عليه که بود لا
ضرب کرديم شد ۲۲ و ميزان کسر که بود ۸ بر وی
ضم کرديم شد ۵ با ميزان نگاهداشته برابر بود دانستيم که
عمل راستيست باقی را برين منوال توان دانست والله اعلم

فصل هشتم اندر دانستن جذر و ميزان آن و آن
چنانست که هر عددی را که در مثل خود ضرب کنند آنچه
حاصل آيد آنرا مجذور گويند و مال گويند و مربع نيز
گويند و آن عدد را که در مثل خود ضرب کرده اند جذر
گويند و شی نيز گويند و ضلع نيز گويند و چون خواهند که
جذر عددی بدانند عدد را بر تخته ثبت کنند و اول
مرتبه را جذر گويند و دوم مرتبه را لاجذر و بر سر جذرها
نشان کنند بجز که غير رقم هندسيه باشد تا مشتبه
نشود و بر سر نشان آخر عددی طلب کنند که آنرا

در مثل خود ضرب کنند از عددی در سطر مجذور در محاذی وی ثبت
کم توان کردن بیشتر ازان عدد شود آن عدد را بجای آن عدد
نشان در سطر اول ثبت کنند و برابر وی در سطر ثالث نیز
ثبت کنند و عدد مطلوب الجذر سطر ثانی باشد پس عدد سطر
اول را در عدد سطر ثالث ضرب کنند آنچه حاصل آید از عدد
مطلوب الجذر کم کنند پس عدد سطر ثالث را تضعیف کنند
و یک مرتبه بیشتر نقل کنند پس عدد دیگر طلب کنند که آنرا در سطر
اول بجای نشان جذر ثبت کنند و همان عدد را برابر وی
در سطر ثالث ثبت کنند و در هر یکی از مراتب سطر ثالث ضرب کنند
و از سطر ثانی کم کنند بعد ازان عدد مرتبهٔ سطر ثالث را
چنانچه گذشت مضاعف کنند و یک مرتبه بیشتر نقل کنند هم برین
طریق عمل میکنند تا بآخر رسید چون عمل تمام شود اول مرتبهٔ
از سطر ثالث را تضعیف کنند و یکی بروی افزایند آنچه در سطر اول

باشد جذر بود واگر کسر نماند آنرا منطق گویند واگر کسر ماند آنرا
اصم گویند وآن کسر را نسبت دهند بر آن عدد سطر وسطر ثالث
بکار نیاید مثال جذر منطق خواستیم که پانزده هزار وششصد و
بیست وپنج را جذر بگیریم برین صورت ١٥٦٢٥
نشان جذر آخر بر زیر یکی آمد آنجا عددی طلب کردیم که
آنرا در مثل خود ضرب کنیم از عدد سطر مطلوب الجذر
کم توانیم کرد وآن یکی است بجای نشان در اول سطر
ثبت کردیم و همانرا در سطر ثالث ثبت کردیم و در یکدیگر
ضرب کردیم واز سطر ثانی نقصان کردیم و عدد
سطر ثالث را مضاعف کردیم و یک مرتبه نقل کردیم شد
برین صورت ٥٦٢٥ باز بر زیر نشان دوم
عددی طلب کردیم چنانکه آنرا در سطر ثالث برابر وی
ثبت کردیم و همان عدد را در هر یک از سطر ثالث

ضرب

ضرب کنیم از سطر ثانی کم توانیم کرد وآن دو است بر زیر جذر
دوم وضع کردیم و همین را برابر وی در سطر ثالث وضع کردیم
و در هر یک از مراتب سطر ثالث ضرب کردیم واز سطر ثانی
نقصان کردیم و مرتبهٔ اول را از سطر ثالث مضاعف کردیم
شد برین نهج ١٢٢٥ باز بر زیر جذر سیم عددی طلب کردیم
هم بران شرط که در اول و دوم گفته شده است یافتیم پنج
بر زیر جذر در سطر اول ثبت کردیم و برابر وی در سطر ثالث
نیز ثبت کردیم و بر هر یک از مراتب سطر ثالث ضرب کردیم
واز سطر ثانی کم کردیم و مرتبهٔ اول را از سطر ثالث تضعیف
کردیم و یکی بر وی افزودیم شد برین صورت
١٠٠ ٢٠٥ ٥٠١ آمد در سطر اول صد و بیست و پنج
با کسر دانستیم که جذر منطق است اما مثال در جذر اصم
واین آنچه کس بحقیقت نتواند گفت مگر بتقریب

چنانکه گویند جذر ششصد و سی و یک چیست بر تخته ۴۴
ثبت کردیم ۶۳۱ و جذر وی گرفتیم چنانکه یاد
کرده آمد در صورت اول شد ۲۵ ۶/۵۱ بیست و پنج
و شش جزو از پنجاه و یک جزو دری و این تقریب است
نه تحقیق اما دانستن میزان جذر میزان مجذور را بگیرند
و نگاه دارند پس میزان جذر بگیرند و در مثل خود ضرب
کنند آنچه حاصل آید میزان کنند بر وی ضم کنند اگر کسر باشد
آنچه بود با میزان نگاهداشته برابر کنند و اگر راست
باشد عمل راست بود و اگر نه خطا مثال منطق در صورت
اول میزان بود ۱ نگاه داشتیم میزان جذر بود
۸ در مثل خود ضرب کردیم شد ۶۴ میزان
وی بود ۱ با میزان نگاهداشته برابر آمد
دانستیم که حساب راست است مثال در صورت

جذر

جذر اصم میزان مال بود ۱ نگاه داشتیم میزان جذر بود ۴۵
۷ در مثل خود ضرب کردیم شد ۴۹ میزان کسر بود ۶
بر وی ضم کردیم شد ۵۵ میزان وی ۱ با میزان
نگاهداشته برابر آمد دانستیم که راست است والله اعلم

فصل سیم اندر دانستن کعب و میزان آن

و آنچنانست که هر عددی را خواهند که در مثل خود
ضرب کنند آنچه حاصل آید باز در همان عدد ضرب کنند
آنچه حاصل شود او را کعب گویند و آن عدد را که در مثل
خود ضرب کرده بودند کعب خوانند و این نیز منطق
می باشد و اصم نیز می تواند بود اما چون خواهند که
کعب عددی بدانند عدد را بر تخته ثبت کنند
و اول مرتبه را از وی کعب گویند و دوم مرتبه را
لا کعب و سیوم مرتبه را کعب و چهارم مرتبه را لا کعب

و برین مثال یکی را کعب و دوم را لا کعب تا با آخر رسند
و بر سر کعبها نشان کنند چنانچه بر سر جذرها پس بر سر
کعب آخر عددی طلب کنند که آنرا در مثل خود ضرب
کنند آنچه حاصل آید باز دران عدد ضرب کنند آنچه شود
از مبلغ مال که برابر وی باشد کم توان کرد و این
عدد را بر نشان کعب آخر ثبت کنند و آنرا سطر
اول گویند سطر ثانی باشد و آن عدد را که در مثل خود
ضرب کنند آنچه حاصل آید از مضروب در مثل خود در سطر
ثالث ثبت کنند و باز همان عدد را در سطر رابع
ثبت کنند پس عدد سطر اول را در عدد سطر ثالث
ضرب کنند و از عدد سطر ثانی نقصان کنند
پس اول مرتبه را از سطر ثالث اول بر اول مرتبه
از سطر رابع ضم کنند آنچه شود دهم دران عدد

مرتبه

مرتبه اول از سطر اول ضرب کنند آنچه حاصل آید بر سطر ثالث زیاده
کنند آنگاه اول مرتبه از سطر اول بر اول مرتبه از سطر رابع ضم کنند
پس عدد سطر ثالث را یک مرتبه و عدد سطر رابع را دو مرتبه
نقل کنند پس بر سر نشان دیگر عددی طلب کنند که آنرا
بر سر نشان بر سطر اول ثبت کنند و همان عدد را در سطر رابع
برابر وی ثبت کنند و همین عدد را در عدد سطر رابع ضرب کنند
و بر سطر ثالث زیاده کنند آنچه شود دهم دران عدد ضرب کنند
و از سطر ثانی کم توانند کرد چون عدد یافت شود و عمل برین
طریق کرده شود باز عدد مرتبه اول را از سطر اول بر عدد مرتبه
اول از سطر رابع ضم کنند و هم مراتب سطر رابع را دران عدد
ضرب کنند و بر سطر ثالث زیاده کنند و باز همان عدد
مرتبه اول از سطر اول بر مرتبه اول از سطر رابع ضم کنند
آنگاه سطر ثالث را یک مرتبه نقل کنند و سطر رابع را دو مرتبه

وهم برین نهج عمل میکنند تا بآخر رسند واگر در سطر ثانی عددی
مانده باشد کعب اصم باشد والا منطق پس عدد سطر رابع را
بر عدد سطر ثالث زیاده کنند وکمی بروی افزایند بعد از آن
شرط عمل نگاه داشته باشند مخرج آن اجزا باقی باشد
مثلا خواستیم که کعب هزار هزار ونهصد وپنجاه وسه هزار
وصد وبیست وپنج را که مجذور دانیم ثبت کردیم برین صورت
۱۹۵۳۱۲۵ از اول مرتبه آغاز کردیم یکی
مرتبه را کعب نشان کردیم ودویم مرتبه را وسیم مرتبه را
لا کعب شد برین صورت ۱۹۵۳۱۲۵
پس عددی طلب کردیم برابر کعب آخر که آنرا در سطر اول
ثبت کنیم وهمان عدد را در سطر رابع ثبت کنیم ودر
یکدیگر ضرب کنیم ودر سطر ثالث نیز ثبت کنیم ودر عدد
سطر ثالث ضرب کنیم از مال یعنی از سطر ثانی کم توانیم

کرد وآن یکی است یکی برابر نشان کعب در سطر اول ثبت کردیم
وهمین را در سطر رابع ثبت کردیم ودر یکدیگر ضرب کردیم
یکی شد از سطر ثانی که مکعب است کم کردیم پس یکی که در سطر
اولست بر یکی که در سطر رابع است ضم کردیم شد دو
باز همان یکی را که در سطر اولست درین دو ضرب کردیم
شد دو بر سطر ثالث اضافه کردیم شد سه باز همان یکی که
در سطر اولست بر سطر رابع زیاده کردیم شد سه سطر ثالث را
یکمرتبه نقل کردیم وسطر رابع را دو مرتبه شد برین صورت
۱۲۵ ۹۵۳ آنگاه برابر کعب دوم عددی
طلب کردیم که آنرا در سطر اول ۲ ثبت کنیم وهمان
عدد را برابری در سطر رابع ثبت کنیم ودر مجموع سطر رابع
ضرب کنیم واز سطر ثانی کم توانیم کرد وآن دو است
برابر کعب دوم در سطر اول وضع کردیم وبرابری همین عدد را

در سطر رابع وضع کردیم و مجموع عدد سطر رابع را هم در آن صورت
دو ضرب کردیم و بر سطر ثالث زیاده کردیم و همین دو را
در سطر ثالث ضرب کردیم و از سطر ثانی که مال است کم کردیم
پس آن دو را که در سطر اول است با آن دو که در سطر رابع است
ضم کردیم و همان دو را که در سطر اول است در مجموع سطر
رابع ضرب کردیم و بر سطر ثالث زیاده کردیم شد شش
پس سطر ثالث را یک مرتبه و سطر رابع را دو مرتبه نقل
کردیم شد برین منوال ۶ ۳ ۱ [illegible] ۲ ۲ ۵
پس برابر کعب سیوم همچنان عددی طلب کردیم که ... شد
یافتیم ج ج را بر سطر اول برابر کعب ثالث ۲۲۴ ۳۶
کردیم و همان ج را در سطر رابع وضع کردیم همان
ج سطر اول را در مجموع سطر رابع ضرب کردیم و بر سطر
ثالث زیاده کردیم و در حاصل سطر ثالث ضرب کردیم

واز

و از سطر ثانی که مال است نقصان کردیم شد برین صورت
۱۰۵۰۲۰۰۰۱ چون اجزا باقی ماند کعب اصم است
۲۴۶ ۳۴ باز اول مرتبه را از سطر اول که
ج است بر اول مرتبه از سطر رابع که همه ج است
ضم کردیم و همان ج سطر اول را در مجموع سطر رابع
ضرب کردیم و بر سطر ثالث زیاده کردیم و باز همان
ج سطر اول را بر سطر رابع زیاده کردیم و مجموع سطر رابع را
بر سطر ثالث زیاده کردیم شد برین صورت ۱۰۵۰۰۲۰۰۰۱
و این صد و بیست و چهار است و ده جزو ۱۷۲۷۴
از اکه چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه و یک از آن
یک درم باشد دانستن مخرج اجزای کعب بطریق دیگر
کعب صحیح را که حاصل آمده باشد در مثل خود بیکی
زیاده ضرب کنند آنچه حاصل آید در سه ضرب کنند

وبر مبلغ زیاده کنند مخرج بود مثال کعب صحیح بود ۵
۱۲۵ درمثل خود یکی زیاده ضرب کردیم شد
۱۵۷۵۰ ودر سه ضرب کردیم شد ۴۷۲۵۰ ۱
کمی همیشه بروی زیاده کردیم شد ۴۷۲۵۱
واین مخرج است داشتن میزان مکعب میزان مکعب را
بگیرند ونگاه دارند پس میزان مکعب بگیرند وآنرا
مکعب کنند یعنی درمثل خودش ضرب کنند آنچه حاصل آید
باز دران عدد ضرب کنند آنچه شود میزان بگیرند
واگر کسر مانده باشد میزان کسر بروی ضم کنند
ومیزان وی را با میزان نگاهداشته برابر کنند
اگر برابر باشد عمل راستست واگر نه خطا مثال
میزان مکعب آمد ۹ نگاهداشتیم میزان مکعب بود ۸
درمثل خود ضرب کردیم باز در وی ضرب کردیم

۵۱۲ میزان این آمد ۸ ومیزان کسر بود ۱ جمع
کردیم شد ۹ با میزان نگاهداشته برابر آمد دانستیم که
عمل راستست والله اعلم بالصواب فصل دهم
در کسور وبعضی از مسایل بطریق اجمال اگرچه استادان
در کسور ومسایل علیحده رساله مطول نوشته اند
اما این فقیر خواست که این کتاب ازین سخن خالی نباشد
قاعده وسه چند بر سبیل ایجاز آورده بباید دانست که
کسور از دو سطر شناخته میشود واز آن دو سطر
اول را اجزا گویند وسطر دوم را مخرج واجزا را
نسبت کنند بمخرج چنانکه در سطر اول دو بنویسند
ودر سطر دوم سه واین را ثلثان گویند یعنی دو از سه
وکسور که میانه محاسبان متداولست دانگست
وطسوجست وشعیر وخردل وفلس است وفتیل است

ونقیر و قطمیر و ذره است چنانکه دانگ چهار طسوج ۵۴
و طسوجی چهار شعیر و شعیری شش خردل و خردلی دوازده
فلس و فلسی شش فتیل و فتیلی شش نقیر و نقیر هشت
قطمیر و قطمیر را دوازده ذره اعتبار کرده اند و از
ذره تجاوز ننموده اند و فاضلی مجموع را بنظم آورده
قطعه جوی شش خردلست و خردلی را : ده و دو فلس دان از روی تقدیر
بود هر فلس از آنها شش فتیل : فتیلی شش نقیرست از چه اکثر
نقیر هشت قطمیرست و آنگه : ده و دو ذره آمد و آن قطمیر
رقم عضلت و زایر شطرطلن یکی جو : تو وزن یکدرم زینجا فرو گیر
دهنده بیان و حسابیان هر عددی را که در مخرج
یکی از اجزا افتد اجزا را بآن مخرج نسبت دهند و مثاله
دانستیکه دیناری شش دانگست و هر دانگ چهار
طسوج و نود و شش جو یا نصد و هفتاد و شش هزار

ونهصد

۵۵ نهصد و دوازده فلس و چهل و یکهزار و چهارصد و هفتاد و دو
فتیل و دو دویست و چهل و هشت هزار و ششصد و سی و دو نقیر
و هزار هزار و نهصد و نود و هزار و ششصد و پنجاه و شش قطمیر
و بیست و سه هزار هزار و ششصد و هشتاد و هفت هزار
و هشتصد و هفتاد و دو ذره است و چون خواهند که
اجزای کسور را تنصیف یا تضعیف یا جمع یا تفریق کنند
یا ضرب یا قسمت کنند بر آن مخارج نسبت دهند چنانچه
هر چه کمتر باشد آن بیشتر را از جنس آن کمتر سازند
آنگاه بر عمل که خواهند کنند مثلا چون خواهند که دانگی و نیم
و طسوج و شعیرین را تنصیف کنند مجموع را از جنس شعیر
سازند و تنصیف کنند آنگاه صحیح بر جای صحیح ثبت کنند
و کسر بجای کسر مثال در آنچه گذشت چون مجموع را از جنس
شعیر ساختیم آمد بیست و شش نهاده شعیر تنصیف کردیم

کردیم شد سیزده باقی ماند بهر طسو و شعیر باقی اعمال
بر همنوال از تضعیف و جمع و تفریق اما در ضرب کسور
طریق بسیار است بر دو طریق اختصار کردیم اول ضرب
کسور در صحاح و دوم ضرب کسور در کسور اما اول آنست که
صورت کسیر را در صحاح ضرب کنند و اگر با کسیر صحاح باشند
اول صحاح را با کسیر از یکجنس سازند بعد از ان مجنس آنرا
در صحاح مضروب فیه ضرب کنند و حاصل ضرب را
اگر کمتر از مخرج کسور باشد بمخرج کسور نسبت دهند و الا
بمخرج قسمت کنند حاصل نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد
مثال کسیر تنها در صحاح خواستیم که ربع را در چهار
ضرب کنیم صورت کسیر را که یکی است در چهار ضرب کردیم
همان چهار شد بر مخرج کسیر که هم چهار است قسمت کردیم
خارج قسمت یکی شد و آن حاصل ضرب باشد

ومثال

مثال ضرب صحیح با کسیر در صحاح خواستیم که چهار و ثلثی را
در شش ضرب کنیم چهار و ثلث را مجنس کردیم سیزده شد — ضرب صح
این سیزده که مجنس مضروب است در شش که مضروب فیه است
ضرب کردیم هفتاد و هشت شد بر مخرج کسیر که سه است
قسمت کردیم خارج قسمت بیست و شش شد و آن مطلوب است که
هشت صحیح و دو ثلث باشد باقی اعمال برین قیاس
توان کرد اما طریق دوم طریق عمل درین قسم آنست که
هر یک از مضروب و مضروب فیه را در مخرج کسیر خودش
ضرب کنند باز حاصل ضرب مضروب را در حاصل ضرب
مضروب فیه ضرب کنند یعنی صورت هر دو کسیر را
در یکدیگر ضرب کنند و این حاصل ضرب را نگاه دارند
بعد از ان مخرج کسیر مضروب را در مخرج کسیر مضروب فیه
ضرب کنند انگاه بنگرند با نچه نگاه داشته اند اگر کمتر

ازین حاصل ضرب قسمت کنیم حاصل نسبت یا خارج قسمت ۵۸
مطلوب باشد مثالش خواستیم که دو ثمن را در سه
خمس ضرب کنیم هر یک ازین دو کسر را در مخرج خودش
ضرب کردیم یعنی صورت هر دو کسر را گرفتیم و در یکدیگر
ضرب کردیم شش شد بر مضروب مخرجین که پانزده است
نسبت کردیم دو خمس شد و هو المطلوب مثال خواستیم
چهار خمس را ضرب کنیم در واحد و ربع مضروب را که
چهار خمس است در مخرج خودش ضرب کردیم یعنی
صورت او را که چهار است گرفتیم و مضروب فیه را
که واحد و ربع است در مخرج کسر خودش که چهار است
ضرب کردیم ه شد پس ه را در چهار ضرب کردیم
بیست شد بر مضروب مخرجین که هم بیست است
قسمت کردیم خارج قسمت یکی صحیح شد مثال دیگر

خواستیم

۵۹ خواستیم که خمسه و ثلث را در سه و ربع ضرب کنیم مضروب را
در مخرج کسر خودش که سه است ضرب کردیم شانزده شد
و مضروب فیه را در مخرج کسر خودش که چهار است ضرب کردیم
سیزده شد پس هر دو حاصل را در یکدیگر ضرب کردیم
دویست و هشت شد بر مضروب مخرجین که دوازده است
قسمت کردیم هفده و ثلثی شد اما طریق قسمت کسور
و این نیز بر دو قسم است یکی آنکه کسر در هر دو جانب مقسوم
و مقسوم علیه باشد دوم آنکه کسر در یکجانب بیش نباشد
اما طریق عمل در قسم دوم آنست که هر یک از مقسوم
و مقسوم علیه را باشد در مخرج کسر خودش ضرب کنند
و حاصل ضرب مقسوم را بحاصل ضرب مقسوم علیه نسبت دهند
اگر حاصل ضرب مقسوم کمتر باشد از حاصل مقسوم علیه
والا بر حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت کنند حاصل نسبت

یا خارج قسمت مطلوب باشد مثال خواستیم که ثلاثه ارباع را
بر دو قسمت کنیم مقسوم را که سه ربع است در مخرج او که
چهار است بزنیم سه صحیح شد یعنی صورت کسر که ثلثه ارباع
و مضروب فیه که دو است هم در چهار که مخرج کسر است
ضرب کردیم هشت شد پس حاصل ضرب مقسوم را که
سه است بحاصل ضرب مقسوم علیه که هشت است
نسبت دادیم سه ثمن حاصل آمد و این حاصل ضرب است
مثال دیگر خواستیم که شش و خمس را قسمت کنیم بر هفت
مقسوم را در مخرج کسر ضرب کردیم سی و دو شد
و مقسوم علیه را نیز در مخرج ضرب کردیم سی و پنج [?] شد
پس حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کردیم حاصل نسبت
شش سبع و دو خمس سبع شد باقی اعمال برین
نهج باشد والله اعلم اما عمل در قسم اول چنانست که

هر دو کسر مضروب و مضروب فیه را مخرج مشترک کنیم
پس هر یک از مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج مشترک
ضرب و بطریقی که مذکور شد در قسم اول دوم عمل
بپایان رسانیم مطلوب باشد مثال خواستیم که ربع را
قسمت کنیم بر ثمن مخرج قسمت مشترک ربع و ثمن گرفتیم
هشت است و در مقسوم ضرب کردیم دو شد
و در مقسوم علیه ضرب کردیم شد یکی و حاصل اول را
بر حاصل دوم قسمت کردیم خارج قسمت دو آمد
والله اعلم بالصواب اما طریق در استخراج جذر کسور
طریقش آنست که صورت کسر را در مخرجش ضرب کنند
و جذر حاصل ضرب بگیرند و بر مخرج قسمت کنند
یا به او نسبت دهند خارج قسمت یا حاصل نسبت
جذر مطلوب بود مثال خواستیم که جذر نه [?] جزو

از شانزده جزو بدانیم صورت کبیر را اگر نسبت در مخرج که
شانزده است ضرب کردیم صد و چهل و چهار شد جذر ش
گرفتیم دوازده شد این را مخرج نسبت دادیم ربع
حاصل شد و این جذر مطلوب باشد و اگر با کبیر صحیح
باشد تجنیس کنند و حاصل او را بجای صورت کبیر
نگاه دارند عمل بپایان رسانند مثال خواستیم
که جذر شش و ربع را بدانیم تجنیس کردیم بیست
و پنج شد و در مخرج که چهار است ضرب کردیم
صد شد جذر گرفتیم ده شد بر مخرج که چهار است
تقسیم کردیم دو و نیم حاصل آمد و این جذر
این مطلوب باشد والله اعلم اما مسئله سابقا
گفته شده بود مسئله چند خواهیم آورد
از نوادر حساب تا کتاب ازین نیز خالی نباشد

مسئله

مسئله اگر گویند که کدام عدد است که ربع بروی
افزایند و از مجموع ثلثی کم کنند آنچه بماند در شش
ضرب کنند شصت شود طریق آنست که شصت را
بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید نصف بروی افزایند
آنچه شود خمس وی بگیرند کم کنند مطلوب بود مثال
شصت بر شش قسمت کردیم آمد ده نصف آن بر روی
افزودیم شد پانزده خمس وی کم کردیم باقی ماند دوازده
و این مالست مسئله اگر گویند مردی پانزده انار
بخرید ده باز فروخت بیست درم سود کرد اصل
مال چند باشد طریق آنست که سود را در فروخت
ضرب کنند و بر تفاضل خرید و فروخت قسمت کنند
جواب باشد مثال سود بود بیست در فروخت که
ده است ضرب کردیم آمد دویست این را بر تفاضل

خرید و فروخت کرج است قیمت کردیم آمد چهل و این
جواب است مسئله اگر گویند که سه شریک آمدند یکی پنج
درم و دوم به ده درم و سیم به پانزده درم از مجموع
این چیز خریدند و باز فروختند شصت درم سود کردند
شریک پنج درم را چند رسید و ده درم را چند و پانزده
درم را چند رسید طریق آنست که مجموع سیم ایشان را
مقسوم علیه نام کنند پس هر یکی از سیم ایشان را در شصت
ضرب کنند و بر مقسوم علیه قسمت کنند حصه هر یک پیدا
گردد مثال پنج و ده و پانزده را جمع کردیم
شد سی و این مقسوم علیه است پس سیم شریک اول را
که پنج است در شصت ضرب کردیم آمد سیصد و بر
مقسوم علیه قسمت کردیم آمد ده و این حصه شریک
اول است و شریک دوم ده است ده را در شصت ضرب

کردیم

کردیم ششصد شد و بر مقسوم علیه قسمت کردیم آمد بیست
و این حصه شریک دوم است و سیوم شریک که پانزده است
در شصت ضرب کردیم شد نهصد و بر مقسوم علیه قسمت کردیم
آمد سی و این حصه شریک سیم است مسئله اگر گویند سه کس
در بازاری بر سر قماشی رسیدند اول دوم را گفت نصف
مال تو با مال من بهای قماش است و دویم سیم را گفت که
ثلث مال تو با مال من بهای قماش است سیم اولی را گفت
که ربع مال تو با مال من بهای قماش است مال هر یک چند باشد
و بهای قماش چند طریق آنست که مخرج هر یک را جدا جدا
بر تخته ثبت کنند و در یکدیگر ضرب کنند و یکی بر وی افزایند
بهای قماش باشد و اگر قوم زوج باشند یکی کم کنند
بهای قماش باشد پس از مخرج اول یکی کم کنند و در
مخرج دوم ضرب کنند و یکی زیاده کنند و در مخرج سیم

٦٦

ضرب کنند مال اول بود و باز از مخرج دوم یکی کم کنند و در مخرج
سیم ضرب کنند و یکی زیاده کنند و در مخرج اول ضرب کنند
مال دوم باشد و باز از مخرج سیم یکی کم کنند و در مخرج
اول ضرب کنند و یکی زیاده کنند و در مخرج دوم ضرب کنند
مال سیم باشد هر چند قومی که باشند بهمین طریق نگاه دارند
اول بار یکی کم کنند و بار دوم زیاده کنند مثال درین مسئله
مخارج در یکدیگر ضرب کردیم و یکی زیاده کردیم شد بیست
و ح و این بهای تمامش است از مخرج اول یکی کم کردیم
و در مخرج دوم ضرب کردیم یکی زیاده کردیم و در مخرج سیم
ضرب کردیم شد شانزده و این مال اول است از مخرج
دوم یکی کم کردیم و در مخرج سیم ضرب کردیم یکی زیاده
کردیم و در مخرج اول ضرب کردیم شد هژده و این مال دوم است
از مخرج سیم یکی کم کردیم و در مخرج اول ضرب کردیم
یکی

٦٧

یکی زیاده کردیم و در مخرج دوم ضرب کردیم شد بیست و یک
و این مال سیم است مسئله دیگر اگر گویند مردی نذر کرد که
هر بار که مال وی دوچندان شود ده درم صدقه کند چهار بار
مال دوچندان شد هر بار ده درم صدقه کرد هیچ نماند مال
چند باشد طریق آنست که یکی را چهار بار تضعیف کنند
معقوم علیه بود یکی از وی کم کنند و در ده ضرب کنند
و بر معقوم علیه قسمت کنند جواب بود مثال یکی را چهار بار
تضعیف کردیم شانزده شد و این معقوم علیه است
یکی کم کردیم و در ده ضرب کردیم شد صد و پنجاه و بر
معقوم علیه قسمت کردیم آمد نه و ثمن و ربع و این
مال است مسئله دیگر اگر گویند که چهار کس در راهی همراه
شدند و هر یک را مالی بود یکی از ایشان مال خود به این
سه کس داد به آن مقدار که هر یکی داشتند و بر دست وی

چیزی نماند پس دیگری مال خود دو آنچه پیش مانده بود
بکس پس داد بمقدار آنکه ایشان داشتند و بدست
وی چیزی باقی نماند و سیم و چهارم بر همین مثال
مال خود بدادند مرهمه متساوی شد مال هر یک
چند باشد طریق آنست که یکی را بعدد رؤوس ایشان
تضعیف کنند آنچه شود در عدد رؤوس ضرب کنند
و نیمه کنند مال اول باشد و یکی زیاده کنند بر مال اول
و نیمه کنند مال دوم بود و در مال دوم یکی زیاده کنند
و نیمه کنند مال سیم باشد در مال سیم یکی زیاده کنند
و نیمه کنند مال چهارم باشد مثال یکی را بعدد رؤوس که
چهار است تضعیف کنند شانزده شود در عدد
رؤوس ضرب کنند شصت و چهار شود نیمه کردیم
شد سی و دو یکی زیاده کردیم شد سی و سه و این

مال

مال اول است یکی زیاده کردیم و نیمه کردیم شد هفده و این
مال دوم است یکی زیاده کردیم و نیمه کردیم شد نه
و آن مال سیم است و یکی زیاده کردیم و نیمه کردیم
شد پنج و این مال چهارم است این بود و آنچه مناسب
این مقام بود والله اعلم بالصواب **مقاله دوم**
در مساحت و آن هفت فصل است **فصل اول**
در بیان مقدماتی که بدانستن آن درین فن احتیاج افتد
فصل دوم دوم در دانستن مساحت مثلثات
فصل سیم در دانستن مساحت مربعات
فصل چهارم در دانستن مساحت ذوات الاضلاع
فصل پنجم در دانستن مساحت دوایر و عدد
فصل ششم در دانستن مساحت بیضی و مخمسات
فصل هفتم در دانستن اجرام مجسمات

فصل نهم در آنچه میشوفی را بکار آید جهت استیفای عبارات
فصل هشتم در دانستن العاد ر شعاع بصر
فصل اول در بیان مقدماتی که بدانستن او
درین فن احتیاج افتد و آن اموریست که مسایل
و مقاصد موقوف اند بران و این امور را مبادی
مینامند و مبادی یا از قبیل تصوراتست یا تصدیقات
اما اول عبارت از حدود اموریست که مستعمل
درین صناعت اند دوم عبارت از قضایا و مقدماتی که
قیاسات این فن از آن مرکب اند و این مقدمات را
علوم متعارفه مینامند و اصول موضوعه و مصادرات نیز
میگویند و غرض ازین مقدمات درین فن شناخت
نقطه و خط و سطح و جسم و اشکالست اما نقطه عرضیست
که قبول قسمت نمیکند اصلا نه در طول نه در عرض و نه در عمق

و نه

و نه بالفعل و نه بحسب وهم و خط مقداریست که قبول قسمت
در طول میکند و منتهی بنقطه میشود اگر متناهی در وضع نیز
باشد یعنی او را طرف باشد که اشارت بدان توان کرد
اما اگر متناهی در مقدار باشد پس منتهی بنقطه نمیشود
مثل محیط دایره و بعضی خط را عبارت از نفس طول دانسته اند
و خط مستقیم خطیست که ستر میکند طرف او ما عدای
همان طرف را هر چه در امتداد شعاع بصر واقع شود
یعنی بر وضع بیاتر و مستور باشند و این حد را نسبت
با افلاطون میکنند و ارشمیدس میگوید که خط
مستقیم عبارتست از اقصر خطوط که میان دو نقطه
وصل شود یعنی میان دو نقطه ممکن است که خطوط کثیره
واقع شود آن خط که اقصر از همه است مستقیم بود و نهایات
اولی و اوسط نقطه است و سطح مقداریست که در طول

٧١

وعرض قسمت پذیر بود و پس نهایت اولی واسطه خطوط است ۷۲
اگر متناهی در وضع نیز باشند و اگر متناهی در مقدار باشند
و پس و منتهی بخط میشود مثل سطح کره و گاهی واسطه
منتهی بنقطه میشود چون سطح مخروط و سطح را بسیط نیز
میخوانند سطح مستوی سطحیست در روی خطوط مستقیمه
را در جمیع جهات فرض توان کرد و جسم تعلیمی مقداریست که
در طول و عرض و عمق قسمت پذیر بود و نهایت اولی
واسطه سطح است و گاهی بواسطه نهایت او نقطه
میشود چنانچه در راس مخروط و زاویه عبارتست
از وضع تلاقی خط بر خط دیگر بر یک نقطه با آنکه متحد شوند
اعلم اذا اگر این دو خط مستقیم باشند یا مستدیر و این
زاویه را بسیط نیز میگویند و زاویه قایمه عبارتست
از دو زاویه متساوی است که حادث است از دو پهلوی

۷۳ خط مستقیمی که قایم است بر خط مستقیم دیگر مثل این
[قائمه | قائمه] و بعضی گفته اند که زاویه قایمه عبارتست
از تلاقی خط مستقیم بر خط مستقیم دیگر بر یک نقطه که هرگاه
این قطع یکدیگر کنند از چهار جانب ایشان چهار زاویه برابر
حادث شود مثل این [قائمه] و هر یک ازین دو خط را
نسبت به آن دیگر عمود گویند و زاویه حاده از زوایا آنست که
از قایمه خرد تر باشد و آنچه از قایمه بزرگتر است از منفرجه
خوانند برابر است که این هر دو زاویه مستقیم الخطین باشند
مثل این [حاده منفرجه] یا مستدیر الخطین باشند مثل این
[منفرجه حاده] اما شکل مقداریست که حاصل است مقدار را
بسبب احاطه تام یک حد یا حدها بان مقدار مثل شکل دایره و کره
و مثل باقی اشکال از مربعات و مثلثات و غیرها و مراد
بحد اینجا نهایت است و طرف اما مثلثات مثلث

وآن شکلی است مسطح که سه ضلع یعنی سه خط مستقیم باو
احاطه نامه کرده باشند و هر یک ازین سه ضلع را بنسبت
بآن دوی دیگر قاعده می نامند و هر یک ازین دو را بنسبت
با قاعده ساق میگویند واین منقسم میشود بمتساوی الاضلاع
یعنی هر سه ضلع او برابر باشند وبمتساوی الساقین
یعنی دو ضلع او برابر باشد وبمختلف الاضلاع یعنی که
در و دو ضلع یافت نشود که برابر باشند وبرو به
اعتبار زاویه بقایم الزاویه یعنی که در و یک زاویه
قایمه تواند بود و بس و بمنفرج الزاویه بر قیاس قایم
الزاویه و بحاد الزاویه یعنی هر یک از زوایا او حاده
باشد پس اقسام عقلیه نه باشد اول متساوی الاضلاع
حاد الزوایا دوم متساوی الساقین منفرج الزاویه
و درین هر دو مثلث قایمه و منفرجه در میان ساقین
می افتد

[illegible]

وقاعده از هر یک از ساقین اطول باشد الخ چهارم متساوی
الساقین حاد الزوایا واین نیز منقسم میشود بر دو قسم
اول اگر قاعده اطول باشد از هر یک از ساقین دوم
اگر قاعده اقصر باشد و پنجم مختلف الاضلاع قایم الزاویه
ششم مختلف الاضلاع منفرجه الزاویه هفتم مختلف
حاد الزوایا وصورتها بر حاشیه نوشته شده اسامی
مربعات مربع شکلی بود مسطح که چهار خط مستقیم بروا حاطه
کرده باشند وان بقول اقلیدس بر پنج نوع است:
اول مربع متساوی الاضلاع وآن شکلی بود که هر چهار
ضلع او متساوی یکدیگر باشند و زوایای قایمه
باشند دوم مربع مستطیل است وآن شکلی بود که
هر دو ضلع که در برابر یکدیگر اند متساوی باشند
و زوایا نیز قایمه باشند سیم مربع معین است

وآن شکلی بود که هر چهار ضلع وی مساوی یکدیگر باشند
وزوایای وی غیر قایمه باشند چنانچه هر دو زاویه که
در برابر یکدیگر باشند دو حاده متساوی باشند
ودوی دیگر منفرجه چهارم شبیه بمعین است وآن شکلی
بود که هر دو ضلع متقابل وی متساوی باشند وهر دو
زاویه متقابل وی حاده ومنفرجه باشند واین نیز
می تواند بود هر دو حادتین ومنفرجتین متساوی باشند
ویا غیر متساوی باشند پنجم منحرف است وآنرا
مخنج نیز گویند وآن شکلی باشد مسطح که چهار ضلع
مستقیم احاطه کرده است باو و ورای این شکلهاست که
مذکور شد ومنحرف منقسم میشود به سه قسم اول اگر
دو زاویه او قایمه باشند ودو باقی مختلف که
یکی منفرجه باشد ودیگر حاده دوم اگر دو زاویه

او

او دو حاده متساوی باشند ودوی دیگر منفرجه
متساوی سیم اگر دو زاویه حاده مختلف باشند
ودو منفرجه نیز مختلف باشند واگر دو ضلع او متوازی نباشند
آنرا شبیه بمنحرف گویند وخطوط متوازی گویند وخطوط
متوازی خطوط مستقیمه را گویند که بیکدیگر نرسند هر چند که
ایشانرا در دو جهت بر استقامت اخراج کنند بشرط آنکه
در یک سطح باشند صورت اشکال نوعیست که مذکور شد
در حاشیه ودیگر شکل ذوات الاضلاع است وآن شکلی
بود مسطح که زیاده از چهار خط اورا احاطه کرده باشند
مثل مخمس ومسدس ومسبع ومثمن وغیره ومی تواند بود که
مربع را هر دو ضلع متلاقی وی متساوی باشند بروجهی که
دو زاویه منفرجه که در برابر یکدیگرند متساوی باشند
ودوی دیگر حاده مختلف وزوایا نیز مختلف ومتساویان

۷۸

این هر دو شکل را در تقسیم داخل نکرده اند و آن اینست
و می تواند بود که این هر دو شکل را
در شبیه بمنحرف داخل داشته باشند
جای اشکال که از خطوط مستقیمه حاصل میشود تعریف کرده اند
و بخطوط مستدیر تعرض نکرده اند و حال آنکه چنانچه از خطوط
مستقیمه اشکال حاصل میشود از خطوط مستدیره نیز
میشود مثلا مثلث مستدیر الاضلاع برین صورت که
در حاشیه کشیده شده و در مربعات و اشکال کثیر الاضلاع
نیز همچنین و حال آنکه در مساحت ازین نوع اشکال
بسیار بحث می آید بصورتی که در حاشیه کشیده شده
آنچه مناسب این مقام است اما اسامی خطوط و اشکال
دایره اما دایره شکلیست مسطح که یک خط احاطه
تمام او کرده باشد و در داخل او نقطه توان فرض کرد که

جمیع

جمیع خطوط مستقیمه که اخراج ازین نقطه بآن خط کنند مساوی باشند
و این خط را محیط دایره گویند و آن نقطه را مرکز دایره
و گاهی بر نفس این خط نیز اطلاق محیط کنند و خطوط مستقیمه که
از آن نقطه با محیط دایره رسد انصاف و اقطاف دایره
گویند و خط مستقیم که بر مرکز گذشته باشد و در دو طرف
بمحیط رسیده آنرا قطر دایره گویند و منصف دایره نیز
می نامند و خط مستقیم که بر غیر مرکز گذشته باشد و بدو طرف
بمحیط رسیده آنرا وتر خوانند و خط مستقیم دیگر که
از نصف این وتر بمحیط رسد بزوایای قائمه آنرا سهم نامند
و خطی که از محیط دایره بدو طرف وتر پیوندد آنرا قوس گویند
و چون از مرکز دایره دو خط آرند بمحیط دایره بغیر استقامت
آنرا اقطاع گویند و آن شکلی باشد که دو خط نصف
قطر و پاره از قوس یعنی محیط بود و آن دو نصف

٨٠ قطر را درین صورت سباق قطاع نامند و چون دو قوس
متساوی از یک دایره که هر یک کمتر از نصف آن دایره
باشند بسطح مستوی محیط تواند آن سطح را اهلیلجی نامند
و خطی که در هر دو قوس است از اقطار اطول گویند
و خطی دیگر که از منتصف او عموم شود برا و از دو طرف
بآن دو قوس منتهی شود از اقطار اقصر گویند و چون دو قوس
بیک سطح مستوی محیط شود چنانچه حدبه دو قوس بیک
جانب باشد آنرا شکل هلالی نامند این اسامی مسطحات که
یاد کرده آمد والله اعلم اما اسامی مجسمات مجسم بود آن
بود که آنرا طول و عرض و عمق بود و بباید دانست که
اشکال مجسمات بسیار است اما درین رساله بر چند
شکل که مشهور بود اکتفا کرده شد اول مکعب و او
مجسمی بود که شش سطح باو احاطه کرده باشد که مجموع

آن

٨١ آن سطوح متساوی الاضلاع و قایم الزوایا باشند
دوم شکل لبنی و آن مجسمی بود مربع که طول و عرض
و عمق متساوی بود و عمق وی کمتر باشد سیم شکل
تیری و او مجسمی بود مربع که طول و عرض وی متساوی
باشند و عمق وی بیشتر باشد چهارم کره است و آن
مجسمی بود که یک سطح مستوی بروی محیط باشد و در
اندرون وی نقطه توان یافت که هر خط مستقیم که
ازان نقطه بدان محیط پیوندد همه متساوی باشند
و آن خطوط را انصاف اقطار نامند و آن خط مستقیم که
ازان نقطه بر مرکز دایره کذرد و بدو جانب محیط
رسد آنرا قطر گویند و محور نیز نامند و ازان دو نقطه
متقابل هر یک را قطب آن کره گویند پنجم شکل مخروطی
و آن دو نوع باشد مخروط مستدیر و مخروط مضلع

۸۲ اما مخروط مستدیر آن مجسمی بود که قاعده وی دایره
بود و در خارج او نقطه بود که دو خط مستقیم از دو جانب
آن دایره بآن نقطه اخراج توان مثل شکل صنوبر و خط که
از مرکز آن دایره بدان نقطه که راس مخروط است
رسد آنرا عمود نامند و سهم نیز گویند اما مخروط منضلع
آن بود که قاعده آن مرکب باشد از اضلاع اعم از آنکه
این اضلاع متساوی باشند یا مختلف ششم شکل
اسطوانه است و آن نیز بر دو نوع است مستدیر
و منضلع اما مستدیر آنست که دو قاعده وی
دو دایره متساوی باشند و از دو جانب آن
دو دایره دو خط مستقیم متوازی اخراج کرده باشند
بحیثیتی که محیط هر یک که ازین دو دایره داخل
در یکدیگر نباشند یعنی متصل نباشند و اسطوانه

منضلع

۸۳ منضلع آن بود که قاعده وی مرکب باشد از اضلاع اعم
از آنکه آن اضلاع متساوی باشند یا مختلف اما هفتم
شکل منشور است و منشور آنست که دو قاعده او سطح
مستقیم الخطوط و مثلث باشد و سه سطح متوازی الاضلاع
بر او محیط شوند هشتم شکل ناری و آن مجسمی بود که بر او
نقطه بود و قاعده او سطح مستقیم الخطوط ذوالاضلاع
و خطی که از رویه این سطح بدان نقطه رسد آنرا عمود
ناری نامند اینست آنچه مناسب این مقامست والله اعلم
و اشکال بصورتیست که در حواشی کشیده شده است

فصل دوم اندر دانستن مساحت مثلثات

باید دانست که مساحت مثلثات را طریقهاست
اما آنچه مناسب این مقامست آورده شود ان شاء الله تعالی
اما مثلث متساوی الاضلاع طریق مساحت وی آنست که

۸۴ یک ضلع را از اضلاع سه گانه وی قاعده نام کنند
و از نصف این قاعده خط مستقیم بزاویه که در مقابل
این نصف قاعده واقع است اخراج کنند و این خط را
عمود گویند و این عمود را در نصف این قاعده ضرب کنند
آنچه حاصل آید تکسیر این مثلث باشد و طریق دانستن
این عمود آنست که مربع نصف قاعده را از مربع
یک ضلع کم کنند آنچه ماند جذر وی عمود باشد و یا
از مربع یک ضلع ربع کم کنند جذر باقی عمود باشد
و یا نصف مجموع اضلاع را در نصف یک ضلع ضرب کنند
جذر وی عمود باشد او را در نصف قاعده ضرب کنند
مساحت آن مثلث باشد مثال متساوی الاضلاع که
هر ضلع از وی ده باشد یک ضلع که ده است در مثل خود
ضرب کردیم شد صد نصف قاعده را مربع کردیم شد بیست

۸۵ و پنج از مربع ضلع کم کردیم باقی ماند هفتاد و پنج و این مربع
عمود است و اگر از مربع یک ضلع که صد است ربع کم کنند
باقی بماند هفتاد و پنج و این مربع عمود است و اگر نصف
مجموع که پانزده است در نصف ضلع که پنج است ضرب کنند
هفتاد و پنج حاصل آید و این مربع عمود است جذر وی
گرفتیم آمد هشت ذرع و پانزده جزو از جمله هفده جزو
ذرعی و این عمود این مثلث است در نصف قاعده
که پنج است ضرب کردیم حاصل آمد چهل و سه ذرع و چهار جزو
و از جمله هفده جزو ذرعی و این تکسیر این مثلث است
و اگر مربع عمود را در مربع نصف قاعده ضرب کنند
آنچه حاصل آید جذر وی بگیرند مساحت بود اما مثلث
متساوی الساقین طریق مساحت آن نیز هر چند نوع است
کنند اما آنچه اینجا آسانتر و روشن تر است اینست که

از نصف قاعده وی خط عمود اخراج کنند و او را
در نصف قاعده ضرب کنند تکسیر او باشد مثلا عمود بود
ج و نصف قاعده سه ج را در سه ضرب کردیم آمد پانزده
و این تکسیر این مثلث بود و این مطرد است مجموع مثلثات
متساوی الساقین را و اگر بطریق عمود خواهند که بیرون
آورند مربع نصف قاعده را از مربع یک ضلع
از آن دو ضلع کم کنند و جذر وی بگیرند عمود باشد
چنانچه سابقا گذشت مثال مثلث الخ متساوی الساقین
باشد ا ۶ ۹ ضلع اب و ضلع اج هر یک
از وی ۵ ۱ ۵ ۴ ضلع بج یعنی قاعده چهار
مربع نصف قاعده که دو است شد چهار از مربع
یک ضلع که بیست و پنج است نقصان کردیم باقی مانده
بیست و یک جذر وی گرفتیم آمد چهار ذرع و پنج جزو

از نه

از نه جزو ذرعی بتقریب این مقدار عمود است یعنی خط
اد در نصف قاعده که دو است ضرب کردیم آمد هشت
و ده جزو و از هجده جزو ذرعی آمد مثلث مختلف الاضلاع
بطریق خطرد و آنچنانست که مقدار اضلاع هر سه ضلع را
با هم جمع کنند و نیمه کنند و فضل میان آن نیمه و هر یک
از اضلاع برگیرند و هر سه فضل را در یکدیگر ضرب کنند
آنچه حاصل آید در نیمه آن مجموع ضرب کنند آنچه حاصل آید
جذر وی بگیرند تکسیر آن مثلث بود مثلا مثلث ا
ب ج ضلع اب از وی چهار و ضلع اج
سه و ضلع ب ج ۴ عدد اضلاع سه گانه را
جمع کردیم شد دوازده نیمه کردیم شد شش
فضل او میان ضلع اج سه بود و ضلع اب
ب ج ۴ دو و ضلع ۷ یک فضلها در یکدیگر ضرب کردیم دو را

در سیه شد شش شش را در یک همان شش شد این را در آن نیمه ٨٩
مجموع که شش بود ضرب کردیم شد سی و شش جذر او گرفتیم
شد شش این تکسیر این مثلث باشد اما اگر خواهند که
عمود مثلث مختلف الاضلاع بدانند اول مسقط حجر باید
دانست که حساب او اینچنین است که یک ضلع از اضلاع
او را قاعده بسازند و هر یک از دو ضلع دیگر را مربع کنند
و فصل که میان هر دو مربع است بگیرند و نیم فصل
از دو مربع را بر قاعده قسمت کنند الخارج قسمت بر آن آید
بر نیمه قاعده افزایند یا کم کنند قسم زاید مسقط حجر بود
بنسبت با ضلع درازتر و ناقص مسقط حجر بود بنسبت
با قسم کوتاه‌تر پس مربع قسیم اگر از مربع ضلع اکبر مربع
قسیم اصغر از مربع قسیم اصغر نقصان کنند و جذر
باقی بگیرند عمود باشد مثال مثلث اب ج

ضلع

٨٩ ضلع اب از وی پانزده و ضلع اج سیزده
و ضلع ب ج یعنی قاعده چهارده پس ضلع اب
را مربع کردیم دویست و بیست و پنج شد و ضلع
اج را مربع کردیم صد و شصت و نه آمد و فصل میان
ایشان پنجاه و شش بود نیمه کردیم شد بیست و هشت
او را بر چهارده که قاعده است قسمت کردیم آمد دو
بر نیمه قاعده که هفت است افزودیم حاصل شد نه و باز
همان دو را از نیمه قاعده که هفت است نقصان کردیم
باقی ماند پنج معلوم شد که نه مسقط الحجر است یعنی جانب
ضلع پانزده را نسبت با آخر که پنج است یعنی جانب
ضلع سیزده پس مربع نه بگرفتیم شد هشتاد و یک
از مربع پانزده که دویست و بیست و پنج است
نقصان کردیم ماند صد و چهل و چهار جذر وی گرفتیم

آید دوازده و این عمود است مرین مثلث را و اگر
مربع بج را که بیست و پنج است از مربع سیزده که
صد و شصت و نه است نقصان کنند هم صد و
چهل و چهار می ماند جذر وی نیز دوازده است
والله اعلم اما مثلث مختلف الاضلاع قایم الزاویه را
یک ضلع او را در نیم ضلع دیگر او ضرب کنند مساحت بود
اینست مساحت مثلثات که یاد کرده آمد

فصل سیم

در مساحت مربعات اما مربعات قایم الزوایا را
طریق مساحت چنانست که یک ضلع او را در ضلع دیگر او
ضرب کنند آنچه حاصل آید مساحت باشد مثال مربع
متساوی الاضلاع که هر ضلع از وی ده باشد
خواستیم که مساحت کنیم ده در ده ضرب کنیم صد شود
و صد مساحت این مربع باشد و اگر خواهند قطر این مربع

استخراج کنند مربع یک ضلع را تضعیف کنند
و جذر وی بگیرند قطر آن مربع باشد مثلا مربع یک
ضلع بود و صد تضعیف کردیم شد دویست جذر وی گرفتیم
آمد چهارده و چهار جزو از بیست و نه جزو ذرعی
و این قطر مربع ده اندر ده است اما اندر دانستن
مساحت مستطیل چون تعریف این اشکال سابقا
گذشت اکنون بتکرار حاجت نیست مربعیست که
دو ضلع متوازی وی هر یک ده ذرع است و دوی
دیگر هر یک هشت ذرع خواستیم که مساحت کنیم
ده را در هشت ضرب کردیم شد هشتاد و این مساحت
این مربعیست و اگر خواهند قطر وی بدانند مربع
ده را که یک ضلع است با مربع هشت که ضلع دیگر است
جمع کنند و جذر وی بگیرند قطر باشد چنانچه مربع

ده بود صد و مربع هشت بود شصت و چهار جمع کردیم
صد و شصت و چهار شد جذر وی گرفتیم آمد دوازده
ذرع و بیست جزو از بیست و چهار جزو ذرعی و این قطر آن
مربع است باقی برین قیاس بود اما داشتن مربع معین
وان مربعی است که هر ضلع از وی ده ذرع است
و یک قطر او شانزده و دیگر قطر او دوازده خواستیم
که مساحت کنیم نصف شانزده را در دوازده ضرب
کنیم یا نصف دوازده را در نصف شانزده ضرب کنیم
مساحت این مربع حاصل آید مثلا نصف شانزده که
هشت است در دوازده ضرب کردیم شد نود
و شش و این مساحت معین باشد و اگر یک قطر
معلوم باشد و دیگر مجهول مربع نصف قطر معلوم را
از مربع یک ضلع کم کنند جذر باقی نصف قطر
مجهول

مجهول بود و تضعیف کنند قطر بود چنانکه شا[illegible] گر قطر
معلوم است مربع نصف وی شصت و چهار است
از مربع یک ضلع که صد است نقصان کردیم باقی ماند سی و
شش جذر وی گرفتیم آمد شش تضعیف کردیم شد
دوازده و این قطر دوم است اما داشتن شبیه
بمعین آنست که دو ضلع متوازی وی هر یک
چهارده است و دو ضلع متوازی دیگر هر یک سیزده
و قطر پانزده خواستیم مساحت وی کنیم چون قطر
این مربع را اخراج کردیم دو مثلث مختلف الاضلاع
شد چنانکه در مساحت مثلثات یاد کرده شده است
مساحت کنند مقصود حاصل شود چنانچه که یک
مثلث از وی مساحت کردیم شد هشتاد و چهار
و مثلث دوم مثل این است جمع کردیم شد صد و شصت

۹۴ وهشت واین مساحت این شکل بود نوع دیگر آنچنانست که
از یک زاویه روی عمود مقابل وی بکشیم واورا
در همان ضلع ضرب کنیم آنچه حاصل آید تکسیر وی باشد
واگر خواهند که مقدار عمود بدانند مربع ضلع کوتاه‌تر
را از مربع ضلع درازتر نقصان کنند وجذر باقی
را بگیرند عمود باشد دانستن مساحت منحرف
سابقا در تعریف گذشته است که مربع منحرف
بر سه قسم است اول آنکه دو زاویه او قایمه باشند
ودو باقی مختلف دوم آنکه دو زاویه حادتین
متساویین باشند ودو دیگر منفرجتین متساویتین
سیوم آنکه دو زاویه او حادتین مختلفتین باشند
ودو منفرجتین مختلفتین اما مساحت قسم اول چنانست که
آن ضلع که دو زاویه قایمه در دو طرف اوست

درنیمه

۹۵ درنیمه هر دو ضلع که در پهلوی ویست ضرب کنند
آنچه حاصل آید تکسیر این منحرف باشد مثال منحرف ابجد
ضلع اب دوازده وضلع دج هجده وضلع
اد هشت وضلع بج ده پس هشت را یعنی
ضلع اد را که زاویه قایمه با ویست در نیمه دوازده
وهجده یعنی پانزده ضرب کردیم حاصل آمد صد وبیست
وآن مطلوبست اما مساحت قسم اول دوم که در دو خط
متوازی باشند وزوایای قایمه آنچنانست که عمود غیر صح
بیرون آورند ازین دو خط متوازی وآنرا در نیمه
هر دو خط متوازی ضرب کنند تکسیر بود اما موقوفست
استخراج عمود این منحرف آنچنانست که ملاحظه نمایند
که دو خط متوازی که در ویست ودر دو زاویه حاده
ودو منفرجه متساوی اند یا غیر متساوی اگر متساوی باشند

خط کوچک را از بزرگتر نقصان کنند آنچه بماند نصف
آنرا مربع کنند آنچه بماند جذر وی بگیرند عمود باشد
بر ضلع درازتر مثال منحرف الحد ضلع اب ازوی
و ده مقابلش دج بیست و چهار و ضلع اد و بج
هر یک سیزده ضلع اب را که ده است از بیست
نقصان کردیم ده باقی ماند نیمهٔ او را مربع کردیم شد
بیست و پنج این را از مربع سیزده که صد و شصت و نه است
نقصان کردیم صد و چهل و چهار ماند جذر وی گرفتیم
دوازده بود و آن عمود است آنرا در نیمهٔ هر دو ضلع
متوازی یعنی پانزده ضرب کردیم حاصل آمد صد و هشتاد و
این مساحت این منحرف باشد اما اگر زوایای متساوی
نباشند آنرا بطریق مثلث مساحت باید کرد و هر دو
مثلث او را جمع باید ساخت اما قسم سیوم

این را

این را نیز بطریق مثلث مساحت باید کرد و با هم جمع
باید کرد و هر سه قسم را اگر بطریق مثلث چنین که مذکور شد
مساحت کنند آسانتر باشد اما شبیه منحرف را
نیز بطریق مثلث مساحت کنند چنانچه مذکور شد و آن
دو شکل دیگر که در تعریفات بدو تعرض رفته بود آنرا
نیز بطریق مثلث مساحت توان کرد اما طریق دیگر
شامل پنج اقسام منحرف را و شبیه منحرف را و آن چنان باید
باشد که هر دو ضلع را از وی که خواهند جمع کنند
و نیمه کنند و دو ضلع باقی را نیز مثل این در یکدیگر ضرب کنند
آنچه حاصل آید تکسیر بود والله اعلم

فصل چهارم

در دانستن ذوات الاضلاع باید دانست که ذوات
الاضلاع از دو نوع خالی نباشند یا متساوی الاضلاع باشند
یا مختلف الاضلاع اما اگر متساوی الاضلاع باشند

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۸ نصف قطر دایره را که بآن شکل محیط باشد بود در نصف
مجموع اضلاع وی ضرب کنند مساحت وی باشد
و اگر مختلف الاضلاع اند بطریق مثلثات و مربعات
قسمت کنند و هر یک را جدا جدا مساحت کنند و جمله را
جمع کنند مطلوب بود اما دانستن قطر و آنچنانست که
یکضلع را از اضلاع وی مربع بسازند آنچه حاصل شود
نگاه دارند پس عدد آن اضلاع را بگیرند و یکی
کم کنند آنچه بماند در نیمه آن اضلاع ضرب کنند آنچه
حاصل شود سه بروی افزایند و مجموع را در آن عدد
نگاه داشته ضرب کنند آنچه حاصل شود دو تسع
از وی بگیرند و جذر او بستانند قطر آن دایره
بود که محیط بود بران شکل مثال مخمس متساوی الاضلاع
یعنی مخمس الحد هر ضلع از وی ده ذرع است

۹۹ خواستیم قطر دایره که محیط بر وی است بدانیم ده در مثل
خودش ضرب کردیم شد صد این را نگاه داشتیم
بعد از آن اضلاع پنجگانه را با هم جمع کردیم و یکی
کم کردیم شد چهار در نیمه اضلاع که دو نیم است
ضرب کردیم شد ده و سه بروی افزودیم شد سیزده
این را در آن عدد نگاه داشته یعنی صد ضرب کردیم
حاصل آمد هزار و سیصد و تسع از وی بگرفتیم دویست
و هشتاد و هشت و تسع آمد جذر وی بیرون آوردیم
هفده آمد بتقریب و این قطر آن دایره است که محیط
شد بر مخمس الحد و نیمه این قطر آن دایره است که
یعنی هشت و نیم در نیمه اضلاع وی که بیست و پنج است
ضرب کردیم حاصل شد دویست و دوازده ذرع
و نیم و این مساحت این مخمس بود و این طریق در جمیع

اشکال کثیر الاضلاع مطرد است اما طریق دیگر از آنست که (النسبت که)
یک ضلع از مثلث بیابند و بطریقی که در باب مثلثات
مذکور شد عمل نمایند بعد از آن ملاحظه نمایند که چند ضلع است
همه را جمع نمایند مطلوب بود والله اعلم

فصل پنجم

در مساحت دایره و اعمال که در وی افتد
بباید دانست که ارشمیدس حکیم برهان گفته است که
نسبت قطر دایره با محیط او چنان باشد که نسبت
یکی به سه و سبعی وی چون این مقدمه روشن شد
معلوم باشد که ضرب قطر در سه و سبع محیط باشد
و یا اگر قسمت کنند محیط را بر سه و سبع قطر حاصل آید
چون ازین یکی معلوم شود از آن دیگر نیز معلوم شود
مثال دایره ایست که قطر وی هفت است خواستیم که
محیط وی بدانیم هفت را در سه و سبع ضرب کردیم

شد

شد بیست و دو و این محیط این دایره است یا آنکه
دایره ایست که محیط وی بیست و دو است خواهیم که
قطر وی بدانیم محیط را بر سه و سبع قسمت کردیم حاصل
آمد هفت و این قطر دایره است اما دانستن مساحت
و آنچنانست که هر دایره که باشد ضرب نصف قطر او
در نصف محیط او تکسیر او بود و اگر قطر دایره را در مثل خود
ضرب کنند آنچه حاصل شود در نصف و سبع از وی نقصان
کنند آنچه ماند مطلوب بود مثال در صورت اول قطر دایره
بود هفت و محیط او بیست و دو نصف قطر که سه و نیم است
در نصف محیط که یازده است ضرب کردیم سی و هشت
و نیم شد و این تکسیر این دایره است اما در صورت
دوم قطر او که هفت است در مثل خود ضرب کردیم شد چهل
و نه سبع و نصف سبع یعنی ده و نیم از وی نقصان کردیم

١٠٢ کردیم شد پس هشت و نیم موافق با اول و درین مساحت
دایره نیز طریقها با نواعست برین دو طریق که اثبات نیز
بود اکتفا کرده شد اما دانستن مساحت نصف دایره
و آنچنانست که ربع قطر را در نصف محیط او ضرب کنند
آنچه حاصل آید مساحت وی باشد مثال ربع قطر او یک
و چهار دانیم در نصف محیط که یازده است ضرب کردیم
آمد نوزده و دانگ و نیم و این مساحت این دایره است
دیگر ضرب نصف قطر در ربع محیط نیز همین باشد
اما اگر خواهند که قوس را بدانند که از کدام
دایره است نیمه وتر آن قوس را مربع کنند
و بر سهم قسمت کنند آنچه از قسمت بیرون آید بر سهم
افزایند آن قطر باشد مثال قوس ا ب ج د خواستیم
بدانیم که از کدام دایره است و وتر او بود

و سهمش

١٠٢ و سهمش پس مربع نیمه وتر او دویست و ربع آنرا بر سهم یعنی
سه قسمت کردیم شد شصت و سه ربع و این قطر دایره
این قوس باشد اما دانستن مساحت قطعه دایره
چون خواهند که مساحت قطعه دایره معلوم سازند
قطر دایره و قوس او را بیرون آرند پس نصف قطر
او را در نصف آن قوس ضرب کنند آنچه حاصل آید
اگر قوس نیمه دایره بود مساحت باشد و اگر خوردتر
از نصف دایره باشد آن حاصل ضرب را نگاه دارند
و سهم قوس را از نیم قطر دایره نقصان کنند آنچه
بماند مساحت وی باشد و اگر بزرگتر از نیمه دایره
بود نصف قطر دایره را از سهم نقصان کنند و نیمه
باقی در نیمه وتر قوس ضرب کنند آنچه حاصل آید
آنرا بر آن نگاه داشته افزایند مساحت آن قطعه شد.

 مثال اول قطعه دایره ابجه قطر او هفت و قوس او یازده
نیمهٔ قطر را که سه و نیم است در نیمه قوس که ح و نیم است
ضرب کردیم حاصل شد نوزده و دانگ و نیم و این
مساحت نصف دایره است مثال دوم دایره
اب ج قطر وی بیست و یک و محیط وی شصت
و شش و از دایره قطعه ابیت که قوس او یازده
و وتر او ده و نیم و سهمش یک و دو دانگ و نیم
بتقریب خواستند که مساحت کنند نصف قطر
یعنی ده و نیم را در نصف قوس یعنی ح و نیم
ضرب کردیم پنجاه و هفت و چهار دانگ و نیم شد
این را نگاه داشتیم بعد از آن سهم را یعنی یک
و دو دانگ و نیم را از نیمه قطر یعنی ده و نیم
نقصان کردیم باقی ماند نه و نیم دانگ در نیمهٔ

وتر

 وتر یعنی پنج دانگ و نیم ضرب کردیم حاصل شد چهل و هفت
و چهار دانگ و دو نیم قیراط آنرا از آن نگاه داشته
نقصان کردیم جهة آنکه قطعه دایره خوردتر از نیمهٔ
دایره است باقی ماند ده و قیراطی و نیم و این مساحت
این دایره است اما مثال سیوم و این هم در این
دایره باشد چون قوس قطعه پنجاه و ح گیریم و وترش
همان یازده و نیمه قطر ده و نیم در نیمه قوس یعنی
بیست و هفت و نیم ضرب کردیم حاصل آمد دویست
و هشتاد و هشت و چهار دانگ و نیم قیراط جمله شد
سیصد و سی و شش و دو دانگ و نیم و نیمهٔ طسوج
و این مساحت این قطعه است و چون هر دو قطعه را
باهم جمع کنند سیصد و چهل و شش و نیم بود و این
مساحت تمام دایره بود والله اعلم اما شکل اهلیلجی

را باخراج قطر او شش بدو قطعه دایره که پیدا شود
مساحت کنند چنانچه مذکور شد و شکل هلالی را چون خط
مستقیم بر دو طرف او وصل کنند دو قطعه دایره
پیدا شود مساحت کنند و مساحت قطعه صغرا را
از مساحت قطعه عظمی نقصان کنند باقی مطلوب باشد

فصل ششم در دانستن مساحت بسایط

مجسمات اول مکعب چون خواهند که مساحت بسیط مکعب
بدانند یک ضلع وی را مربع کنند و در شش ضرب کنند
مساحت وی باشد مثال مکعبی که هر ضلع از وی
ده ذرع است و سمک وی نیز ده ده را مربع
کردیم شد صد در شش ضرب کردیم شد ششصد و این
مساحت بسیط این مکعب باشد اما دانستن
مساحت لبنی چون خواهند که مساحت این شکل را

باید طول و عرض و عمق وی را در یکدیگر ضرب کنند آنچه حاصل شود
در سمک وی ضرب کنند مقصود بود مثال لبنی اب
جده و ضلع اب و ضلع اد و ضلع
جد و ضلع ده هر یک ده ذرع است و ضلع بج
و ضلع ده که سمک وی است شش چون طول و عرض
وی را در یکدیگر ضرب کردیم شد صد آنرا در سمک که
شش است ضرب کردیم شد ششصد و این مساحت
این شکل باشد و دیگر شکل سری مساحت این شکل بعینه
مثل مساحت شکل لبنی باشد و دیگر شکل کره است
چون خواهند که مساحت بسیط کره بدانند
بزرگ دایره که بر کره بود دو بکمتیر کنند بطریقی که در مساحت
دایره گذشت انگاه آنرا در چهار ضرب کنند
مساحت کره باشد طریق دیگر تمام قطر کره را

در تمام دایره عظیم ضرب کنند مساحت بود و اگر
مربع قطر اعظم دایره را که در کره افتد در سه و سبع
ضرب کنند هم مساحت بسیط کره باشد مثال
کره ایست که دایره عظیم او بیست و دو بود
و تکسیر وی سی و هشت و نیم در چهار ضرب کردیم
حاصل آمد صد و پنجاه و چهار و این تکسیر بسیط
این کره باشد باقی برین قیاس بود اما دانستن
مساحت بسیط از قطعه کره چون خواهند که مساحت
قطعه از کره بدانند نصف وتر آن قوس را تکسیر
و سهم وی را نیز مکسر کنند آنچه حاصل شود جمع کنند
و سبع و نصف سبع از وی کم کنند آنچه بماند
در چهار ضرب کنند مساحت بسیط قطعه این کره
باشد مثال قطعه ایست از کره که سهم وی سه بود

و وتر وی دوازده خواستیم که مساحت بسیط
وی را بدانیم نصف وتر را که شش است تکسیر کردیم
شد سی و شش و سهم را نیز که سه است تکسیر کردیم شد نه
حاصل این هر دو ضلع را جمع کردیم شد چهل و پنج و سبع
و نصف سبع از وی کم کردیم شد سی و پنج و ربع
و پنج جزو از چهارده جزو ذرعی این را در چهار ضرب
کردیم شد صد و چهل و یک و ربع و سه جزو از هفت جزو
ذرعی و این مساحت بسیط این قطعه کره باشد
باقی دیگر را برین قیاس مساحت توان کرد
اما دانستن مساحت بسیط مخروط چون خواهند که
مساحت بسیط مخروط بدانند قطر قاعده مخروط را
در سه و سبع ضرب کنند آنچه حاصل آید نیمه کنند
و در بالای مخروط یعنی یک ضلع از وی که عمود است

ضرب کنند مساحت بسیط وی بود و اگر محیط
قاعده وی را در یک ضلع وی ضرب کنند
همان باشد مثال مخروط مستدیر ا ب ح د
قطر قاعده یعنی خط ب ح هفت است و بالای وی
یعنی خط ا ب یا خط ا ح که ده است خواستیم که
مساحت وی بدانیم قطر را که هفت است در سه و سبع
ضرب کردیم آمد بیست و دو نیمه کردیم شد یازده
در بالای مخروط که ده است یعنی خط ا ب
ضرب کردیم شد صد و ده و این مساحت بسیط
این مخروط باشد که قاعده وی مستدیر بود
اما اگر مخروط مضلع باشد الحیان بود که اضلاع قاعده
وی به پیمایند که چند ذراع است آنگاه نیمه کنند و در یک
ضلع که عمود است ضرب کنند تکسیر این مخروط بود
مثال

مثال مخروط ا ب ح د ه و قاعده وی مربع
ب ح د ه و هر ضلع از وی ده و سهم وی
دوازده و عمود وی سیزده خواستیم که مساحت کنیم
اولا اضلاع قاعده را جمع کردیم شد چهل و نیمه کردیم بیست شد
در سیزده که عمود است ضرب کردیم شد دویست و شصت
و این تکسیر بود و اگر مخروط مقطوع الراس بود وی را دو قاعده
خواهد بود خواه مدور خواه مضلع قاعده بالا را با قاعده
پایان جمع کنند آنچه شود در سهم و سبع ضرب کنند آنچه
حاصل آید نیمه کنند و در بالای مخروط ضرب کنند تکسیر بود
والله اعلم دانستن مساحت بسیط است و از چون خواهند که
مساحت این شکل را بدانند اولا محیط دایره قاعده
وی را معلوم کنند که چند است و آن را در بالای وی
ضرب کنند آنچه حاصل آید مساحت وی باشد

مثال استوانه ایست که قطر وی هفت است و محیط وی
بیست و دو و بالای وی ده است خواستیم که مساحت
کنیم محیط وی که بیست و دو است در بالای وی که ده
ضرب کردیم شد دویست و بیست و این مساحت
بسیط استوانه است اگر مضلع باشد محیط قاعده او را
در بالای او ضرب کنند تکسیر بود اما دانستن مساحت
شکل منشور چون خواهند که مساحت شکل منشور دانند
هر دو مثلث وی را مساحت کنند و حاصل یکی را
در ضلع از اضلاع وی که میان هر دو مثلث است
ضرب کنند مساحت وی باشد مثال وی اینست که سطح اب
ح ده بدانیم طول وی یعنی خط اب و ح د
هر یکی بیست و عرض بین الثلثین هشت و هر یک ازین دو مثلث را
در یک ضلع شش و دیگر ده مثلث را مساحت کردیم چنانکه

سیابقا

سیابقا گذشت شد بیست و چهار آنرا در طول یعنی هشت
ضرب کردیم شد چهارصد و هشتاد و این مساحت این منشور
باشد باقی برین قیاس بود والله اعلم اما مساحت
شکل ناری چون خواهند که تکسیر بسیط ناری بدانند
از زاویه قاعده وی تا نقطه سر وی معلوم کنند که چند است
آنرا مربع کنند و نگاه دارند و نصف یک ضلع قاعده را
مربع کنند و ازان نگاه داشته نقصان کنند آنچه بماند جذر
وی بگیرند و در نصف مجموع الاضلاع قاعده ضرب کنند آنچه
حاصل آید مساحت بسیط ناری بود مثال شکل ناریست که
قاعده وی مخمس است که هر ضلع از وی دوازده است و از زاویه
قاعده تا نقطه سر وی ده خواستیم که مساحت بسیط وی
بدانیم ده را مربع کردیم شد صد نگاه داشتیم پس نصف یک ضلع که
شش است مربع کردیم شد سی و شش ازان نگاه داشته که صد است

114 نقصان کردیم باقی ماند شصت و چهار جذر وی گرفتیم آمد هشت
در نصف مجموع اضلاع کرسی بیست ضرب کردیم شد دویست و چهل
و مساحت بسیط ناری باشد والله اعلم

فصل هفتم

در دانستن مساحت اجرام مجسمات چون خواهند که جرم
مکعب را مساحت کنند تکسیر قاعده را در بالای وی ضرب کنند
مساحت بود مثال مکعبی است که هر ضلع از قاعده وی چهار است
و بالای وی نیز چهار تکسیر قاعده وی که شانزده است در بالای وی
که چهار است ضرب کردیم شد شصت و چهار این مساحت جرم مکعب است
اما مساحت جرم شکل لبنی و شکل تیری نیز برین منوال بود اما مساحت
جرم کره چون خواهند که مساحت جرم کره بدانند مربع قطر کره را
در محیط اعظم که بر کره است ضرب کنند آنچه حاصل آید سدس وی را
بگیرند مساحت جرم کره باشد طریق دیگر آنست که اعظم
دایره که در کره افتد تکسیر وی را در دو ثلث قطر وی ضرب کنند

مساحت

115 مساحت جرم کره باشد مثال کره ایست که اعظم دایره وی
بیست و دو است و قطر وی هفت و تکسیر وی سی و هشت و نیم تکسیر را
در دو ثلث قطر کره که چهار است و چهار دانگ باشد ضرب کردیم
آمد صد و هفتاد و نه و چهار دانگ و این مساحت جرم کره است
باقی برین قیاس بود در دانستن جرم قطعه کره طریق آنست که
نصف قطر دایره قاعده را مربع کنند و با مربع سهم جمع کنند
آنچه شود در سه و سبع ضرب کنند آنچه حاصل آید در سدس قطر
کره ضرب کنند مساحت بود مثال قطر دایره قاعده دوازده
و سهم سه مربع نصف قطر قاعده که سی و شش است و مربع سهم که
نه است جمع کردیم شد چهل و پنج در سه و سبع ضرب کردیم
شد صد و چهل و یک در سدس قطر کره که دو و نیم است
ضرب کردیم آمد سیصد و پنجاه و چهار جزو از هفت جزو
ذرعی و این مساحت این قطعه کره است والله اعلم

اما مساحت جرم مخروط چون خواهند که مساحت جرم مخروط
بدانند مربع نصف قطر دایره قاعده را از مربع طول مخروط
کم کنند آنچه بماند جذر وی بگیرند عمود بود در ثلث تکسیر قاعده وی
ضرب کنند مساحت مخروط بود مثال مخروطیست که قطر قاعده
چهارده است و بالای وی بیست و پنج خواستیم که مساحت کنیم
بالای مخروط را مربع کردیم شد چهل و نه از مربع طول مخروط
کم کردیم باقی ماند پانصد و هفتاد و شش جذر وی گرفتیم آمد بیست
و چهار در ثلث مساحت قاعده که پنجاه و یک و دو دانگ است
ضرب کردیم آمد هزار و دویست و سی و دو و این مساحت
جرم مخروطیست والله اعلم اما باقی اشکال از اسطوانه
و منشور و ناری و غیرها الحاصل است که تکسیر قاعده
ایشان را در بالای ایشان ضرب کنند مساحت جرم اشکال
باشد این است آنچه مناسب این مقام است والله اعلم

فصل هشتم

فصل هشتم

در دانستن ابعاد به شعاع بصر بباید دانست که
ابعاد از سه نوع خالی نباشد یا ارتفاع کوهیست که بر بالای آن
نتوان رسید و یا عمق چاهیست که پایان وی نتوان دانست
و یا عرض رودیست که بکناره دیگر نتوان رفت و این مواضع را
بشعاع بصر مساحت اما دانستن ارتفاع چون خواهند که ارتفاع کوه
کوه بشعاع بصر بدانند چوبی بر زمین نصب کنند راست و شاقولی
آن مقدار که خواهند پس دو قدم بنشینند و از پایان چوب پس تر
همین روند تا سر چوب برابر سر آن کوه بینند نظر از پایان چوب
تا موضع نظر بپیمایند و از پایان کوه تا موضع نظر هم بپیمایند
آنچه حاصل آید در بالای چوب ضرب کنند آنچه شود بمقدار که
از پایان چوب است تا موضع نظر قسمت کنند آنچه حاصل آید بمقدار
ارتفاع آن کوه باشد مثال ارتفاع کوه را خط اب
فرض کنیم و مقدار بست گز چوب بر زمین نصب کنیم و این را

خط ج د گفتیم پس از نقطه د که پایان چوبست پس ترپی شدیم
تا نقطه جیم را که بر چوبست برابر نقطه ط که بر کوهست برابر
دیدیم پس از پایان چوب کز نقطه د بیست تا موضع بصر که نقطه
ه بیست به نمودیم آمد چهل و از نقطه ب که پایان کوهست
با نقطه ه که موضع نظر بیست به نمودیم یافتیم شصت بیست را که
بالای چوبست در شصت که مقدار بعد بیست از پایان چوب تا موضع
بصر ضرب کردیم شد هزار و دویست هر مقدار که بعد بیست از پایان چوب
تا موضع بصر و آن چهل بیست قسمت کردیم حاصل آمد سی و آن ارتفاع
این کوهست باقی برین قیاس از ارتفاع مناره و غیره را
اما دانستن عرض رود بشعاع بصر چون خواهند که عرض رودی
بشعاع بصر بدانند بر کناره رود به قدم بایستند و مقداری چوب
بر بر سینه نصب کنند بزاویه قایمه و آن چوب را از سینه
بالاتر بر می آرند تا از سر چوب کناره رود دیده شود

پس

پس از موضع بصر تا تحت قدم به پیمایند و این را قامت
نام کنند و مقدار چوب را معیار نام کنند پس بنگرند که از پایان
چوب تا موضع بصر چند بیست آن را مقسوم علیه گویند پس مقدار قامت
را در مقدار معیار ضرب کنند و بر مقسوم علیه قسمت کنند آنچه حاصل
آید مقدار عرض رود بود مثال عرض رود را خط اب فرض کنیم
و قامت را خط اه و معیار خط ج د و از پایان چوب
تا موضع بصر خط ج ه پس مقدار معیار را یافتیم دو و مقدار
قامت را سه و از پایان چوب تا موضع بصر دانگ و این مقسوم علیه است
پس ضرب مقدار قامت را در مقدار معیار حاصل آمد شش قسمت کردیم
بر مقسوم علیه آمد سی و شش و این مقدار عرض رود بیست والله اعلم
اما دانستن عمق چاه بشعاع بصر چون خواهند که عمق چاهی بلند
بشعاع بصر بدانند بر سر چاه بر دو قدم راست بایستند و از آنجا
دورتر می روند تا کرانه بالا از چاه با کرانه پایان چاه برابر

ببندند پس بگیرند تا از کرانه چاه چند دور رفته اند آنرا بعد نام کنند ۱۲۰
بالای شخص را قامت وقطر چاه را به پیمایند پس قامت را در قطر
ضرب کنند و بر بعد قسمت کنند مقدار عمق چاه بود مثال چاهیست که
قطر سر وی چهار است وقامت شخص سه از کرانه چاه مقدار دو ارش
پس تر شد کرانه سر چاه با پایان چاه برابر دید واین بعد است
پس قامت را که سه است در قطر سر چاه که چهار است ضرب کردیم
شد دوازده بر بعد که دو است قسمت کردیم حاصل آمد شش
و این مقدار عمق چاه است این بود که تقریر رفت از آنچه مناسب
این کتاب است والله اعلم بالصواب **فصل نهم** در دانستن
مقدار آلات عمارت که مستوفی را بدان حاجت افتد
بطریق ایجاز آورده میشود تا کتاب ازین نیز خالی نباشد
بباید دانست که استیفای عمارت از چند نوع خالی نباشد
یا دیواریست که میخواهند عدد خشت آن بدانند یا گنبدیست

یا

یا طاقیست یا مناره ایست یا برجی یا چاهی و غیر اینها از هر چه ۱۲۱
باشد درین باب نیز قاعده چند بیان کرده شود ان شاء الله تعالی
اما دانستن دیوار دیواریست که طول وی ده ذرع است
وعرض او دو ذرع وارتفاع او پنج ذرع خواستند که
بدانند که در وی چند خشت رفته است عرض او که دو است
در طول ده است ضرب کردیم شد بیست و این بیست را
در ارتفاع که پنج است ضرب کردیم شد صد ذرع هر ذرعی را
شصت و دو و نیم عدد خشت اعتبار کردند شد مجموع
شش هزار و دویست و پنجاه خشت و اگر سر دیوار
باریکتر بود مثلا پایان دیوار دو ذرع و سر دیوار
یک ذرع یکی را با دو جمع کردیم شد سه آنرا نیمه کردیم
شد یک و نیم در طول ضرب کنند آنچه حاصل آید در ارتفاع
ضرب کنند آنچه حاصل آید مطلوب بود اما چند طریق دانستن او

آنست که بطریق نصف بسیط کره و قطعه بسیط کره هردو سطح ۱۲۲
او را از بالا و پایین مساحت کنند چنانچه سابقا
ذکر آن گذشت و حاصل هردو سطح باهم جمع کنند و نیمه
کنند آنچه شود پهنای دیوار را نیز ملاحظه نمایند که
چه مقدار است بدستوری که گفته است خشت اعتبار نمایند
مطلوب بود اما دانستن طاق چون خواهند که طاق را
بدانند که چند خشت رفته است طریق آنست که دور
پایان طاق را گز کنند و دور بالای را نیز گز کنند و جمع کنند
و نیمه کنند آنگاه بسطر او را نیز ملاحظه نمایند که چند است
آنچه از گز مرحاصل شود بدستور خشت اعتبار کنند مقصود بود
اما مناره طریق استعمای مناره چنان باشد که دور
پایان او را از بیرون و اندرون ملاحظه نمایند که چند است
و دور بالای او را همین دستور ملاحظه نمایند و مجموع را

جمع

جمع کنند آنگاه نیمه کنند آنچه حاصل شود در ارتفاع مناره
ضرب کنند حاصل را از قرار گز مرکب برون خشت اعتبار کنند
و اگر خواهند که سطح بیرون او را بدانند محیط دایره
پایان او را محیط دایره بیرون بالای او جمع کنند و نیمه کنند
آنچه شود در بالای او ضرب کنند مساحت سطح بیرون او
باشد باقی برین قیاس توان کرد اما برج طریق او
آنچنانست که سطح پایان دیوار او را با سطح بالای دیوار او
جمع کنند و نیمه کنند آنچه شود بدستور خشت اعتبار کنند مقصود
اما چاه محیط دایره پایان او را با محیط دایره بالای او
[illegible] شود در عمق او ضرب کنند مساحت اندرونی .
[illegible] اما باقی اشکال از مجسمات و مسطحات
[illegible] همانند بدستور که سابقا ذکر رفت مساحت
[illegible] باشد معلوم توان کرد والله اعلم بالصواب

۱۳۵

[illegible]

خانه یازدهم

خانه دوستان و امید [illegible]

[illegible]

خانه دوازدهم

[illegible]

خانه سیزدهم

[illegible]

۱۳۴

عددها های سطوح

مراتب چهار ضعف [illegible]

۲۵۵	۱۲۸	۶۴	۳۲	۱۶	۸	۴	۲	۱
	۲۵۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

واو را دربن خانه نسبت می توان داد و چون نار به را الاوان گرددی از تیط مواد و جسمانی اطعای است و از او در زیر
ممتزج است و ماده و مثل اب قبض الی بهست که معلما کلاف ... و فتی از استقلال او دیگر حکم است جمل را از آن سبب
این شین و معشوق ماند که بدیگری مشغول اند و مردان عارکی چالتر پس آتش نیز ضعیف باشد داو را طالب از آن جهت
او را بسیر دهم دادند و چون گفتیم که آتش طالب ... است و ناقه عتبه را اخذ کرد ازین نقطه خاله است دلیل مطلوب است
منجبی ... را به خانه چهاردهم دادند که خانه مطلوب است خانه پانزدهم مراد اهل و قاضی اهل است و وجه ای
قسم است که از آن سبب که ضعفا و حصار ... که در حرب اشکال و اتباع صورة در خانه چهاردهم اگر در وی شکل ... دید
... است و فتوح دلیل بهره حقا پس از آن سبب او را بسیر آن ... و قاضی خوانند و از ... بپذیر است اما از ... کار
باشد در خانه ظاهر شود لیکن اگر بهره حق بیش از ... باشد العجب ... حکمی است که در هر شکل ... اسعد کی ... باشد
در بسیل ... را گفت اما آنچه ... باشد در شمار است که هر شکل که در ... نحس تمام اشکال را بقوه در ... است
سعادت و دریاب احداث ... بنات ... و گرد ... و ... کمال ... باشد و اصحاب ... شکل
... را در باب ... در این ... و اعمال ... و مانند ... حکم ... است
... که ... نقطه که ... ازین ... فرو ... الحکم ... داشته در ...
... صورت ... شکل ... چون ... الاسم مراتع ... الکفاره ... اول ...
... واجب در ... صورت ... که ... صورت ... میل ... طرف ... بر ... مرتبه
نسبت ادهد خانه شانزدهم خانه خاکی چهارم است و خانه خاکی اول خانه عاقبت الحاقبت ...
انقضای عاقبت ... آن ... چون تمام اشکال که در صورت ... است ... عقل ... آن شکل ...
چهارم ... مرتبه باشد ... ثانی ... خانه انتها ... است ...
باز ... و ... اعمال ... و مبدا و اصل ... است ... در هر خانه ... آنکه او را
درین خانه نسبت ادهد والله اعلم

تکسیر عدد ...
و این باب آنست که چون خواهی که حکم کنی که مر این شکل ... برمی اید یا ترک میکند که گفتی تا چند شکل در
عدد نشسته است یعنی در خانه خود و از آنجا حکم کنی و اگر آن شکل که در عدد است در مستقبل تکرار
کند عدد خانه و عدد شکل بر او افزایی و اگر در ماضی تکرار کند عدد خانه با عدد شکل از دو کم کنی و از
باقی حکم کنی بدین صفت مثلا رملی زدیم بجهت شخصی وقتی انکه در هیچ بود پانزده عدد دارد ...
دیگر باره تکرار کرده بود عدد خانه و عدد شکل از دو کم کردیم این شکل را یک عدد و هر خانه سه عدد
هشت عدد کم کردیم چهار را از آن خانه پنج با شکل و چهار را از آن خانه چهاردهم با شکل که دو دست
پس گفتیم که هشت روز را مطلوب حاصل شود و عدد شکل از ... که ... آن ...
و مثال این سخن که گفتیم آنست که اگر رملی زدی و هیچ شکل در عدد نیابد نقطه رمل جمله ازواج و فرد
بشمار تا خانه پانزدهم و ۱۶۲ ۱۶ طرح کن آنچه از پانزده بماند بر خانه ها قسمت کن انجا که برسد
ببین که چه شکل است عدد آن خانه از طرف آن جدول بردارد و در عوض شکل مطلوب
باز جوی و ببین که چند عدد دارد پس نگاه کن که تکرار او کجاست اگر در ماضی تکرار است
از عدد خانه بکاهد و اگر در مستقبل تکرار شود بر افزاید چنانکه ... گفتیم مثال رملی زدیم بجهت
شخص غایب و هیچ شکل در عدد نیافتیم نقطه جمله رمل بشمردیم هشتاد و هفت بود شانزده شانزده
طرح کردیم هفت ... بماند هر خانه را یک عدد رسید و در خانه هفتم اجتماع بود ... کردیم
از خانه هفتم از طول ... در ... اجتماع طلب کردیم ... و عدد داشت و عدد
خانه از اول تا هفتم هفت و یک دیگر بر او افزودیم جمله ... شد گفتیم ... روز
از غایب خبری برسد یا او خود برسد ... بر این قیاس کند والله اعلم



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وعترته الطاهرين
اما بعد این رساله ایست در علم رمل که انتخاب کرده شد از
کتابی چند که استادان بران اعتماد نموده اند مشتمل بر مقدمه و دو مقاله
مقدمه در بیان اصول این علم از تولد اشکال و منسوبات چون
و اشکال و ساکنات مقاله اولی در اصول احکام و ضمایر
مقاله دوم در اعمال متفرقه مقدمه چون موضوع این علم
نقاط و اشکال شانزده گانه است از آن حیثیت که واقعند در
بیوتات شانزده گانه واجبست بیان هر یک از آنها و منسوبات
هر یک و چون وضع این علم بر مناسبات است و عالم کون و فساد
مرکبست از عناصر اربعه چهار نقطه فرد را وضع نمودند برین مثال
و هر یک را شبیه نمودند بعنصری پس نقطه اول را آتش نام کردند
و نقطه دوم را باد و نقطه سوم را آب و نقطه چهارم را خاک
و چون در ترکیب طبایع عناصر اقتضای دو کیفیت بود هر یک ازین
نقاط اربعه را مثنی ساختند برین وجه و این شکل مشهور است
باسم جماعت و شکل اول مشهور است بطریق و چون طریق ابسط

اشکال است او را عقل کل نام کرده اند و چون جماعت در نهایت
عدد نقاطست او را نفس کل نام نهاده اند و چون کیفیات شکلها نه
طبایع بعد از عناصر اربعه است و عناصر بعد از عقل است که در مرتبه
دوم است و عقل بعد از الله تعالی است که در مرتبه اولست حکمت
مناسبت گرفته اند که نقطه آتش یکی باشد و نقطه باد دو باشد و نقطه آب چهار
باشد و نقطه خاک هشت باشد و چون تعبیر نمایند بحروف ابجد که
اب د ح باشد الف را بنقطه اول دهند و ب بنقطه دوم دهند
و دال بنقطه سوم و ح بنقطه چهارم چنین باشد و چون عدد
بیوت شانزده است که از ضرب چهار در چهار که عدد طبایع است
حاصل میشود و مجموع اعداد مذکوره پانزده است مناسب است که
مقر عقل کل خانه پانزدهم باشد و چون نفس کل اقرب ممکناتست بعقل
کل و بعد از وست مقر نفس کل خانه شانزدهم باشد و چون بنقطه
آتش نفس آتش عقل متصل شود بدین صورت اول اجتماع
اول نام نهند و او مشهور است بلحیان و مقر او خانه اول باشد که بعد از
شانزده است و دوم را اسد داخل نام نهند و مقر او خانه چهاردهم
باشد که از جانب عقل است و مشهور است بعتبه داخل و چون بنقطه باد نفس

١٤٠

با باد عقل متصل شود و از آن دو شکل باین صورت لازم آید
اول را مفتوح دوم نام کرده اند و مسکن او از طرف نفس در خانه دوم متولد شده
و او مشهور است بکره و دوم را مسدود دوم خوانند و متولد او از طرف
عقل خانه سیزدهم است و او مشهور است به نقی الخد و چون از
امتزاج مفتوحین مذکور این شکل تولد کند باین صورت اورا انبیره
اول نام نهند و این مشهور است بنصرة الخارج و متولد او از طرف نفس
خانه سوم باشد و چون از امتزاج مفتوح اول و مسدود دوم شکل تولد کند
باین صورت اورا انبیره اول نام نهند و متولد او از جانب عقل
خانه دوازدهم باشد و او مشهور است بنصرة الداخل و چون نقطه آب
نفس با آب عقل متصل شود از آن دو شکل صورت بندد بدین اولین
اول را مفتوح ثالث نام نهند متولد او از جانب نفس خانه چهارم
گردد و او مشهور است به فرح و مسکن او از جانب عقل خانه دهم
باشد و بعد از آن از امتزاج مفتوح اول و مفتوح سوم شکل لازم آید
بدین صورت و اورا انبیره دوم خوانند و او مشهور است
بقبض الخارج و مسکن او از جانب نفس خانه پنجم است و از امتزاج مفتوح
دوم و مفتوح سوم شکل حاصل گردد بدین صورت و اورا انبیره سوم

به بیاض و دوم را مسدود ثالث
خوانند و او مشهور است ...

١٤١

نام نهند و مسکن او از جانب نفس خانه ششم باشد و او مشهور است
باجتماع و از مسدود اول و مسدود دوم معکوسا شکل لازم آید بدین صورت
و اورا انبیره دوم نام نهند و او مشهور است بالقبض الداخل و مسکن
او از طرف عقل خانه دهم گردد و دیگر از مسدود دوم و مفتوح سوم
شکل تولد کند بدین صورت و اورا انبیره سوم نام نهند
و او مشهور است بعقله و مسکن او از طرف عقل خانه نهم باشد
و چون یک نقطه خاک نفس با خاک عقل متصل شود دو شکل حاصل شود
بدین صورت اول را مفتوح چهارم نام نهند و او مشهور است
بعتبه خارج و مسکن او از طرف عقل خانه هفتم باشد اینست بیان
تولد اشکال از طریق و جماعت که عقل و نفس آدم و حوا اول اند و این
لیکن مذکور شکلین دانیال مشهور است و از جمله لطایف او
آنست که عدد عنصر هر شکل که گشوده باشد عدد خانه آن شکل است
مثل که عدد نار او یکیست مسکن او خانه اولست و که عدد
عنصر او دو است مسکن او خانه دوم است و که عدد نار
باد او سه است مسکن او خانه سیم است که عدد فرد او چهار است
مسکن او خانه چهارم است و مجموع اشکال برین قیاس که عدد عنصر که

... مسکن او از طرف نفس خانه ...
... و دوم را مسدود و چهارم ...
... خوانند و او مشهور است ...

کشوده باشد مطابق عدد خانه است و این تسکین مماست تسکین
ابدح و تسکین اصل و تسکین ظفر و تسکین دانیال ۴۲ و تسکین طمطم
هندی و این اشرف تسکینات است و این تسکین برین ترتیب است
و این تسکین تسکین
طول نیز مماست و از ترتیب نقطه ابدح سه دایره دیگر حاصل
میشود یکی تسکین عرضست برین ترتیب
وقاعده این دایره انست که
هفده هفده طرح کنند از اعداد فرد و زوج اگر افزون باشد از
هفده و اگر فزون نباشد یکی از وی طرح نمایند و باقی عدد خانه باشد
چون و و دوم تسکین عمق است برین ترتیب
وقاعده این دایره
آنست که شانزده شانزده طرح کنند از زوج و فرد و اگر پانزده فزون
باشد الخ بجای عدد خانه باشد و اگر زیاده نباشد بعینه عدد خانه
باشد و این دایره مماست بدایره خط دانیال سیم تسکین معادات
برین ترتیب وقاعده
این دایره آنست که نقط زوج در حساب ابدح اعتبار کنند چنانکه

زیع عتبه داخل گشت باین برین مماس و از تسکین افراد است و تسکین
سیوم که مماست به تسکین اشکال احکام و ضمایر و خبایا و اسامی
و دفاین استخراج نمایند چنانکه شرح خواهد شد انشاء الله تعالی
والله آن دو تسکین دیگر ما ایشان را تنها دست بود در ضمایر و اسامی و دفاین
و خبی و احکام اما بیان منسوبات بیوت شانزده گانه برین
نهج است که بیان خواهد شد انشاء الله تعالی والله تسکین
فصل در منسوبات بیوت شانزده گانه خانه اول خانه
تن و جانست و تربیت و بچار و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و کیفیت
زندگانی و سعادت و این خانه را مقصد الاشیا گویند خانه
دوم خانه مالست و میزان و دخل و خرج و معامله و قدوم غایب و ارزاق
اعطا و عطا و فقر و نایب سلطان خانه سیم خانه سفر نزدیک است
و نقل و برادران و خواهران و هم نشینان و علم و فرج یافتن و خوابها
و فهم و فکرت و تدبیر و دل نهادت این خانه هیچ حکم راست نیاید
خانه چهارم خانه پدر و عاقبت کارها و املاک و عمارت
و زراعت و مقام و کنوز خانه پنجم خانه طلب و هدیه و محبوب
و خبر و رسول و خط و فرزندان خانه ششم خانه تحقیق و سلامتی

۱۳۴ واحوال خدمتکاران وامرا است خانه هفتم خانه زنان
وفاجیان وشریکان ودزدان ونظر وخصومت خانه هشتم خانه
خوفناست وخطر ومیراث وترس ووفاین خانه نهم خانه
سفراست وعلم وخوابهاء وتعبیر وقدوم غایب واین خانه میراث
ازاول ودوم خانه دهم خانه سلطان ومنصب ورفعت ومادر ستانند
واین خانه میراث ازسیم وچهارم ستانند خانه یازدهم خانه
امیداست ودوستان ومال وبزرگان وسعادت واین خانه میراث
ازپنجم وششم ستانند خانه دوازدهم خانه دشمنان وزندان
وچهارپایان بزرگ واین خانه میراث ازهفتم وهشتم ستانند
خانه سیزدهم خانه طالب واین خانه گواهست براول وپنجم
ونهم خانه چهاردهم خانه مطلوب واین خانه گواهست بردوم
وششم ودهم خانه پانزدهم میزان وآینه وحاکم واین است
خانه گواهست برچهارم وهشتم ودوازدهم والله اعلم دیگر بدانکه
خانه اول و۴ و۷ و۱۰ اوتاد ویند و۲ و۵ و۸ و۱۱ مایل الاوتاد ویند
و۳ و۶ و۹ و۱۲ زایل الاوتاد ویند دیگر خانه اول ودوم وسیم
وچهارم امهات باشند وربع دوم بنات باشند وربع سیم متولدات باشند وربع

۱۱۵
خانه شانزدهم برسوم وهفتم ویازدهم
خانه عاقبت العاقبة است واین خانه
گواهست گ

۱۳۵ جهارم زاید باشد جهار شکل باشند یعنی جون بگردانند همان شکل
حاصل گردد وآن است وباقی منقلبند وشکل
داخل آنست که آتش ندارد وشکل خارج آنست که نقطه آتش دارد
هرچه خارج است نراست وهرچه داخل است ماده است چنانکه
هشت شکل نر وخارج وهشت ماده وداخل بعضی گویند خارج آن است
که نقطه آتش دارد ونقطه خاک ندارد وداخل برعکس ومنقلب آنست
که نقطه آتش وخاک هردو دارد وثابت آنست که نه نقطه آتش دارد
ونه نقطه خاک ومنسوبات اشکال برین نهج باشد چنانکه
معدنی وسعد وزرد وشیرین وخوشبوی حیوانی ونرم وترش وتلخی
معدنی ونرم وزرد ونحس نباتی وسعد وسفید وشیرین
معدنی نحس وسیاه وتلخ حیوانی وسعد وسفید ونرم ومنقش
وشیرین معدنی وسیاه وتلخ ونحس کانی وسیاه ونحس کانی وسیاه ونحس
وتلخ کانی وسعد وبدگونه وزرد واندر وترش سعد وحیوانی
وسبزرنگ وشیرین نباتی وزردگونه وشیرین وسعد
نباتی واشقر وتلخ ونحس حیوانی وسعد وسفید وشیرین نباتی
وسبزرنگ وسعد کانی وگندم گون وترش واین مسایل درجمی
ونحس

آتش
کفش نیکو بود و شخص باید بود اما اعداد خانه‌های صغری بدین جهت که نقطه‌های
یکی و باد دو و آب سه و خاک چهار بر ترتیب ابجد چنانکه جمله ده باشد
واعداد خانه‌های وسطی بدین جهت که مذکور شد در دایره ابجد یعنی
که آتش او یکیست و باد دو و آب چهار و خاک هشت چنانکه جمله
پانزده باشد واعداد خانه‌های کبری بدین جهت که نقطه آتش نه و باد
یازده و آب چهارده و خاک شانزده چنانکه جمله پنجاه باشد
اما شکل دایره و شکل امهات او اینست
و بنات این و متولدات این
و زایدات این و این شکل ممات شکل
ابجد داور ایک قانونیست چنانکه در امهات آتش و باد و آب
و خاک خود در مرکز خود باشند و شوند و در بنات زوجات
شوند همچنین در متولدات و زایدات و اما شکل بروج
برین ترتیب است
و درین شکل آتش دواست و باد هفت و آب
چهار و خاک هشت و قاعده اصل انست که عدد عنصر که در شکلی
کشوده باشد چون زیاده باشد از شانزده شانزده طرح کنند

۱۳۷ و اگر کم باشد آن عدد خانه شکل

و اگر بماند عدد خانه باشد و این دایره در عدد نافع باشد و احکامش
خواهد آمد در مقاله ثانیه اما شکل مثلثه ابجد آتش در دو سه است
و باد شش و آب دوازده و خاک بیست و چهار و هم برطریق دایره
بروج توان سطور ساخت برین ترتیب
و اما شکل ایقغ که آتش در و یکیست
و باد ده و آب صد بلکه چهار و خاک هزار بلکه هشت و بهمانه سطور
که در شکل بروج است که مذکور شد توان سطور ساخت برین
ترتیب
و اما شکل طایق بر آن نهج که آتش
در و نه است و باد در و دویست بلکه هشت و آب در و ده است
و خاک در و صد است بلکه چهار و بر طرز مذکور سطور توان
ساخت برین ترتیب
و شکل بروج صاحب خانه است و تمامی هم
شکلیات نه گانه شناسندگان او فرد شکار ان این اند و شکل
مشهور هر شکل نیز برین ترتیب است و بعضی از اصحاب خانه
دانند

و در هر یک از این شکل‌ها بوت و الکیس اجماع و ثلثه اجماع هفت
بار و هشت آب و هفت خاک معتبر است و احکام هم در
عناصر فرد و هم در عناصر زوج و شمار ایشان به ترتیبی است که در شکل واقع
است و این اعتبار نکرده اند و بعضی اعتبار کرده اند پس بر این
تقدیر عدد عنصری هشت باشد و این اولیست فصل
در مراتب اشکال بدانکه مراتب اشکال پنج نوع است یکی را علت
واو آنست که جمیع نقاط او چهار باشد واو منحصر است در
دوم ثمانیست واو آنست که جمیع نقاط او هشت باشد واو
منحصر است در سیوم سداسیست واو آنست که جمیع نقاط
فرد و زوج او شش باشد و این شش شکلند که کامل خوانند چون
واین شش شکل مستمااند بانکالی منیر آن
و چهارم خماسیست و آن چهار است و آن اینها اند
و پنجم سباعی چهار اند و آن این اشکال است
واین هشت که عدد عنصر ایشان فرد است در میزان
که با نرد هم است نیابند زیرا که عدد نقاط امهات دایما مرافق
عدد نقاط بنات است در زوجیت و فردیت و ازین لازم می آید

که نقاط سیزدهم با چهاردهم موافق باشند در آن و ازین لازم می آید
که عدد نقاط پانزدهم فرد نخواهد بود مقاله اولی در اصول احکام
از اصول معتبره یکی سیر نقطات است از میزان که آن پانزدهم است
و آن موقوفست بر چهار مقدمه مقدمه اول آنست که خانه
اول و پنجم و نهم و سیزدهم ناری اند و خانه دوم و ششم و دهم
و چهاردهم هوایی اند و خانه سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم آبی اند
و چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم خاکی اند دوم امتزاج نقط است
و آن بر چهار قسم است اول موافقت دوم مصادقت سیوم مسالمت
چهارم مخالفت باعتبار انکه نقطه آتشی در مرکز آتش موافق امتزاج شده و
همچنین باد در مرکز باد و آب در مرکز آب و خاک در مرکز خاک اما
مصادقت میان باد و آتش باشد و آب و خاک و اما مسالمت میان
آتش و خاک و باد و آب بود و اما مخالفت میان آتش و آب و باد و خاک
بود سیوم آنست که مطلوب جزوی آتش که گرم و خشک است باد است که
گرم و ترست و مطلوب کلی آتش آبست که سرد و ترست زیرا که گرمی و خشکی
محتاج سردی و تری اند تا اعتدال حاصل شود چهارم آنست که
نقط نار و خانه اول که جمیع خانها ناری مخصوصند بنظر و دیدن و نقطها

١٤٠ وخانه دوم که جمیع خانهای ادنی مخصوص‌اند بنطق و نقطه آب وخانه سیم که جمیع
خانهای این مخصوص‌اند انتقال و تنقلات که جمیع خانهای [illegible] مخصوص‌اند انتقال وخانه چهارم
وضع و نیز در هر یک از نقاط تحتانی خط و عقده حل آنست که نوعی از
نقطه فرد حاصل شود و عقد آنست که نوعی از دو نوع حاصل شود و چون
از میزان نقطه حرکت کند هم آن نقطه را اعتبار باید کردن که آن نقطه
بسیزدهم رود یا بچهاردهم و از سیزدهم یا بنهم رود یا بپنجم و از نهم
یا باول رود یا بدوم و از دهم یا بسوم رود یا بچهارم و از چهاردهم
یا بیازدهم رود یا بچهاردهم و از یازدهم به پنجم رسد یا بششم و از دوازدهم
بهفتم رود یا بهشتم و این نقطه که چنین بحرکت رسد از هر [illegible] که رسد
طبیعی استعداد [illegible] از طبع آن منزل و شکل [illegible] اشکالی که
نقره [illegible] در میزان باشد و [illegible] سیزدهم [illegible] گویند که حرارت و یبوست
زیاده شد و چون [illegible] آید در حرارت مرتبه دیگر زیاده شود و یبوست کم گردد
و اگر [illegible] رسد [illegible] آتش زیاده شد در حرارت و یبوست
و دلالت کند بر فکرهای دقیق و اندیشهای باطل و اگر این نقطه از
سیزدهم [illegible] باشد [illegible]

١٤١ باید کرد از [illegible] دلالت بر ازدیاد حرارت دارد و درین
وضع اگر منتهی شود [illegible] باشد و باز نظر کنند در هر این نقطه
که در امهات قرار یافت یا حرکت در عرض یا بعد از این حرکت
در عرض یا در بنات قرار یافت یا حرکت در عرض یا بعد از حرکت
در عرض و دیگر نظر نمایند که در مرکز خود قرار یافته باشد اگر در مرکز خود
قرار یافت دلالت کند بر سعادت و حصول مراد و اگر در مرکز خود
قرار نیافت نظر کنند در متولدات اگر در متولدات هم [illegible]
نظر کنند در زایدات و اگر در زایدات نیز نیافت دلالت کند
بر حرکت بی فایده فی الجمله [illegible] در احکام ملاحظه سعادت شکل
و سعادت شکلی که حاصل شود از ضرب خانه منتهی بود در شکل [illegible]
شکل ٢ و دیگر از اشکال و قوت شهادات سعادات [illegible] کنند بر سعادت
کل و نیز در احکام حال و آینده [illegible] نقطه دوم از دو نقطه شکل میزان
معتبر است و حق آنست که هر نقطه از آن دو نقطه که اقوی باشد
اعتبار کنند و اگر اقوی یافت نشود [illegible] اعتبار نمایند و اما صاحب
[illegible] مطلق نقطه دوم اعتبار کرده و نیز [illegible] چهار شکل ناری [illegible] میزان
[illegible] و اول [illegible] خارجت و ناری [illegible] است بر خانه اول و دوم

١٤٢ قبض الخارج است و باد او حاکم است بر خانه پنجم و سوم عقله است
و باد او حاکم است بر خانه نهم و چهارم طریق است اگر باد او حاکم
سازند بر خانه سیزدهم ... و چهار شکل بادی در میزان آید
و اول آن نصرة الخارج است و باد او حاکم است بر خانه دوم و دوم اجتماع
و باد او حاکم است بر خانه دهم و چهارم طریق است و باد او حاکم است
آبی در میزان آید و اول آن قبض الخارج است و آب آن حاکم است بر
خانه سوم و دوم اجتماع است و آب آن حاکم است بر خانه هفتم و سوم
نصره و انکیس است و آب او حاکم است بر خانه یازدهم و چهارم طریق
است
و آب او حاکم است بر خانه پانزدهم و چهار شکل خاکی در میزان آید و اول
آن عقله است و خاک او حاکم است بر خانه چهارم و دوم قبض الداخل است
و خاک او حاکم است بر خانه هشتم و سوم نصرة الداخل است و خاک او
حاکم است بر خانه دوازدهم و چهارم طریق است و خاک او حاکم است
بر خانه شانزدهم پس هر نقطه که در میزان سیر کند نگاه کنند که از کدام

از صواب ...

سوم قبض الداخل است و باد او حاکم است بر خانه ...

١٤٢ مرتبه است از مراتب چهارگانه و بکدام مرتبه باز گشته از مراتب چهارگانه
با مراتب شانزده‌گانه و از کدام صورت فرو جسته بکدام صورت مزوجه
یا مفرده رسیده و آن صورت از کدام خانه است و درجه خانه
فرود آمده که بمیزان و اسامی و نحس و دفین از احکام آن دو صورت که
مبدء و منتهی بود آن دو خانه و آن دو عنصر باشند مثلا با نصره خارج
از میزان بر خاسته و منتهی شد در خانه خود و آنجا طریق بود معلوم شد
که این سوال از کسی میکنند بدلیل آنکه نقطه هوا در خانه آب اجتماع ... اجتماع
شود ... بود الا میان دو کس ... بعد از مسافتی زیرا که خانه حرکت
و طریق در وسط ... دیگر آنکه چون نصره خارج که صاحب خانه
سوم ... در شکل ابیح در جایی که در سوم است ضرب نمایند صورت
نصرة الداخل تولد کند که شهادت کند بر آنکه آن کس از جایی بجایی پس
خلاصه حکم از سیر نقطه آن شد که اول نقطه بر هر خانه که منتهی شود
آن شکل که در آن خانه باشد با شکلی که صاحب آن خانه است در دایره
ابیح ضرب کنند و از آن شکل دیگر از آن قوت و ضعف نقطه حکم کنند
... از شکل نزد جمع [illegible] است ... است ... عمل در دایره ابیح
در سیر نقطه ... کامل معتبر است که طریق و جماعت در میزان آید باشد

چون اول باد و ... و اجتماع
جمع شده [illegible]

واما هرگاه که طرایق با جماعه در میزان باشند تا چند بطرایق دیگر دو از ۱۴۴
طرایق انتها قوت شکل میزانی گویند واین طریق اصل است از آن جهت که
جاریست در جمیع خانهای شانزده گانه واین طریق موقوف است بر معرفت چهار
که آن مقدمات نافع اند در سیر نقطه بلکه در جمیع طرق مقدمه اولی
در شناختن طبایع اشکال شانزده گانه است وآن برین نهج است
که اشکال سدای معتدل وتمام باشند ودر سباعی رباعی افراط و خمسی است
ودر ثنایی ورباعی تفریط واشکال سباعی وثنایی ناقصند وطالب اشکال
سدایی اند ونیز انکیس صاحب قوت مالکه است ونقره خارج صاحب
قوت نفسانیه وحمره صاحب قوت غضبی ولحیان صاحب قوه حیوانیست
وقبض الخارج صاحب قوه شهوانیست واجتماع صاحب قوه حافظه و
بیاض صاحب قوه طبیعی وباقی اشکال باعتبار رخاهم شریک باشند مقدمه
ثانیه حل وعقد در خانه است وآن آنست که هر نقطه که در بیوت
ناریه افتد بسته گردد ودر جمیع بادی که در خانهای آبی افتد افتتاح
یابد اما نقاط بیوت ترابیه خود چنین باشند مقدمه ثالثه
آنست که شکلی که در میزان واقع شود اورا متن میزان خوانند وچون
ضرب نمایند در طریق که صاحب سکن است در میزان شکلی که حاصل

شود آنرا شرح میزان نامند وچون صفر آب شرح گشاده شود یا بسته ۱۴۵
شکلی که حاصل شود اورا تفسیر میزان خوانند وچون صفر آب متن میزان
گشوده یا بسته سازند اورا بدل میزان نامند واین عمل را بسط میزان
نامند واین عمل جاری باشد در جمیع مراکز بعد از تمهید این مقدمات گویند
جمیع اشکال شانزده گانه را حرکتی بود در ذات افراد وازواج که چون
عدد افراد را نقطه یا عدد ازواج را نقطه شکلی که منتهی سازند ومنتهی هم
را بسط کنند ازین بسط احکام استخراج نمایند وحرکت افراد را حرکت
طولی نامند وحرکت ازواج را حرکت عرضی واین دو حرکت در جمیع مراکز
معتبر دانند اما حرکت حقیقی اشکال آنست که از مرکز میزان خروج کنند
هر شکلی که منتهی شود آن شکل را مورد ارجی بود که در میزان است وجمله
چهار حرکت از میزان حاصل شود باعتبار اشکالی که حاصل شود از بسط
شکلی که حاصل است در میزان واین چهار حرکت در احکام واسامی
وضمیر وخبی وخبی بکار دارند اما در احکام خانی گویند که چون قوت
عدد شکل که در میزان است منتهی شود وبعد از بسط منتهی به اشکال شش گانه
سعد که آن قبض الداخل وعتبه الداخل واجتماع است شود مطلوب
حاصل گردد بر وجه اتم اکمل وسعادت کبری حاصل باشد واین سه شکل

بعضی گفته اند که وزن نسب حرکت ازواجی را اعتبار نمایند
ودور روز حرکت از اعدادی ۱۲
حرکت اول ذاتی بود ودوم عارضی ۱۲

[illegible]

را قابلان سعادت باشند اما تفاوت نهند قبض الداخل را اقبال اکبر ١٤٦
نام نهند و عتبه داخل را اقبال اوسط نامند و اجتماع را اقبال اصغر و منسوبات
اکبر مردمان عالی قدر باشند و منسوبات اوسط اوساط و نیز قوی اشکال
که از محل نقل کنند که خانه یازدهم است حرکت کرد از آنجا بای فاعل واز شد
اگر حرکت اول فاعل بقابل رسد فهو المراد والا قوت منتهی بود از حرکت
دهند و همچنین منزل بمنزل حرکت باید داد تا قابل بیابند و آنچه یابند بقدر
مرتبه ایشان بود یعنی اکبر و اوسط و اصغر اگر مطلوب جاهی و مالی و اسباب
دنیوی بود از قوت افراط قبض الداخل باید طلب کرد و اگر مطلوب
عفت و نیکنامی و سعادت اخروی بود از قوت اعتدال عتبه
داخل باید طلب کرد و اگر مطلوب کیفیت وقع دیگر بود از قوت تفریط
اجتماع باید طلب کرد و هر متحرک که از مرکز میزان حرکت کند هر جا که
منتهی شود هر صورت که در بسط منتهی بود صورت بند و از منسوبات
آن صورت حکم باید کرد و مثلا اگر قبض الداخل بود و سایل طلب نفع
و اسباب دنیوی کند بجد افراط و اگر عتبه داخل بود و در کار سعادت
اخروی سعی کند بجد اعتدال و اگر نصرة خارج بود و در فکر نقل و حرکت
باشد بجد اعتدال و اگر فرح باشد صورت امیدواری بود مثلا چون

١٤٧ در میزان نصرة داخل بود و قوت او همه دوازده است و از مرکز میزان
حرکت کرد و قوت بدهم رسید اندرین خانه فرح بود با صاحب خانه که
قبض الداخلست امتزاج داد و منسلحیان پر اول آمد دلیل کند بر نقص
سایل منسوبات چهارم در صورت امیدواری و جمله برین نهج
باشد و دیگر باید که نظر کنند شکل که واقع است در شکل منتهی بر
و او را امتزاج دهند با شکل منتهی بر و از آن تخمیر مطلق استنباط کنند
مثلا در صورت مذکوره که منتهی به فرح بود و در دهم نظر کردند در یازدهم
و در آن قبض الداخل بود و با صاحب یازدهم ضرب کرد و منسلحیان شد
و چون قبض الداخل صاحب افراط مقاصد و اعمال مراتبت معلوم شد
که تخمیر مطلق از سلوک و رفعت و دلیل بود بر حصول انتفاع و اگر در کشتی
ازم منتهی به نصرة داخل بود دیگر امتزاج او عتبه خارج متولد شود و دلیل بود بر
خلاف مذکور مثال دیگر نصرة الداخل در میزان بود عددش کرد و از دوازده
طرح کردیم به دهم رسید و در دهم قبض الداخل بود از نصرة داخل و قبض الداخل
اجتماع تولد کرد و با اجتماع بسته شد نقی الخد و بیاض حاصل شد و دیگر
با نصرة داخل کشوده شد و عتبه داخل حاصل شد و برین صورت این
اشکال حاصل شد پس نصرة داخل منتج باشد و اجتماع

۱۴۸ شرح و بیاض تفسیر و عتبه داخل تا دلیل دلیل کند که سایل از منسوبات الیع
کمن دارد و از امور مستقبل که در ذات عتبه داخل است و در جمیع
تحرکات از میزان این طریقه مرعی باید داشت در استخراج و دیگر اگر از
اشکال اربعه اعتبار نمایند در تمیز سطور فی الجمله غیر از این چهار شکل که
دیگر اران گویند وصول مقصود از رسیدن تحرک بقابلان اشره در سیدن
بشکل که مقصود از منسوبات اوست و کثرت شهادت و شهادات
انواع است اول وقوع اشکال است در سکن افراد دوم وقوع
اشکال است در سکن اشکال سیوم وقوع شکل است در خانه که قبض
الداخل تولد کند چهارم وقوع شکل است در خانه که از مسکن خود داخل
بخانه خود نشسته باشد خاصه که قبض الداخل در سیوم واقع شود که دهم
و هفت پس در حصول المقصود باید نگاه کرد که مقصود از منسوبات کدام
خانه است صاحب آن خانه در دایره ابدح طلب باید کرد و عدد
تحرک از مرز آن باید طرح کرد تا منتهی گردد تا نه دیگر و شکل منتهی به
را بسط باید کرد اگر آن شکل مقصود در متن و شرح و تفسیر و دلیل منتهی
بریافته شده دلالت کند بر حصول مراد و اگر یافت نشد عمل کنند از عدد
متن منتهی به تا خود که منتهی شود و ابتدای شکل مقصود یا بنداری کت

۱۴۹ او اشکال مقصود حاصل شد سایل کار بدست خود کند و اگر در اشکال دوام
شکل مقصود دیابند سایل مقصود را بمعونت دیگران و اما در استنباط
اسامی تمامی چند بعد که و آن آنست که نقاط غیر عراق بیست و هشت‌اند
هفت ناری و هفت هوایی و هفت آبی و هفت خاکی و حروف
بیست و هشت گانه در ذات این نقاط موجود باشد باعتبار آنکه هفت
حروف آتشی باشند و هفت بادی و هفت آبی و هفت خاکی و حروف
آتشی ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی ب و ی ن ص ت ض
و حروف آبی ج ز ک س ق ث ظ و حروف خاکی د ح ل ع
ر خ غ پس الف در نقطه آتش اول باشد که آتش لحیان است و ه در
آتش دوم باشد که آتش نصره الخارج است و ط در آتش سیم
باشد که آتش قبض الخارج است و م در آتش چهارم باشد که آتش
عتبه خارج است و ف در آتش پنجم باشد که آتش عقله است و ش
در آتش ششم باشد که آن آتش فرحت و ذ در آتش هفتم که آتش باشد ۲
نقی است و برین قیاس است باقی حروف و بر حرف اول در
ذات شکل اول است و از دایره ابدح حرف با در ذات
شکل دوم و ج در ذات شکل سوم و دال در ذات شکل چهارم است

و همچنین بر توالی تا آخر اشکال دیگر فاکر حرف مقدم است در ذات شکل اول است و حتی در ذات شکل دوم و همچنین تا آخر حروف این اشکال شانزده گانه صاحب این حروفند در هر خانه که باشند و نیز صاحب این حروفند بدین وجه در هر دوری که خانه اول است و در دیگر خانها بر ولا حروف دهند مثلا لحیان در هر دور صاحب الف است و در دوم صاحب با است و در سوم صاحب جیم و همچنین تا آخر بیوت و جزو در هر دور صاحب با است و در دوم صاحب جیم و در سیم صاحب دال و همچنین بر ولا تا آخر بیوت و همچنین در باقی اشکال اما چون اشکال در مسکن خود باشند دو حرف دهند مکرر یا حرف خود دهند با حرف ملی یا دو حرف ملی حرف خود و صاحب حروف آحاد عشرات دهند و عشرات مات و مآت عشرات مثلا بیاض چون در مسکن خود باشد یعنی چهارم در طرح از میزان باید و اندرین خانه دوم یا دال و میم در ذات او باشد باقی برین قیاس اما در اخراج اسامی بعد از بسط میزان و منتهی به نقطه میزان هم یک بار از منتهی و شرح و تفسیر و تاویل هر یک حرف از آن معلوم باید کرد و در غایت قوت باید بود و انچه اقوی باشد آن حروف اسم باشد و باز قوت منتهی به اداک

[illegible]

طرح میزان و منتهی به ...

باید داد و حروف چهارگانه را از اشکال بسط منتهی به دوم طلب باید نمود و حروف اقوی جمع باید کرد و از آن اسم بیرون آوردن **واما در اخراج خبی** از منتهی به صلیبیه گویند و از ثانی اورنگ و از ثالث او شکل و از چهارم او جوهر و از پنجم خاصیت او و انکه از چه نوع است و از ششم که از چه تربیت یافته و از هفتم آنکه آمیخته است یا نه و از هشتم مکانات یا چهارم و از نهم ملکوتی آن و از دهم طعم و قیمت آن و از یازدهم تمامی و ناتمامی و از دوازدهم موضع وی و او نکته چهارم است اگر در استخراج خبی استمداد نمایند استخراج الخبی اقرب باشد **واما دفین** جهت او از چهارم منتهی به گویند والله اعلم **ابن خلدون** علی اهل این علم در احکام آنست که چهار حرکت اعتبار نمایند از مرکز میزان که موقع عقل کل است نزد ایشان یکی حرکت نقطه فرد میزان و باعتبار این حرکت نظر نمایند در سیر آن تا انتها و سیل موافق یا سالم یا صادق یا مخالف و حل و عقد و امتزاج شکل منتهی به یا اشکال خانه منتهی به و نظر نمایند در مرتبه آن نقطه و در مرتبه نقاطی که سیر آن نقطه است تا انتها و نظر کنند در مرتبه ازواجی که منعقد شود از آن نقطه در خانها که هست تا انتها و استشهاد نمایند از سعادت اشکال و قوت و ضعف آن و تکرار ایشان در خانها

بعواب ا

لاسیما آنکه ای کر تعلق باشند بخانه مراد و استشهاد نمایند نیز از سعادت
و قوت شواهد خانه مراد که آن سوم اوست و یازدهم و نواظر
آن که آن پنجم اوست و نهم و بعد از ملاحظه جمیع این امور استنباط
احکام نمایند و درین طریقه بعضی اعتبار نمایند اوّل آن دو نقطه که در
نیز آن باشد و بعضی اعتبار نمایند نقطه های دیگر کنند بر نهج مذکور
و بعضی اعتبار نمایند هر دو نقطه را بلکه اگر منتهی به آن دو نقطه دو شکل
باشد آن دو شکل هم امتزاج دهند آنچه بیرون آید با شکل خانه
خود نیز امتزاج دهند آنچه حاصل شود در احکام نیز ملاحظه او اعتبار
نمایند و حرکت دوم حرکت عدد نقاط فرد شکل نیز آنست تا منتهی
شود بخانه و بعد از اعتبار این حرکت بسط نمایند شکل منتهی به او از آن
چهار شکل و تکرار شان احکام استنباط نمایند باستشهاد و از امور
امور مذکوره حرکت سوم حرکت عدد عنصر ها زوج نیز آنست و دایره
ابجد و باعتبار این حرکت بسط نمایند شکل منتهی چهار شکل بر وجه مذکور
و از آن احکام استنباط نمایند و باستشهاد امور مذکور و حرکت چهارم
حرکت عدد حروف شکل است و باعتبار آن نیز بسط نمایند منتهی
این حرکت را و احکام از آن استنباط نمایند باستشهاد و از امور

دهم خانه خود آمده در ان دایره اگر ششم و هشتم و دوازدهم خانه خود ۱۵۴
آمده باشد دلالت کند بر پریشانی و خوف و اگر در باقی خانها خود
آمده باشد دلالت کند بر سعادت لا سیما در نهم و دهم و یازدهم
اما در حصول مطلوب نظر کنند بمعشوق شکل اول که هفتم اوست در اصل
دایره چه معشوق هر شکل هفتم اوست در ان دایره اگر معشوق یافته
شود دلالت کند بر حصول مطلوب لا سیما که در خانهای سیوم و پنجم و نهم
و یازدهم باشد و اگر یافت نشود در خانه معشوق نظر کنند که چه شکل
است آن شکل را با شکل معشوق ضرب نمایند شکلی که حاصل شود اگر
سعد و داخل باشد و سوال از حصول باشد مراد حاصل شود باسانی و اگر
داخل و غیر سعد باشد و مطلوب حصول باشد حاصل شود مراد بدشواری
و اگر منقلب و غیر سعد باشد بعض حاصل شود بدشواری فی الجمله در طلب
حصول در شکل داخل حصول مراد باشد و در طلب انفصال در شکل
خارج داخل حصول مراد باشد سعد باسانی و غیر سعد بدشواری و بعض از
استادان دوم را معشوق داشته اند و از معشوق شکل اول اگر نتیجه
ضرب شکل اول با فرح خبر تران گفت و اما بیان انکه هر شکل
از اشکال در دایره بروج در هر خانه چه عدد دارد و انشکه هر شکل از

سعد باشد مراد بعض حاصل شود باسانی
و اگر منقلب هم

۱۵۵ اشکال در شکل خود کمال عدد آن عدد آن خانه دارد و در خانه مقدم
بر شکل کمال عدد آن عدد آن خانه دارد و هم زیادتی بعد و در خانه موخر
از شکل کمال عدد آن خانه دارد و هم نقصان بعدد مثلا فرح در خانه اول
یکی دارد و در خانه دوم دو و در خانه سوم چهار و در خانه چهارم
هفت و همچنین تا آخر پورت و بیاض که کمال عدد او عدد خانه او
دهست و در خانه اول چهار دارد و در خانه دوم پنج دارد و در سوم
هفت دارد و در چهارم ده و علی هذا القیاس و چون خانه مراد
معلوم باشد از شکلی که در ان خانه باشد عدد حصول مراد گویند
اگر در ساعات باشد و از اشکال ساعات از ایام گویند و اگر در
نبات باشد از اسابیع گویند و اگر در متولدات باشد از شهور گویند
و اگر در زایدات باشد از سنین گویند مثلا شکل لحیان در ساعات
باشد مراد او بساعات رسد زیرا که شکل اسبوع از شهور و همچنین گذشت
و باز در ایام شصت و علی هذا القیاس و اگر عدد هر شکلی زاید و عنصر
اصل گویند با عدد او اسطرلاب طور و مناسب با خانه مطلوب
بعید نیست فصل دوم در علم تکسیر خط و بیان انکه هر شکل در خانه
عددی دارد و مشرقی دارد آن چنانکه که در خانه معشوق و نظر

باشد هم

کنند تا چه شکل آمده است و آن شکل در رجعت یا استقامة ۱۵۶
و چه شکل همراه دارد و حکم از آن شکل کنند و استقامت و رجعت
آنچنانست که هشت خانه با استقامت می‌رود و هشت خانه
رجعت مثلا نقی که شکل او در خانه اولست تا که هشتم در هر خانه
یک عدد می‌افزایند چنانکه در خانه هشتم هشت عدد دارد و بعد
از آنجا در از هشتم رجعت دارد و چون از هشتم تجاوز کنند در هر خانه
یک عدد کم کنند چون بخانه شانزدهم رسد شانزده عدد دارد
و چون با اول رسد همان عدد اصل یعنی یک عدد دارد و اما کیفیت طرز این
دایره چنان باشد که نظر کنند در خانه چهاردهم که چه شکل نشسته
و چند خانه نقل کرده در رجعت یا استقامت از آن شکل و عدد
نقل و معکوس هم استخراج نمایند و این ضمیر و حکم مذکور معتبر است
نزد استادان اما پیش معشوق بر آن جمع که عتبه داخل
در سیم عقله طلب کنند و عتبه خارج در دوازدهم چه طلب کنند و این
بیش قیاس **فصل سیوم** در بیان حل و عقد و حل
و آن حل حقیقی می‌باشد و مجازی می‌باشد و عقد نیز حقیقی و مجازی
می‌باشد مثلا چنان که آتش او کشوده است و باد و آب و خاک

۱۵۷ او بسته است چون بفرح رسد آتش او عقده شود و عقده مجازی و باد
او حل شود حل مجازی و آب او عقده شود عقده حقیقی و خاک او حل شود
حل مجازی و این حل و عقد در شکل است اما عمل حل و عقد از دایره
شکلها ابد خانست که شکل که در اول باشد با شکل‌ها معقود
زنند و نظر کنند که چه شکل حاصل شود و حل یا عقد که شود حقیقی است
یا مجازی و در حقیقی بر حصول مراد حکم کنند و بعد از رعایت مناسبت
و تفتیش آنکه سوال از کدام عنصر است مثلا در خانه اول عتبه داخل
بود و در خانه مقصود اجتماع بود چون در هم ضرب کرده شد حاصل
انکیس شد که صد عتبه داخل بود و این عقدیست حقیقی در شکلین
یعنی در عنصر اول و در باد و آب عقدیست مجازی و حلیست حقیقی
و در خاک حلیست مجازی لیکن باعتبار مرتبه در احکام بمنزله حلیست
حقیقی اکنون باید دانست که در مثال مذکور که سوال از کدام عنصر است
اگر در بادی است بود تا چهارم هم اشتباه بشد مراد بر آید در وسط و اگر
آبی بود از شکل حکم کنند و مراد بر آید عنقریب و اگر سوال از خاکی بود
از حل خاک حکم کنند و این البته مراد مدد در روز دیا ساعت باید
برین قیاس عمل دیگر در حل و عقد و الحال است که شکلی مثلث ... یا شکلین

[illegible] با دل یا بود
از عقد زوج [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] از عقد باد [illegible]
عقد آب ا

۱۵۸ ایج حل وعقد کنند برین وجه که ان دو شکل که صاحب خانه مقصود اند و از ان
دو دایره با همدیگر شان امتزاج دهند وحاصل را با شکلی که در خانه
مقصود است امتزاج دهند ونظر نمایند از نتیجه ودر حل وعقد مثلا
سوال سایل از خانه هفتم بود وشکلی که واقع بود در خانه هفتم قبض الداخل
بود چون شکلی که صاحب خانه هفتم است در دایره ابوج عتبه خارج
است وشکلی که صاحب خانه هفتم است در دایره مثلثات ابوج
تقلیب وچون در همدیگر امتزاج دهند قبض الداخل شود واز میان
این نتیجه وقبض الداخل که در خانه مطلوبست جماعت حاصل گردد وهم جماعت
عقد شود وعلامت است که سوال سایل متعلق است به آب وآب منعقد شده
وحقیقی است پس گویند که مراد سایل برآید بصبر واگر جماعت موجود
بود نظر نمایند که در کدام خانه است ودر ان عقد دارد یا حل وحکم
کنند واگر جماعت معدوم باشد نظر کنند در خانه سازدهم وحکم
کنند وهم برین مثال بود **فصل چهارم** در بیان امر حقیقی ومجازی
هران شکل باشد که از میان دو شکل حاصل شود واز اشکال
الان شده مثلا در خانه مطلوب هیچ بود وقبض الخارج بود ودر خانه اول عتبه خارج
اول که میان ایشان حاصل شود مجره است این امریست حقیقی راست کول

۱۵۹ خصوصی که حمره در دوم بود زیرا که عتبه خارج وقبض الداخل هر دو صاحب خانه
پنجمند دران دو دایره مذکوره در فصل سابق وحمره چون در دوم بود دیگر
بود چه صاحب دوم است در شکل ابوج واگر در خانه ششم مثلا نصره خارج
باشد ودر اول عتبه داخل واز میان ایشان نقی حاصل شود ان امریست
مجازی زیرا که نصره خارج وعتبه داخل ونقی از ششم دور شده ودر ان دو دایره
دیگر بر خلاف مذکوره باشد حضور چون نقی در ششم بود باقی برین قیاس
فصل پنجم در حکم یک نقطه وحکم از شکلین کل چون دو نقطه از ان
برو خانه منتهی در دایره ابوج کدام دو شکلند هر یک از ان دو شکل
را با هر یک ازین دو شکل امتزاج دهند انچه حاصل شود حکم کل از ان
کنند وحل وعقد وامر حقیقی بر انند واعتبار کنند اما حکم از شکلین
دایره کل حکم از امهات است در حقیقت انگه زان بدانکه خانه اول خانه
نظر است وخانه دوم خانه نطق است وخانه سیم خانه اتصال است
وخانه چهارم خانه انفصال است چهار شکل مفرد هر یک بخانه منسوب اند
[illegible] ان متعلق است ونطق حمره واتصال بیاض وانفصال لحیان داخل
این اشکال اند دوازده شکل باقی هر سه شکل ترکیب شکل اند برین
وجه ترکیب لحیان عتبه خارج وقبض الخارج ونصره خارج است واین

گردد نظر کنند که کدام از ان دو
ودر ان دو خانه منتهی اند

هم چهار شکل متعلق‌اند بهوا و هر یک حمره و فرحت و عتبه داخل و اجتماع ۱۶۰
و این هم چهار متعلق‌اند بخاک و هر یک بیاض نقی است و طریق و نصره
داخل و این هم چهار متعلق‌اند با آب و هر یک انکیس و قبض الداخل است
و عقله و جماعت و این هم چهار متعلق اند بانفصال و چهار اول
متعلق بچهار خانه اول اند بر ترتیب مذکور و همچنین باقی اشکال
و خانها باید که هر سوال که باشد شکل خانه مراد طلب نمایند و حکم
کنند لکن اصل‌ها مما شد و حکم آن **فصل ششم** در بیان
ضمیر از شکل اول آتش و از دوم باد و از سیوم آب و از چهارم
خاک زوج و فرد هم به باشد شکل که باشد از آن ضمیر استنباط
کنند و اگر همان شکل در شکل پنجم زنند از آن حاصل ضمیر استنباط
توان کرد و دیگر از شکل پنجم خاک فرا گیرند و از ششم آب و از هفتم
باد و از هشتم آتش و این شکل را در شکل که از امهات حاصل
شده باشد ضرب نمایند و از حاصل ضمیر استنباط نمایند اگر
موجود است در آن خانه که باشد ضمیر در آن باشد و اگر معدوم باشد
غایب طلبند و یا خود سفری را رود و دوست آن از اعتبار رفته اند
و نیز از هر شکل اول استنباط ضمیر توان نمود و نیز از باقی شکل

لیان

۱۶۱ لیان ضمیر استنباط نمایند و نیز از عدد نقاط فرد امهات استنباط
ضمیر نمایند و نیز شکل اول را در پنجم ضرب نمایند و از آن ضمیر
گویند فی الجمله طرق استخراج ضمیر بسیار است و اصل آنست که مذکور
شد در مقاله اولی و نیز هر یک از اشکال اعتبار رمل دارد در ضمیر بلکه در
جمیع امور **فصل هفتم** در بیان رمل سالیانه و آن چنانست
که در هنگام وقت تحویل آفتاب بحمل رمل بزنند به نیت احوال
در آن سال و از هر شکل احوال ماهی استخراج نمایند تا دوازدهم
و اگر خواهند انقلاب کنند با یک اشکال نیز دهم و دوهم و یازدهم
و چهاردهم را امهات سازند و از آن رملی تمام نمایند و دیگر
انقلاب این رملها نمایند تا وقتی که ثابت شود یعنی امهات
تکرار آید که به دو نوبت ثابت شود و گاه به یک نوبت
و گاه به سه نوبت و گاه به چهار نوبت و گاه باشد که به شش نوبت
رسد و در آن سال احتیاط باید نمود چون چهار انقلاب ثابت
شود هر رمل فصلی دهند و از آن رمل اصلی استخراج دهند و حکم
کنند و اگر چهار انقلاب ثابت نشود انقلاب نمایند بر آن
وجه که اول را ضرب نمایند در سیزدهم و چهارم را ضرب نمایند
در چهاردهم و هفتم را ضرب نمایند در پانزدهم و دهم را ضرب

نمایند و پانزدهم و چهار شکل که حاصل شود از ضرب امهات سازند ۱۶۲
و تمام نمایند باز رمل دوم را انقلاب تمام بدستور مذکور روند هم
رمل بترتیب پانزده روز حکم نمایند هر روز از شکلی و اگر خواهند
که روز بروز حکم نمایند اندر رمل تمام باید که هر روز انقلاب نمایند
از رمل اصل برین وجه که اول را در سوم ضرب نمایند و هفتم را در
پنجم و نهم را در یازدهم و سیزدهم را در پانزدهم و [illegible] باز از این چهار
شکل دو شکل حاصل نمایند یکی را اول سازند و یکی را دوم باز یکی
را اول سازند و یکی را سوم دیگر شکل دوم اصل را در چهارم ضرب
نمایند و ششم را در هشتم و دهم را در دوازدهم و چهاردهم را در
شانزدهم و از این چهار شکل حاصل دو شکل حاصل سازند و با آن
دو شکل مذکور را امهات سازند و رمل تمام نمایند و اگر امهات مکرر
شود انقلاب کنند با امهات اصل

فصل هشتم

در طرق مختلفه اما اهل جبر در احکام اعتماد بر غلبه اشکال نمایند
و از غلبه اشکال سعد حکم نمایند بر سعادت و از غلبه اشکال داخل
حکم نمایند بر حصول مراد اگر مراد اتصال باشد باقی برین قیاس
اما اهل مصر از مثلثه سوال کنند خاصه که نظر نمایند تا سوال سایل حکم
از کدام خانه است و شریک وی چیست و کدام شکل از این دو شکل

۱۶۳ خانه مراد و شریک بیرون می آید اگر مراد اتصال باشد و آن [illegible] شکل
داخل باشند دلیل حصول مراد باشد و باقی برین قیاس فی الجمله حکم ایشان
از شکل و شریک و نتیجه و میزان بیرون نیست اما اهل هند از چهارم
و چهاردهم و خانه مقصود و میزان حکم کنند و چهاردهم را آینه رمل
خوانند و پانزدهم را آفاقی زیرا که معدن عقل کل است و منبع سعادات است
اگر مختلف باشد از اول و خانه مقصود شکل بیرون آرند و از چهارم
و پنجم شکل و از هر دو شکل شکلی دیگر بیرون آرند اگر نتیجه در رمل موجود باشد
دلیل بود بر حصول مراد و سعد باشد اما اهل روم از چهاردهم و مقصود حکم
کنند اگر مختلف بوند از آتش اول و باد دوم و آب سوم و خاک چهارم
شکل بیرون آرند و از خاک پنجم و آب ششم و باد هفتم و آتش هشتم شکل
نیز بیرون آرند و از این دو شکل شکل بیرون آرند و از اصلیب اهل خواهند
بس اگر این صورت با چهاردهم موافق باشد دلیل حصول مراد باشد
و الا از هر دو شکل بیرون آرند و از آن حکم کنند اما طریقه متعارف
مشهور آنست که از خانه اول تا دوازدهم در هر خانه که شکل سعد باشد
حکم کنند بر سعادت آن و از داخل حکم نمایند بر حصول مراد اگر مراد
اتصال باشد و از ثابت حکم کنند بر توقف و از منقلب حکم کنند بر تردد



مثلثات

وماضی اول دوازدهم است ومستقبل آن دوم است ودیگر از مثلثات حکم
کنند چنانکه بر احوال نفس ومال مثلا شکل نهم را بدو دارند وباقی برین
قیاس وامهات را اصل دانند در احکام مثلا اگر از هفتم در امهات
دلیل دانند بر حضور غایب واگر از هشتم در امهات دلیل دانند
بر حصول مال غایب باقی برین قیاس اما اوتاد را ابن ... حکم
حکم کنند چنانکه خانه اول حمل بود ثانی ثور ثالث جوزا علی
هذا واشکال بکواکب وراس وذنب منسوب کنند برین
وجه متعارفست یعنی قبض الداخل ونقره ... منسوبند با آفتاب
ودر خانه اول دلیل باشد بر روز یکشنبه وعتبه داخل
وفرح منسوبند با آفتاب ... خانه اول دلیل باشد بروز
یکشنبه بزهره ودر خانه دوم دلیل باشد بروز جمعه وجماعت
واجتماع منسوبند بعطارد ودر خانه سوم دلیل باشد بروز
چهارشنبه وبیاض وطریق منسوبند بقمر ودر خانه چهارم
دلیل باشد بروز دوشنبه ولحیان ونقره داخل منسوبند
بمشتری ودر خانه ششم دلیل باشد بروز پنجشنبه وحمره ونقی
منسوبند بمریخ ودر خانه هفتم دلیل بروز سه شنبه وقبض الخارج

وانکیس وعقله منسوبند بزحل ودر خانه
پنجم دلیل باشند بروز شنبه

منسوبست براس ودر خانه هشتم دلیل است بروز شنبه
وعتبه خارج منسوبست بر ذنب ودر خانه نهم دلیل است
بروز شنبه وطریق حکم ازین چنانست که چون طالع
مثلا در اول آید گویند مشتری در جاست وحد دارد ویکی است
واگر قبض الداخل در اول آید گویند که آفتاب در ... است
وچنانکه دلیل لزوم بود حکم کنند وبعضی گفته‌اند که شکل اول بکدام
کوکب تعلق دارد ودر تقویم ببینند اگر خوش حال است
حکم کنند بر سعادت وبلفظ سعادت ختم کرده شد این
رساله بعون الله وحسن توفیقه وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین



مطلب ... شرایط تعبیر

بسم الله الرحمن الرحیم حمد بیحد و ثنای بیعد حضرت موجودی را که
چندین هزار اشکال مختلف سعد و نحس را از نقطه واحد در دایره وجود بظهور
رسانند و درود و سپاس بیحد از اعد موجود را که خلایق را از تیره ضلالت
وطرق نکوس شقاوت بجاده مستقیم شریعت هدایت فرمود و رضوان ...
از اتقیاء ایشان بنصرت او ایات ... و این مشهور حضرت است اما بعد
چنین گوید بنده دعاگوی نصیر الدین بن محمد الطوسی که چون ... جهان
بران باعث شد که این گوهر بنکات در تمهید اشکال رمل الحقایق مختصری
تالیف کند هر چند که این بنده کمترین را محل آن نبود و قصور اساس ان
معلوم است اما ... جهانکشای ... و فرمانی نافذ ابتهاج نمود این
مختصر را در ... آورده شد امید وار که در نظر کیمیا اثر آن حضرت مقبول افتد
ان شاء الله تعالی پس بباید دانست که هر علمی را موضوعیست و موضوع
علم رمل نقطه است از انجهت که بحث درین علم از ربع ... است که ان
ذاتی نقطه اند و محمول او بیوت و اشکال است و ... بیوت ... اشکال
از انجهت که بیوت محل اند و اشکال حال و محل با ... مقدم ... حال ... است
واجب شد اول شرح بیوت کردن باید دانست که خانها رمل
۱ منسوبست بطالع و تن و جان و زندگانی و ابتدا امور ۲ منسوبست بخواسته
و مال و معاش و اعوان و قدوم غایب ۳ منسوبست به برادران و خواهران
و اقربا و نقل و حرکت و اخبار و اخبار ... ۴ منسوبست
بپدر و مادر که جان او ... افتاده ... و عاقبت امور

۵ منسوبست بفرزند و بشارت ... ۶ منسوبست ...
۷ منسوبست ...
۸ ...
۹ منسوبست ...
۱۰ منسوبست بملک و سلطنت و عزت ...
۱۱ منسوبست بامید ...
۱۲ ...
۱۳ منسوبست ...
۱۴ ...
۱۵ منسوبست ...

۱۶ منسوبست بعاقبت الامور و فراغت و احوال امر کلی و قضایای ... و
خانه ... و ازین خانها چهار خانه را وتد گویند و آن ۱ و ۴ و ۷
و ۱۰ است دلالت کند بر حال و اقوی خانها اند و چهار خانه دیگر را
مایل الوتد گویند و آن ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ است دلالت کند
بر مستقبل و اوسط میباشند و چهار خانه دیگر را زایل الوتد گویند
و آن ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ است و دلالت کنند بر ماضی و اضعف ترند
و چهار دیگر را زوایا و شواهد اربعه خوانند سیزدهم را شاهد اول و
چهاردهم را شاهد دوم و پانزدهم را شاهد سیم و شانزدهم را شاهد چهارم
... و خانه سیزدهم را وتد الاوتاد خوانند چون از اول و سیزدهم
و چهارم و چهاردهم و هفتم و پانزدهم و دهم و شانزدهم چهار شکل استخراج کنند
... زنند ... انقلاب وتد الاوتاد ... باشد حکم کلی
از بود و نابود از چهاردهم و پانزدهم کنند و خانه شانزدهم را وتد الاوتاد خوانند
و از خانها دوازده گانه هشت خانه را ناظره خوانند و آن ۱ و
۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ است و ان چهار خانه دیگر
را ساقط خوانند که آن ۲ و ۶ و ۸ و ۱۲ است و خانها ناظره
را اقوی و خانها ساقطه را اضعف دانند چون ... خانها معلوم شد
... اشکال ... سعد منقلب است ... زهره و ...
... و در خانه اول شرف دارد یعنی قوت شرف ... و ...
چهار قوت ذاتی ... یعنی خانه ... و ... دارد ...
خانه قوت دارد ... و در ... و خانه ... و ... دارد ...

[illegible] ادوار [illegible] با مطالب [illegible] و در خانه
[illegible] دارد و در [illegible] و در دوم حد و در هشتم وجه و در اول [illegible]
[illegible] غفر [illegible] خارجیت و منسوبیت [illegible] دارد اول
و او باشد و در خانهٔ ششم شرف دارد و در دوازدهم سکنی و در هشتم حد
و وجه و در ششم و هشتم مثلثه حره [illegible] نحس ثابت منسوبیت
بمریخ و [illegible] دلالت [illegible] و [illegible] اخلاق زنگی . و در خانه
هشتم شرف دارد و وجه و در خانهٔ هشتم سکنی و در سیم حد و در اول و سیم
مثلثه انکیس نحس داخلیت و منسوبیت بزحل [illegible]
و [illegible] و در خانهٔ ششم شرف دارد و در هشتم
سکنی و در دوم حد و در پنجم وجه و در دوم و نهم مثلثه نقره الخارج
سعد خارجیت و منسوبیت [illegible] سلاطین [illegible]
و در خانهٔ نهم شرف دارد و در دوم سکنی و در ششم حد و در اول [illegible] و در سیم
و نهم مثلثه عتبه نحس منقلبیت و منسوبیت بزحل [illegible]
و [illegible] و در خانهٔ دهم شرف دارد و در ششم سکنی و در چهارم
حد و در پنجم وجه و مثلثه اجتماع سعد ثابتیت و منسوبیت [illegible]
[illegible] دکانها [illegible] و در خانهٔ یازدهم شرف دارد و در
یازدهم سکنی وجه و در سیم وجه و در ششم مثلثه نقره الداخل سعد [illegible] قلبیت
و منسوبیت بمشتری [illegible] و در خانهٔ دوازدهم
شرف دارد و در یازدهم سکنی و در پنجم حد و در چهارم و ششم مثلثه طریق
سعد منقلبیت و منسوبیت بقمر [illegible] و در خانهٔ نهم
سیزدهم شرف دارد و در شانزدهم سکنی و حد و در چهارم وجه و در هشتم مثلثه
قبض الخارج نحس خارجیت و منسوبیت براس [illegible]
و در خانهٔ چهاردهم شرف دارد و در سیم سکنی و در دوازدهم حد و در ششم وجه

و در اول [illegible] مثلثه [illegible] سعد [illegible]
و منسوبیت [illegible] و در چهارم [illegible]
یازدهم شرف دارد و در ششم [illegible]
حد و در سیم وجه [illegible]
سعد و [illegible]
و [illegible] یازدهم
و [illegible] و در دوم [illegible] مثلثه
شرف دارد و در دوم [illegible]
حد و در اول [illegible]
[illegible] ضعف باشد
[illegible] در خانه
[illegible] حد و وجه [illegible]
[illegible] اجتماع
[illegible] اختصار
[illegible] و در این قسمت
[illegible] شده [illegible]
و [illegible] مقصود [illegible]
و [illegible]
و [illegible] دایره
دایره [illegible]
و [illegible]

مقابل [illegible]

هر شکلی [illegible] و [illegible] و در [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] است [illegible] مطلب [illegible] طالب [illegible]
[illegible] اول [illegible] طالب [illegible] و
علی هذا **فایده** این مقدمات در احکام آنست که هر شکلی که در اول ام
از خانه آن شکل از [illegible] تا در چندم [illegible] است اگر در خانهٔ [illegible]
[illegible] دوم و [illegible] یازدهم [illegible] کند
بر [illegible] آن شکل مثلا اگر [illegible] در طالع [illegible] از خانهٔ [illegible] دهم
باشد دلالت بر [illegible] عزت و جاه [illegible] طالب [illegible] که
خانه [illegible] است [illegible] نقره الخارج که [illegible] خانه
و همچنین اگر نقره الداخل در اول [illegible] از خانهٔ او [illegible] در ششم باشد
دلالت کند بر [illegible] و [illegible] خانه
ششم و [illegible] عتبه الخارج
[illegible] نقره الداخل [illegible] قیاس
باید کرد و این [illegible] ذکر رفت [illegible] اما احکام مطلوب
[illegible] مطلوب [illegible] که در اول [illegible] است [illegible] ظاهر [illegible]
و باطن آن [illegible] که [illegible] شکل [illegible] آمده باشد [illegible] آن
خانه [illegible] کرده [illegible] گرد [illegible] از جهت
[illegible] از خانه [illegible] اگر در خانهٔ [illegible] باشد [illegible]
مطلوب باشد و اگر در خانهٔ [illegible] باشد [illegible] حصول
[illegible] مطلوب [illegible] مطلوب [illegible] است [illegible]
[illegible] شود [illegible] سعد [illegible]

[illegible] در اول [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] شکل [illegible]
[illegible] باشد
[illegible]
[illegible] شکل [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible]
[illegible]
[illegible] کند [illegible]
حکم کند اما [illegible]
[illegible] و الله اعلم بالصواب

حکیم گوید که جدول نهادیم ... ... اینجا نهادیم

که هر یک ... ... از باد و باران

و برف و خشک و سردی و گرمی و تاریکی ... ... و غبار ... ... از بجست ... خوب

بگذرد در ملی به نیت آن روز بزنند و از اول ... ... از اول کنند و از دوم ... ... دوم کنند و مل بندا

تا روز یازدهم و آن روز ... ... بزنند ... ... یازده

روز دیگر حکم کنند جا که در جدول نوشتیم و آن خانه نحس و قطع کنند کرد

جدول اینست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
آفتاب	باد و غبار	آفتاب و نیم	گرد و ...	آفتاب ...	گرد و خشک ...	باد و ...	باد	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
باران	آفتاب و باد	باران و غبار	آفتاب و باران	باران و ...	باران و غبار	گرد و ...	آفتاب و باران و غبار	

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در آن مکتب که این یک الف خوانند ... همانا هیچ ترکیب از حرفی ... اسم آهد یکی میم یکی یعنی احد

[illegible] عدد [illegible] ... حرف [illegible] ... از آن جمع ... اسم [illegible] ... احد

بلفظ این الف ... عدد ... حرف [illegible] ... اگر ... میم ... از [illegible]

بر آن ... اعداد ... اگر [illegible] ... میم ... ذات

محمد اسم امام ... طلب ... این ... نور ... الا الله وانت ... اله مسلم

ز باطن میم وعین ... صورت ... ذات ... حمزه ... انوار ...

ز ظهور ... ضرورت ... صورت یکی معنی صورت ... ظهور حمزه ... اسم ... اعداد ذات که سر اسم اعظم ... عیانست

... که عقل کل ... ظهور حمزه ... عدد ... اسم ... الله ... رسول الله ...

بر حمزه ... اگر اعداد ... نقش ... چهار ... اول ... احد ... اسم ... حمید ال

... چه کفی ... الا الله ... چهار و پنج ... چهار اول ... اسم رسول الله محمد

و حرف ... دکر ... از ... عدد احد ... حیات اسم ... مطلق

... ذات ... مراد ... الف ... حرف احد ز قرآن

... الف آمد اساس عالم ... الف ... اسم اعظم ... کافی

... الف قطب ...

الف شد قطب حرف ...

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

این مقدمه‌ایست در علم رمل مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در مقدمات و اشکال رمل و ۱۷۴
احوال خانها مقاله دوم در مقصود این علم و معرفت عمل و احکام اما مقاله اول مشتمل است
بر دو اصل اول در مبادی و معرفت اشکال و حالات ایشان و آن دو بابست
باب اول در فواید این علم و شروط آن و آن سه فصلست فصل ۱ در فایده این
علم بدان اسعدک الله که علم رمل علم شریف است و از علوم ریاضی است و طبیعت نیست
که هر کس که رموز این فهم کند بتحقیق آن برسد حکم راست کند احوالی که حادث میشود
از صحت و مرض و غایب و مانند آن بداند که استخراج خبایا و دفاین و اسامی بکنند
اما بشرطی که فیض هدایت حق تعالی بود زیرا که معجز پیغمبریست اما در نام او اختلاف
کرده‌اند بعضی گویند دانیال است و بعضی گویند ارمیا است و برین سخن حدیث وارد است
که از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که جماعتی خط میکشند و از آنجا سخنان عجب میگویند در حق
ایشان چه میفرمایی رسول صلی الله علیه فرمود انهم لاینظرون بالباطل بل انهم من اتباع
اخی ارمیا ینظرون ایات معجزاته فصل ۲ در شروطی که بر اهل خلق دارد و آن چهار است
۱ باید که پرهیزکار باشد و اعتقاد پاک دارد و با مردم ارذال او پرهیز اختلاط
نکنند ۲ باید که آلات این صنعت معد و پاک دارد از دیگ و تخته و میل و بوقت
خط کشیدن این دعا بخواند اللهم انی اسئلک بکل اسم دعاک به احد من خلقک
قایما او قاعدا او راکعا او ساجدا او فی السموات او فی الارض او فی البر او فی البحر
من منا و عرفات عند المقام او بیتک الحرام او دعاک فی خلاء او ملاء فی
ظلمة اللیل او فی ضوء النهار فسمعت دعاءه و کشفت عنه بلاءه اسئلک ان تقضی حاجتی فی
ترتیبی

۱۷۵ هذا الخطوط بحولک و قوتک انک علی کل شیء قدیر ۳ باید که تا علامت خط نکشد سخن نگوید
و بر قوت یک شهادت حکم نکند بلکه تمامت اشکال را بنگرد و قوت بیشتر اعتبار کند آنگاه
سخن گوید ۴ باید که سخن در خور مردم گوید فرومایه و اراذل را امهات قاعده حکم نکند
که ملوک را اگر چه خط هر دو بیک نوع افتاده باشد فصل ۳ در شروطی که بسایل تعلق دارد
و آن سه است ۱ باید که بروز ابر و باران و باد و نزدیک زوال آفتاب و
بعد از نماز عصر پیش رمال نرود و اگر رود رمال اجابت نکند و اگر شب زحل تحت
الارض بود روا بود ۲ ضمیر پاک کرده نگوید که ضمیر کرده‌ام و خواهد که امتحان کند رمال را و
بهزل و عناد پیش رمال نرود ۳ باید که دو بار ضمیر یکبار نگوید بلکه جهة یک مهم یکبار ضمیر
کند چون از طرفین رعایت این شروط کرده باشند البته هر حکمی که کند از فیض لطف
حق تعالی داند باب ۲ در ابتدای وضع این علم و آن هشت بابست باب اول
بدانکه این علم را از عناصر اربعه گرفته‌اند و آنچنان بود که از هر نقطه عنصر اعتبار کرده ترتیب
نهاده‌اند برین شکل ⁝ آتش طرفی کردند و نقطه اول پس را نقطه آتش کنند و ۲
نقطه باد و ۳ نقطه آب و ۴ نقطه خاک و این شکل تمامت اشکالست که از
عناصر هر چهار دارد زیرا که در هر مرتبه که موجود باشد گویند آن عنصر در آن مرتبه مثبت است و آنجا در
هر چهار مرتبه هست و باقی باید که شکل بر طریقی که ذکر کرده میشود استخراج کردند و
آنچنانست که یک نقطه در مرتبه آتش افزودند همچنین شد ⁝ نامش عتبة الداخل نهاده‌ام
پس از و بستدند و در مرتبه باد افزودند همچنین ⁝ نقی الخد شد پس از و بستدند و بر
مرتبه آب افزودند همچنین ⁝ نامش کوسج شد پس از و بستدند و بر مرتبه خاک
افزودند همچنین ⁝ نامش عتبة الخارج شد پنج شکل حاصل شد پس دو نقطه در مرتبه

اتش و باد افزودند انجمن نصرة الداخل امد و در مرتبه باد و اب انجمن
عقله حاصل امد و در مرتبه اب و خاک انجمن نصرة الخارج شد و در مرتبه اتش
و خاک انجمن اجتماع حاصل شد و در مرتبه اتش و اب انجمن قبض
الداخل حاصل آمد و در مرتبه خاک و باد انجمن قبض الخارج حاصل شد
و ازین جمله شش شکلی دیگر حاصل امد پس سه نقطه بگرفتند و در مرتبه اتش و باد و اب
افزودند انجمن العکس حاصل امد و در مرتبه باد و اب و خاک افزودند
انجمن لحیان حاصل امد و در مرتبه اتش و اب و خاک افزودند انجمن
حمره حاصل شد و در مرتبه اتش و باد و خاک افزودند انجمن بیاض حاصل شد
پس چهار نقطه بگرفتند و در چهار مرتبه افزودند انجمن جماعت حاصل امد
پس تمام شانزده شکل حاصل آمد و ازین جمله این چهار شکل را
امهات اصل خوانند و از ینجا اینها متولد شدند و این چهار دیگر را
چهار اولند بنات اصل خوانند **باب ۲** در سعادت و نحوست و امتزاج اشکال
بدانکه ازین شانزده شکل این پنج سعد اند مطلق و این چهار
مطلق نحس اند و باقی اشکال ممتزج اند بعضی میل بسعد دارند و ان بیاض
و کوسج و جماعت و طریق است و بعضی میل بنحس دارند و ان اجتماع و نقی و عقله است
باب ۳ در نسبت اشکال بعناصر این چهار شکل اتشی اند و معدنی
و این چهار هوایی و جنوبی اند و این چهار ابی اند
و این چهار خاکی اند **باب ۴**
در تعلق اشکال بجهات و زمان و در ایج و داخل و خارج و ثابت و منقلب اند

اشکال شرقی اشکال غربی اشکال جنوبی
اشکال شمالی اشکال روز اشکال
هفته اشکال ماه اشکال سال
داخل مطلق خارج ثابت
منقلب **باب ۵** در سکن بیوت هر شکلی را در خانه قوتی
دیده اند و گفته که این خانه ازین شکل است در اول در ۲ در ۳ در
۴ در ۵ در ۶ در ۷ در ۸ در ۹ در ۱۰ در ۱۱
در ۱۲ در ۱۳ در ۱۴ در ۱۵ **باب ۶** در سکن عدد و ترتیب ان
شکلی را قوتی یافته اند لیکن از قوت مذکوره بکتر و او را دران خانه چند عدد معین کرده اند
و این بر دو قسم است ۱ سکن عدد اصلی و ۲ غیر اصلی **اما قسم اول** انست که
اشکال را بر ترتیبی که ذکر کرده میشود بنهند و هر شکلی را عدد معین بدهد هر گاه که دران
خانه اید او را ان عدد باشد برین مثال که نموده میشود در ا ۱ در ۲ ۳ در ۳ ۶ در
۴ ۱۰ در ۵ ۱۵ در ۶ ۲۱ در ۷ ۲۸ در ۸ ۳۶ در ۹ ۴۵
در ۱۰ ۵۵ در ۱۱ ۶۶ در ۱۲ ۷۸ در ۱۳ ۹۱ در ۱۴ ۱۰۵ در ۱۵
۱۲۰ در ۱۶ ۱۳۶ و ضابطه شناختن این عدد چنانست که ان شکل که
عدد او میخواهند چند خانه است انعدد را در نفس خود ضرب کند و بر حاصل مثل مضروب فیه
برافزایند و نصف ان بگیرند عدد ان خانه بود مثلا خواهیم که بدانیم که عدد
در پنجم چند عدد است ضرب کنیم و پنج دیگر برافزاییم سی شود و نیمه ان بگیریم که
پانزده است گوییم که او را در پنجم پانزده عدد است **و اما قسم ۲** انچنانست

کر اشکال در سکن عدد اصلی خود زیاده باشد و ضرورت داعی شود در انکه عدد شکلی
بدانید بر این رجوع کنند که اسیچ شکل نیست که او سکن عدد اصلی ندارد و ما ضابطه
این قسم بیان کنیم انکه شانزده شانزده را جدول بر کشیم چون خواهیم که بدانیم که
هر شکلی را در هر خانه چند عدد است ببینیم که سکن عدد اصلی این شکل بالای این
خانه است که در وی امده یا در زیر این خانه اگر در بالای این خانه است ببینیم که
چند خانه در میانه است بعد از ان چند ان عدد از سکن عدد اصلی این خانه بکاهیم
باقی که باند عدد غیر اصلی ان شکل بود در ان خانه مثلا لحیان که در دوم سکن عدد
دارد و در هفتم میخواهیم که بدانیم که چند عدد دارد و چون نظر کردیم سکن عدد اصلی
وی بالا بود که دوم است و از دو تا هفت پنج مابین است پنج را از خانه هفتم که
ان بیست و هشت است بردیم بیست و سه ماند کوییم لحیان در هفتم بیست و سه عدد
دارد و اگر سکن این شکل در زیر این خانه است انچه مابین بود بر عدد اصلی ان
خانه برافزاییم حاصل عدد غیر اصلی این شکل در این خانه بود مثلا عقلا را میخواهیم که
بدانیم که در پنجم چند عدد دارد چون نظر کردیم سکن عدد اصلی وی در زیر
بود که خانه دهم است و مابین پنج و ده پنج بود بر عدد اصلی خانه پنجم که پانزده است
پنج برافزاییم بیست شود کوییم که عقلا در پنجم بیست عدد دارد و بر این قیاس عدد
همه اشکال در همه خانهاست و ما از برای اسانی در جدول همه را بیان کنیم و اگر
خواهند افراد رمل را که غیر از طریق و اجتماع و عقلا جمع کنند و شانزده شانزده
طرح کنند و باقی را بر خانه شانزده گانه قسمت کنند ان شکل که قسمت بوی
منتهی شده باشد عدد وی را در ان خانه طلب کنند و جواب کویند و

جدول

۱۷۹

جدول ابنیت جدول اعداد قضای حاجت

ا																
۱	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو
۲	ب	۳	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز
۳	د	ه	۶	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط
۴	ز	ح	ط	۱۰	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب
۵	یا	یب	یج	ید	۱۵	یو	یز	یح	یط	ک	کا	کب	کج	کد	که	کو
۶	یو	یز	یح	یط	ک	۲۱	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح	کط	ل	لا
۷	کب	کج	کد	که	کو	کز	۲۸	کط	ل	لا	لب	لج	لد	له	لو	لز
۸	کط	ل	لا	لب	لج	لد	له	۳۶	لز	لح	لط	م	ما	مب	مج	مد
۹	لز	لح	لط	م	ما	مب	مج	مد	۴۵	مو	مز	مح	مط	ن	نا	نب
۱۰	مو	مز	مح	مط	ن	نا	نب	نج	ند	۵۵	نو	نز	نح	نط	س	سا
۱۱	نو	نز	نح	نط	س	سا	سب	سج	سد	سه	۶۶	سز	سح	سط	ع	عا
۱۲	سز	سح	سط	ع	عا	عب	عج	عد	عه	عو	عز	۷۸	عط	ف	فا	فب
۱۳	عط	ف	فا	فب	فج	فد	فه	فو	فز	فح	فط	ص	۹۱	صب	صج	صد
۱۴	صب	صج	صد	صه	صو	صز	صح	صط	ق	قا	قب	قج	قد	۱۰۵	قو	قز
۱۵	قو	قز	قح	قط	قی	قیا	قیب	قیج	قید	قیه	قیو	قیز	قیح	قیط	۱۲۰	قکا
۱۶	قکا	قکب	قکج	قکد	قکه	قکو	قکز	قکح	قکط	قل	قلا	قلب	قلج	قلد	قله	۱۳۶

جدول قیز

قلب

۱۸۰ باب ۱۱ در بیان حروف والجبان[illegible] که هر شکلی را دو حرف داده اند مثلا لاجاب
و عقله واجتماع و طریق که ایشان در طلوع و غروب یکسان اند و اینها را الف حرف
داده و ضابطه انست که بعد از وضع اشکال برین ترتیب از ابجد گرفتند هر شکلی را
حرفی دادند از حروف ابجد تا بطریق رسید باز باز سر گرفتند و باقی حروف را توزیع
کردند تا بقبض الخارج منتهی شد برین مثال در اول اف در ۲ ب ص در ۳
ج ق در ۴ د ر در ۵ ه ش در ۶ و ت در ۷ ز ث در ۸ ح خ
در ۹ ط ذ در ۱۰ ی ض در ۱۱ ک ظ در ۱۲ ل غ در ۱۳ م در ۱۴
ن در ۱۵ اجتماع س در ۱۶ طریق ع باب ۸ در مزاج اشکال و ان دو
فصلست ۱ در شکن مزاج هر دو شکل را بر مزاج یکروز یافته اند در خانه معین
اگر از ان دو شکل یکی در ان خانه اید دلالت کند بر انکه این کار انروز براید
در اول یکشنبه و منسوب افتاب در دوم منسوب بزهره بر مزاج
ادینه در سیم منسوب بعطارد بر مزاج چهارشنبه در چهارم منسوب
بقمر روز دوشنبه در پنجم العکس و عقله منسوب بزحل بر مزاج شنبه در ششم لحیان و نصرة
الداخل بر مزاج پنجشنبه منسوب بمشتری در هفتم منسوب بمریخ بر مزاج
سه شنبه در هشتم بر مزاج راس و ذنب شب یکشنبه فصل ۲ در مزاج طریق
عنصر و ان دو نوعست و بعضی ازین هر دو نوع با مقدمه که مفید باشد در ان بیان
کنیم بدانکه مراتب عناصر [illegible] است بر دو قسم است قسم اول که مراتب
عنصر صغری خوانند و الجانست نقطه فرد که در شکل بود هر تبه ان نقطه چند ان
عدد گیرند مثلا طریق را مراتب عنصر ده است اولین نقطه اتش را یکی دوم ۱۱

[illegible]

۱۸۱ دوم را سه چهارم را چهار مجموع ده باشد و نصرة الخارج را مراتب سه بود اول اتش را
یکی و دوم را دو مجموع سه بود و اما قسم دوم ازین نوع و الجانست بود که نقطه اتش را
دو عدد گیریم و باد را سه و اب را چهار و خاک را [illegible] مثلا طریق عدد
مراتب عنصر سه دارد و قبض الداخل ده و باقی را برین قیاس کنند چون این
مقرر شد بدانکه مزاج اشکال بطریق عناصر دو نوع است اول الجانست که هرگاه
که عرض دو شکل بهم جمع کنند ده عدد باشد ان دو شکل هم مزاج باشند و یکدیگر را
قوت دهند و مثال ان اینست که نموده شد ۱ ۲ ۳
۴ ۳ ۲ ۱ هر دو شکل ازین اشکال هم مزاج اند
اما نوع دوم الجانست که عرض دو شکل بهم جمع کنند اگر متساوی باشند هم
مزاج باشند و اگر یکی را عدد از هشت زیاده باشد هشت ساقط کنند باقی اگر
متساوی عرض ان دیگر باشد هم مزاج باشند مثالش بیاض را عرض سه است
و نصرة الخارج را هم سه پس گوییم که نصرة الخارج و بیاض هم مزاجند و حمره را
عرض دو است و طریق را ده چون هشت از طریق بیندازی دو بماند گوییم که
حمره و طریق هم مزاجند و تفصیل این انست که نموده میشود ۱ ۲ ۳
۴ ۳ ۲ ۱ باب جزء ۹ در طول و عرض و عمق
اشکال بدانکه نقطه صور هر اشکال طول وی گویند مثلا بعی الحذر را طول پنج
و العکس را هفت و طریق را چهار و مرا[illegible] هر شکل بر طریق قسم اول عرض
ان شکل بود مثلا لحیان را عرض هشت و نصر[illegible] ج را سه و حاصل از ضرب عرض
در طول عمق ان شکل بود مثلا عقله را عمق سی است زیرا که طولش شش است و عرضش پنج

وحاصل ضرب پنج در شش سی بود و تفصیل ان اینست طول ۷ عرض ۱ عمق ۷ ۱۸۲

طول ۹ عرض [illegible] طول ۹ عرض ۲ عمق ۲۲ طول ۸ عرض ۵ [illegible]

عمق ۸ طول ۵ عرض ۷ عمق ۵ طول ۶ عرض ۵ عمق ۳ طول ۷ عرض ۴

عمق ۲۸ طول ۷ عرض ۲ عمق ۱۴ طول ۷ عرض ۳ عمق ۲۱ طول ۹ عرض ۲

عمق ۱۸ طول ۶ عرض ۷ عمق ۴۲ طول ۵ عرض ۹ عمق ۳ طول ۵

عرض ۸ عمق ۴ طول ۵ عرض ۹ عمق ۵ طول ۶ عرض ۵ عمق ۲

طول ۴ عرض ۱۰ عمق ۴ فصل در نسبت حالات مختلف بیوت و تفصیل مذکور دریا

وکشتی را از ۶ و ۸ و ۱۲ عرض را اگر یکی بود از ۸ و اگر دو بود از ۹ و ام خراه را از ۷

واگر دو بود از ۵ خانه حبس را از ۴ و ۶ و ۸ و ۱۲ نکاح را از ۱ و ۲ و دلیل شوهر است و ۷ و

۸ دلیل زن شرکت را انجمن و غایب را ۷ رفتن را از ۴ و ۱۰ طلبند چنانکه از طالع بر

جو آن دلالت کند و خانه ۲ بر لون و مزاج ان انه ۵ درازی و کوتاهی ان از ۱۰

اسامی را از حروف طالع و اوتاد دیگر که طرح باو رسد چنانکه ذکر کنیم در نسب

بیوت و عناصر و جهات و ان دو فصل است فصل ۱ در نسب بیوت بعنصر و انکه

همچنانکه اشکال را بعناصر داده اند هر چهار خانه را بعنصری داده اند خانه ۱ و ۵ و ۹

و ۱۳ را اباتش دادند و ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ را بباد متعلق ساختند و ۳ و ۷ و ۱۱

و ۱۵ را باب دادند و ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ بخاک تعلق دارد و ضابطه انست

که از خانه اول در گیرند و اورا باتش دهند و دوم خانه را بباد دهند و سیم

باب و چهارم بخاک باز پنجم را باتش و ششم را بباد الی اخره شمالی هم چهارند

جنوبی هم چهارند غربی هم چهارند ضابطه الجهات انست که همان اشکال شرقی باشرقی

[illegible]

۱۸۳ یا شمالی یا جنوبی در انجا ساکن شوند و از منازل ان جا بهر جنس که مسنوب کنیم

بدان جهت مثلا اشکال مشرقی فرح و لحیان و نصرة خارج و قبض الداخل و طریق ام

و ساکن شوند دان در اول و دوم و نهم و سیزدهم است گوییم که این خانها مشرقی اند

و باقی را برین قیاس کنیم باب در سعادت و نحوست بیوت و انکه خانها

سعد اول و ۴ و ۷ و ۱۰ اند و نحس ۲ و ۶ و ۸ و ۱۲ و باقی ممتزج اند اما بعضی میل بسعادت

دارند و آن ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ اند و باقی علی السویه فصل در اوتاد و مایل

الاوتاد و زایل الاوتاد و ناقص اما اوتاد رمل چهارند خانه اول را وتد شرقی

خوانند و لحیان را هم در انجا وتد است و نقی الخد را وتد چهارم داور او وتد تحت

الارض خوانند و جماعت در انجا وتد دارد و عتبه داخل را وتد و هفتم او را وتد

الغرب خوانند ۷ در انجا وتد دارد و اجتماع و وتد و دهم او را وتد وسط

السما خوانند و نصرة الخارج در انجا وتد دارد و طریق وتد وتد و مایل الاوتاد

انها اند که در پهلوی اوتاد اند و ان ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ اند و زایل و ناقص

انها اند که [illegible] سیم و ترباشند چون ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و نحوست

ازین خانها اوتاد [illegible] مایل الاوتاد و زایل الاوتاد نحس اند الا

۳ و ۹ که تثلیث و تسدیس ناظر باشند باب در فصلت و اتصالات

بیوت [illegible] شواهد و لوازم انکه شواهد رمل بر سه وجه است ۱ انکه شاهد

هر خانه سیم او بود از پس و پیش بانکه سیم و هفتم شاهد پنجم باشد و ۲ انکه

خانها جفت شاهد جفت الی چه باشند و فرد گرد فرد باشد چنانکه ۴ و

۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ شاهد دوم باشد و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳

۱۸۴ شاهد اول و ... است و ... وان انست که ... اول شاهد است
وعلی هذا ... فصل در نواظر هرگاه که شکلی مکرر شود در موضعی
از مواضع هفتگانه اورا گویند که ناظر است مثلا لحیان در اول امده بعد از ان
مکرر شده در سیم گویند میان اول و سیم اتصال نظر تسدیس است و این نظر بر
هفت قسم است دو تثلیث است و الحیان بود که شکلی در پنجم و نهم مکرر
شود و این نظر تمام دوستی است و دو تسدیس است وان چنانست که شکلی در سیم
خود یا یازدهم مکرر شود و این نظر هم دوستی است و دو تربیع است وان چنان
بود که شکلی در چهارم خود یا در خانه دهم مکرر شود و این نظر نیم دشمنی و یک
مقابله والحیان بود که شکلی در هفتم خود مکرر شود و این نظر تمام دشمنی و بعضی دیگر
گفته اند که لازم نیست که همان شکل بعینه مکرر شود و در این خانها تا نظر اتصال بود
بلکه اگر شکلی دیگر هم بود شاید خواه هر دو سعد باشند و خواه هر دو نحس یا یکی
سعد و یکی نحس فصل در اشتراک والحیان بود که شکلی مشارک شکلی دیگر بود در
تولید شکل ثالث مثلا چون اشتراک اول و دوم در تولید شکل نهم و سیم و چهارم
در تولید دهم و مثلثات رمل هم قبیل اند و هر دو شکل که بر بودن چیزی و بر نابودن
چیزی اتفاق کنند ایشان را هم اشتراک بود فصل در سهام بوت وان بر سه
قسم است قسم اول در سهم السعاده و این را در اول استعمال میکنند و بس
انچنانست که در خانه اول شکلی سعد واقع شود و مکرر شود در پنجم و نهم یا دهم
و سیم این را سهم السعاده بگویند دلالت کند بر سعادت تمام و حصول مقاصد
و مارب و اگر در پانزدهم نیز اید هم سعادت تمام دارد و بیرون از خانها

مذکور

۱۸۵ مذکور سهم السعاده بود قسم دوم سهم الغیب از ان شکل تا انجا تعیین کنند که تعلق با ان
و فرد ارد مثلا بعد از ان که خط کشیده باشند و تمامت اشکال کشیده بر ببینند
که نصرة الخارج و قبض الداخل در کدام خانه اند تا ساعت و طریق کجا اند و هر کدام
خانها که باشند عدد ان بر هم گیرند و به نه طرح کنند بدانجا که برسد ان را سهم الغیب
خوانند و از ان شکل که در ان خانه بود حکم کنند و ما این را از جهت سهولت در عمل
بیان کنیم مثل بها اگر دیدیم بعد از ان خط کشیدن بر این مثال ... در
خانه چهارم امده است و این خانه را عدد ده
و قبض الداخل در خانه نهم امده است وان خانه را عدد چهل و
پنج است پنجاه و پنج باشد و باز قبض الداخل در دوازدهم امده وان خانه را
عدد هفتاد و هشت است مجموع هم دیدند صد و ... عدد بود به نه طرح
کردند باند هفت قسمت کردیم از اول خانه منتهی شد بخانه هفتم گفتیم سهم الغیب
سائل از خانه هفتم که انجا العکس امده است می باید گفت قسم سیم در سهام دیگر خانها
بدانکه باقی دیگر سهام صفت که بنگرند تا شکلی که در طالع امده است کجا مکرر شده
و سعدی و نحسی ان ببینند مثلا لحیان در بیت النفس امده و در ششم مکرر شده و که خانه
بندگان و بیماریست گوییم دلیلست بر فایده از بندگان و چهارپایان و اگر شکل
نحس بود بجای لحیان و هم در ششم مکرر شود گوییم دلیلست بر بیماری و رنج و نقص
و تلف بندگان و داخلی و خارجی و ثابتی و منقلبی را هم اعتبار کرده حکم دهم چنانکه
اگر قبض الداخل در خانه خود یابد که بیت المال است و تکرار کند در خانه
سیم و چهارم دلیل بود بر مال وافر که حاصل اید از برادر و اقربا بسبب

معاونت پدر و مال از جنس صباغ و عقار بود و یا دفینه و اگر در خانهٔ پنجم تکرار شود ۱۸۶
بسبب اولاد و معشوق و اگر قبض الخارج در بیت المال افتد همچنانکه تکرار
کند در خانهای مذکور دلیل بود بر تلف مال بسبب آنها که گفتیم و اگر طریق در طالع
اید و تکرار شود در ۳ و ۵ و ۶ و ۷ دلیل کند بر سفر بجانب برادران و اقربا
و یا بجانب فرزندان و یا بسبب خریدن غلامی و یا در پی برده که گریخته
رفته و یا بجانب خود جستن زنی دیگر رفتن که بدان بود باقی اشکال برین
قیاس باید کرد که ذکر رفت فصل در فرح اشکال و وبال ایشان بدانک
عقله و انکیس را در خانهٔ دوازدهم فرحست و بیاض و حمره را در خانه
ششم فرحست و لحیان و نصرة الداخل را در یازدهم فرحست و کوسج و
عتبة الداخل را در خانهٔ پنجم فرحست و بیاض و طریق را در خانهٔ سیم فرحست
و مقابل هر خانه یعنی هفتمین را افت و ترح خوانند مثلا بیاض و طریق را در
خانهٔ سیم فرحست خانهٔ نهم که هفتم سیم است افت و ترح بیاض و طریق است
باقی را برین قیاس کن چون شکل در فرح اید انگاه قوت تمام اید و چون در
ترح و افت سادس ضعیف باشد و اما وبال الخاصة که شکل ثبوت
را انکه بود در مقابل هر خانه که ان شکل را در انجا سکن ثبوت است وبال او بود
در ان خانه مثلا لحیان را وبال در هفتم بود و قبض الداخل را در ششم و
قبض الخارج را در نهم و باقی برین قیاس کنند فصل در بیان قوت
اشکال و جایهای انکه هر شکل که ملایم خود بود یا برادری قوی بود و از همه قوت
تر ان بود که در سکن ثبوت بود و بعد ازان بود که در وتد باشد یا در دو وتد

دیوانی

۱۸۷ وبعد ازان ثبوت ان بود که در سکن خوف بود چون لحیان که در اول و لحیان در دوم
و حمره در سیم و بعد ازان اوتاد بود و در سکن [illegible]
افتد در مقابل خانهٔ خود چنانکه گفتیم ان شکل ضعیف الحال بود و اگر شکل سعد در خانه
سعد افتد دلیل بر حصول مراد و قضای حاجت و شکل نحس در خانهٔ نحس دلیل
بود بر ابتدای فاسد و انجه طلب کند حاصل نشود و اما شکل نحس در خانهٔ سعد
دلیل کند بر خوف و اندیشه و لیکن عاقبت خیر بود و درین دو حال نظر
بجانب خانه است که قوت وی عاقبت بر سعادت و نحوست و اگر دلیل
دلالت کند بر حصول مقصود و دلیلی دیگر دلالت کند بر عدم حصول از هر دو
شکل دلیل شکلی دیگر تولید کنند اگر سعد بود دلیل حصول مراد بود و اگر نحس بود دلیل
بر نا امدن مراد باشد و اگر حاصل اید زود در زوال یابد و این شکل را در چنین
صورت سابع عشر خوانیم فصل در مدلولات ارباع رمل و ارباب دیگر و این
باب ازان بر است که استادان این صنعت محقق دارند و اگر خطا که
در عدد گفتن بود در ان بود که این باب تحقیق نداشته و ما حقیقت ان نی
طبعی بیان کنیم بدانکه امهات بر روزها و بنات بر شبها دلیلند و مولدات
بر ماهها و مولدات بر سالها و فایده این انست که اگر نقط طرح با نقطه
کاو السر میرسیم چنانکه بیان کنیم تا خود بیت الحاجه در امهات واقع شده
باشد ما خواهیم وعده دهیم عدد ان شکل در ان خانه که هست خواه در
سکن عدد اصلی بود و خواه در غیر اصلی فرا گیریم و گوییم چندین روز دیگر
این حال چنین افتد و اگر در بنات افتد عدد ان شکل که در ان خانه بر

۱۸۹

بینیم کو بیم چندان بعضی دیگران کار بر آید در امهات از بهر عدد روزهی یکبرم و در
بنات از برای عدد هفته مثلا اگر حکم بر قبض الداخل افتد و وی در خانهٔ اول
بود کر نه عدد ده الف کر بیم کر این کار ز روز دیگر بر آید و اگر طرح هم قبض الداخل
رسد حکم از وی باز کرد بنگن وی در خانهٔ پنجم افتد کر از بنات ود انجا
نوزده عدد دارد کو بیم کر این کار نوزده هفته دیگر بر آید و ان چهار ماه و
سیزده روز باشد و متولدات کر دلالت بر اینها میکنند برین قیاس
کند و فایده دیگر درین بحث انست کر امهات محل روزهاست انست کر
جهت الحاجه را بطلبند اگر در امهات مکرر شده است حکم او را از هفته ها
و همچنین متولدات و متولدات متولدات و همچنین بدانکه ماضی را محل امهات
و مستقبل را محل بنات و حال را محل باقی اشکال و بعضی گفته اند اول با
چهارم زنند ان شکل کر بر آید دلالت بر ماضی کند و هفتم با دهم زنند ان
شکل کر متولد شود دلالت کند بر مستقبل و ان شکل کر بر آید دلالت کند بر
حال **فصل** در معرفت کیفیت عمل کردن و حکم و وضع ان نا یزده و اصلیت
اول در مقدمات احکام و ان پنج بابست **ا** در کشیدن خط و استخراج
اشکال شانزده گانه بدانکه بعد از رعایت شروطی چند کر در اول کتب
ذکر رفته باید کر ریگ پاک کر ادمی بدانجا نرسیده باشد جهت رمل حاصل کرده
بر کشد و ریزد و دعا بخواند انگاه از جانب خط بکشد و بجانب راست می اید
و عدد ضرب کر زده باشد باید کر بداند کر چند است و باید کر این قدر کر از هفت
بالا دارد دوازده زیر باشد و ضرب هراست زند چنانکه کوی

۱۸۹ که بسیار کشیده اند و بعد از انکه چهار صف تمام کند از چهار بطون است هفتگان دو کان طرح
کند تا هر چهار ضرب را همین عمل کند برین شکل پس این شکلها که
داخل ضربها باشد جمع کند و ثبت انچنین پس از انظر اول این چهار
شکل شکلی بیرون اورد یعنی مراتب اتشی ایشان را جمع کند خواه زوج خواه فرد بعد
از ان مراتب بادی بعد از ان مراتب ابی بعد از ان مراتب خاکی و این چهار
شکلی دیگر باشد در پهلوی این چهار شکل بنهند همچنین و ان چهار
شکل اول را امهات و ان چهار شکل دیگر را بنات خوانند پس از اول
و دوم یکشکل برارد انچنین و این نهم بود و از سیم و چهارم یکشکل برارد
انچنین و ان شکل دهم باشد و از نهم و دهم یکشکل برارد و ان سیزدهم باشد
و از پنجم و ششم یکشکل برارد و ان یازدهم بود و از هفتم و هشتم شکلی برارد و ان دوازدهم
باشد و از یازدهم و دوازدهم شکلی برارد و ان چهاردهم باشد پس از سیزدهم و
چهاردهم شکلی برارد و ان پانزدهم باشد و از امیزان الضرب خوانند
و میزان الامهات اقدام الیدین خوانند و میزان البنات را الخت الیدین
خوانند و پانزدهم را با شکل اول ضم کنند جهت استخراج شانزدهم و شانزدهم
و این هر شکل را خلف الیدین خوانند و انچه از امهات و بنات بر
ارند متولدات خوانند و انچه از ایشان برارند متولدات متولدات و
برین شکل بود **امهات** **بنات** اما شکل اول شانزدهم
در استخراج وی چند وجه گفته اند
کر از اول و چهارم برارند و بعضی گفته اند کر از اول و

۱۹۰ پانزدهم و بهترین قولها است که میزان الاجتماعات جیران النبات ارتفاع
بود و متولدات متولدات حقیقت انید از اول تا هشتم بردارند و اگر سوال از معز
بود از اول تا نهم بردارند باب در استخراج اشکال زیاده بر شانزده بدانکه
بعضی از بهر بیان از جهت غایب حکم کنند و اشکال را زیاده چنانکه از شانزدهم و
دهم و هفدهم بردارند و از هفدهم و شانزدهم هجدهم و از هفدهم و هجدهم نوزدهم
و از اول بیستم و از بیستم و چهارم بیست و یکم و از بیست و یکم و بیستم بیست و دوم
و اشکال را هم از عاقبت بگیرند اما اگر مقصود از شانزده و بیست و دو حاصل
نشود روا باشد که زیاده کنند تا سیصد و شصت اخراج کنند و بر تنها باکشند
و الجمان بود که عاقبت را با بیت الحاج ضرب کنند و حاصلش را همچنین تا
این اشکال که گفتیم حاصل اید و بیشتر استادان برانند که زیاده از بیست و دو
جایز نباشد والله اعلم فصل در طرح بجهة مهمات مختلفه اما بجهة کسی که طالع
وی ندانند که چیست نقطهای شکل پنجم ضرب کنند در نقطهای شکل هشتم انچه
حاصل اید دوازده دوازده طرح میکنند و باقی را بر اشکال قسمت میکنند انجا که
برسد شکل طالع وی باشد و ان کوکب که این شکل تعلق بوی دارد صاحب
طالع وی و خانه ان کوکب از برج طالع وی باشد و اگر ان کوکب
دو خانه داشته باشد بعضی ان قوتهای دیگر طلب کنند نوعی دیگر اشکال اول را
در عدد خانه چهارم ضرب کنند حاصلش را دوازده دوازده طرح کنند انچه
بماند بر خانها قسمت کنند انجا که سیری شود ان شکل طالع وی باشد
و جهة طالع وقت طریقه اول را استعمال کنند اما طرح بجهة استخراج ضمیر

چون

۱۹۱ چند نوعست بعضی گفته اند که افراد رمل را بتمامت بشمارند و دوازده دوازده طرح کنند و انچه
بماند بر خانها قسمت کنند انجا که سیری شود از انجا حکم کنند که ان ضمیر بود و اگر
او کس نشود ان شکل که نقطه بدو رسیده باشد حرف تهجی بگیرد و بحساب جمل
بردارد و دوازده دوازده طرح کنند اما طرح از جهه ضمیر و بعضی گویند تمامت نقطه
اشکال که در رمل امده باشد و بعضی گویند تمامت نقطها امهات بشمارد دوازده
کان طرح بر مذهب اهل بربر چنانست که اشکال ثانی که در رمل امده است
نقطهاشان بشمارد و نه نه طرح کنند باقی قسمت کنند انجا برسد نشانی
کنند و اشکال سباعی را همچنان و خماسی و رباعی را همچنان پس ان
شکل را که نقطها بدیشان رسیده است جمع کنند و باز نه نه طرح کنند انجا که
رسد الیه ضمیر انجا بود و این طریق سخت نیکوست و تجربه ان رفته است
و با مثال ان تا معلوم کنیم خواستیم که استخراج ضمیر کنیم خط کشیدیم و این
اشکال استخراج کردیم
شکل یافتیم شانزده نقطه بود نه نه طرح کردیم اشکال ثانی دو
بماند بر شکل هفتم نشانی کردیم و اشکال اسباع پنج شکل یافتیم
نقطها بس سی و پنج بود نه نه طرح کردیم هشت نقطه بماند
بر هشتم شکل هم نشانی کردیم اشکال سداسی طلب کردیم شش
شکل بود سی و شش نقطه داشت نه نه طرح کردیم نه بماند بر نه نشانی
کردیم پس اشکال رباعی را طلب کردیم یک شکل بیشتر نیافتیم بر خانه
چهارم نشانی کردیم انگاه نقطه این اشکال مرقومه را جمع کردیم

چهل نحس حاصل شد و به نه طرح کردیم یکی ماند گفتیم ضمیر از خانهٔ اول است ١٩٢
و دلالت او جمع کردیم گفتیم که جهت نفس و زندگانی است و شخص محترم
صاحب علم بلند بالا فراخ پیشانی و سرخ و سفید و ضمیر بر این کرد از مقرر
کردیم و طریقی چند دیگر در عمل استخراج ضمیر در اصل دوم بیان کنیم و طرح
را جهری نیست چه هر قوم بحسب تجربه خود طریقی پیدا کرده اند اما طرحی که
هیچ فکر بدان نرسیده است و تجربه بدان رفته جهت ضمیر کرده دانست نظر
کند تا از انهم بکدام عنصر تعلق دارد و سفر و نقل و حرکت و بیع و شری و امور
عوام بباد تعلق دارد و کارهای دهاقین و امور حسنه و مانند ان بخاک
تعلق دارد و مهمات علما و اهل قلم و کارهای ترشت با آب تعلق دارد
جون بدانستند که این مهم بکدام عنصر تعلق دارد ان مرتبه از جملهٔ اشکال رمل
بشمارند و دوازده کان طرح نمایند باقی که ماند بر خانها قسمت کنند
انجا که برسد از ان شکل دهم مزاج وی سخن گویند و بیان ضمیر کنند و شواهد
را غافل نباشد **فصل** در انقلاب بجهت مهمات مختلفه انقلاب بجهت سفر
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم را امهات سازد و بر
قاعده تمامت اشکال را استخراج سازد و بعد از ان حکم کند **نوعی**
دیگر اوتاد رمل را امهات سازد و تمام اشکال استخراج کند و بعد
از ان حکم کند **باب** انقلاب بجهت سال و احکام وی و این را تقویم
رمل نیز گویند همچنانکه منجمان تقویم استخراج سال است استادان این
علم هم تقویمی استخراج کرده اند جهت احکام سال و این وقتی تمام

دارد که نگاه دارد تا خطا نکند مثلا مطلوب چنانست که شخصی عقده خط کشید و ١٩٣
اشکال شانزده گانه استخراج کند و بعد از ان سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
و چهاردهم را بر ترتیب امهات سازد و دیگر باز اشکال شانزده گانه
استخراج کند و باز بار دیگر همین عمل کند و باز بار دیگر تا جمله چهار رمل
انگاه اوتاد اول بستاند و ثبت کند و اوتاد رمل دوم که انقلاب اوست
در پهلوی وی بنشانند و اوتاد رمل سیم که انقلاب دوم است در زیر
اوتاد رمل اول ثبت کند شکلی در مقابل شکلی و اوتاد رمل چهارم
در زیر اوتاد رمل دوم همچنین بعد از ان اوتاد رمل اول و اوتاد ثالث
که در مقابل ثبت کرده بود چهار شکل بدر ارد از اول ان و اول زیر ان
یک شکل و از دوم ان و دوم زیر ان همچنین از سیم و چهارم چهار شکل بر
اورده باشد از ان امهات سازد و تمامت شانزده شکل بر قاعده
استخراج کند و از انجا جهت احکام سال و احوال او حکم کند نحوست
مردم و صحت و سلامت را از اول و مال و حکایت خلایق از دوم
همچنین تا باخر شانزده خانه او اگر حکم بجهت شش ماه میکند از اوتاد
رمل دوم و اوتاد رمل چهارم که در زیر او ثبت کرده بود همچنین که
گفتیم چهار شکل بر ارد و از ان امهات سازد و تمامت اشکال
بر قاعده استخراج سازد و حکم نیم سال را از انجا نماید و اگر نیت
یک فصل میکند هشت بار انقلاب بکند رمل را بر طریق مذکور و از
اوتاد هر دو رمل چهار رمل بر می اورد و تمامت اشکال را از انجا

بنمایکند حکم آن فصل میکند و این انقلابات را امیزانی هست که دلیلست بر راستی ۱۹۴
عمل و انست که می باید که در تمامت انقلابات شکل نهم همان بود که در نهم
رمل اول امده است و اگر غیر ان بود عمل خطا کرده باشد از سر گیرد و مثالش
اینست که نموده میشود در رمل زدیم این امد
پس شکل سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم گرفتیم و امهات
ساختیم و تمامت اشکال را استخراج کردیم این امد
بار سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم این رمل
را جمع کردیم و امهات ساختیم و تمامت اشکال استخراج کردیم این شد
باز سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم این رمل ضمنی را گرفتیم و امهات ساختیم
و اشکال برون اوردیم این شد بعد از ان
اوتاد رمل اول را گرفتیم و از اوتاد رمل دوم در پهلوی او
بنهادیم و اوتاد رمل سیم در زیر اوتاد رمل اول بنهادیم و اوتاد
رمل چهارم در زیر اوتاد رمل دوم نهادیم برین گردار اوتاد رمل اول
رمل ثانی رمل ثالث رمل
رابع پس از اوتاد رمل اول و هرچه در زیر او هست
از ترتیب هر دو شکل شکلی بر اوردیم بر ترتیب دادور امهات ساختیم
همچنین و تمامت اشکال استخراج کردیم و حکم شش ماه
ازین جا بیان کردیم و جهت حکم شش ماه دیگر از ان
دو اوتاد که در مقابل همدیگرشان نبشت کرده ام چهار شکل

۱۹۵ بر اوردیم و حکم کردیم برین گردار و جهت فصل اگر
خواهند که عمل انقلاب را انگرر کرده اند و ترتیب
بجا ارند و نگه دارند تا خطا نکنند دلیلی
میزانست که گفتیم و در مثال انقلابات ما یعنی بر صورت همان
رمل متحد است اینها انقلابات الحد بود که در هر چهار
انقلابات دیگر جهت روشن کردن احکام و این نوع
انقلابات بجهت حکم غایب نکاه سنده است و مجرب و الجنانست که هرگاه که
رمل زده جهت مهمانی و خواهد که ان حکم را محقق کرد اند امهات رمل که یازده است
با امهات اصلی ضرب کنند و ترتیب چهار شکل بیرون اورد و از ان امهات
سازد و شانزده شکل بر انجا بنا کنند و انگاه حکم کنند مثالش با رمل و
امهاتش این چهار شکل بود با امهات اصلی که اینها اند
ضرب کردیم این چهار شکل بر امد
و اشکال باقی بر انجا بنا کردیم و حکم کردیم بر مقصود
و این انقلابات را نیز میزانی هست اگر صواب
عمل یا خطای ان خواهند که بدانند بدان رجوع کنند و انست
که اگر عمل صورت بود باید که در میزان الضرب رمل اول باشد و اگر غیر
ان شکل امده باشد عمل خطا کرده باشد از سر گیرد باب در بیان استخراج
کردن دایره و این عمل جهت غایب و دزد و تلف شده بسی نکوست
و خطا کم واقع شود و این عمل چنانست که چون رمل زده باشد از بهر
حاجت که خواهد و تمامت اشکال برون اورده خاک یازدهم و سیزدهم

ظ ۱۹۶

ونهم واول بستاند وشکلی بسازد واتش اول ودوم وسیم وچهارم بستاند
هم یک شکل سازد وباز دهم وششم وهفتم وهشتم را هم یکشکل بسازد واب سازد
برین مثال رمل زدیم این اشکال واستخراج دایره
از ذکر دیم این چهار شکل و بعد از ان ازین چهار
شکل دو شکل براوردیم و از ان دو شکل یک شکل پس شکل
دایره درین رمل قبض الخارج اده است اگر استخراج دایره از
جهة وقتی کرده باشد باید دهم را در خانه چهارم ضرب کند اگر داخل
بیرون اید چیزی بود و اگر خارج بیرون اید هیچ نبود و از جهة غایب
با خانه هفتم ضرب کند اگر بیرون اید جانکر سر دهم کند از جهة سفر با
نهم از جهة هر مهم که خواهد بان شکل زند که در ان خانه بود همچنانکه
با دوم زند و باقی را برین قیاس کند و انقلابات را حصری نیست
چه هر کس بحسب رای خود و زیرکی تواند بود که بنماید و ما این قدر مقدار
بیان کردیم باقی را برین قاعده استنباط توان کرد اصل دوم در احکام
اشکال شانزده خانه در محلی دیگر نوشته اند **فصل** در مثلثات و ان عبارت
از دو شکل که مشترک شوند در اقامت شکل چنانکه اشتراک اول و دوم
در اقامت نهم اول و دوم را مثلثه خوانند و یک رمل را هفت مثلثه باشد
و اگر شکل شانزدهم را با ان دو شکل که متولد شود اعتبار کنند مثلثات هشت
شود برین مثال چون این مختلف شد
بر انکه حکم کردن از مثلثات انست که نظر کنند

۱۹۷

شکل متولد که این ضیران مثلث است چون دو شکل داخل یا خارج یا ثابت
یا منقلب و بعد از ان بخوست مثلثه هم اعتبار کند اگر چنانچه نیست که اگر
دو شکل نحس بود مثلثه هم نحس بود و برین قدر اکتفا نکند بلکه از باب مثلثه
را نظر کنند و شواهد و نواظر مثلثه را و تمامت قوت را اعتبار کنند و بعد از ان
حکم کنند پس اگر ضمیر از سفر و نقل و حرکت و حرکتهای باشد که در انجا خروج
مطلوبست باید که مثلثه سعد خارج باشد و بیشتر شواهد و نواظر مخنث و اگر ضمیر
از انجا بود که در انجا دخول مطلوبست چون رسیدن و باز یافتن
گریخته و گم شده باید که شواهد و مثلثه و نواظر مثلثه ان سعد داخل باشد
و اگر ضمیر از انجا بود که در انجا دوام و ثبات مطلوبست چون بنا و شغل
و عمل و مثل ان باید که مثلثه و شواهد و نواظر مثلثه ان سعد ثابت یا ممزوج ثابت
باشد و اگر ضمیر از چیزی بود که در انجا انقلاب مطلوب بود چون بیع و شری و
گوی زدن و معاشرت کردن باید که مثلثه و وجوههای تمامت باجزا ایشان
سعد منقلب باشد یا ممزوج منقلب یا ممزوجی که مایل بسعد باشند و بعضی گویند
از مثلثه اول شکلی باید که تعلق دارد دوم مستقبل و سیم بکمال و این
شروط که ما در حکم مثلثات بیان کردیم خاص بوی نیست بلکه در
شانزده خانه مراعات ان واجبست و بعضی از علماء این فن چون
عبد الله بن محبون و غیره هر مثلثه را حکمی بیان کرده اند و کتابی بر ان وضع ساخته
و ما بدین ضابطه که بیان کردیم مستغنی گشتیم از ان چون شروط بجا
ارند جمله ان از انجا فهم شود **باب** در استخراج ضمیر و حکم کردن

۱۹۸ بدانکه این برانواعست بعضی از ان در ابواب گذشته ذکر کرده بودیم و
بعضی هم اکنون ذکر کنیم اهل مغرب بر انکه ذکر کرده میشود تنگ پسندیده اند
و بتجربه بدان رفته است و خطا کم واقع شود و این استخراج ضمیر
بر سبیل سیر نقطه میگویند و این طریق انچنانست که خانه پانزدهم را
که میزان الفکرش میخوانند نگرد تا نقطه از کی دارد و از کدام شکل
گرفته و در پی میرود تا برود و برمین بخانه سیزدهم و از یسار بخانه
چهاردهم و از چهاردهم تا برود بر یمین بخانه یازدهم یا از یسار
بخانه دوازدهم و از سیزدهم تا برود از یمین بخانه نهم و از یسار بخانه
دهم و از خانه نهم از یمین بخانه اول یا از یسار بخانه دوم و از دهم تا برود
از یمین بخانه سیم یا از یسار بخانه چهارم و از یازدهم تا برود از یمین
بخانه پنجم و از یسار بخانه ششم و دوازدهم تا برود از یمین بخانه هفتم
و یا از یسار بخانه هشتم و انجا منتهی شود و بعد از ان در بالا اگر با یمین
با یسار سیر توان داد سیر دهد تا انجا که منتهی شود پس انشکل را نظر
کند در کدام خانه است و با صاحب خانه را هم نظر کند که کجا افتد و اگر
در رمل نیامده باشد هم مزاج را نظر کند و اگر ان نیز نیامده باشد شواهد
و نواظر را نظر کند و تواسط ان اشکال از ان خانه سخن گوید که
نقطه در رسیده باشد و البته ضمیر از ان خانه بود و ما این اشکال را چنان
کردیم و رمل زدیم مثلا جهة استخراج ضمیر این شکل بر آمد
و در خانه پانزدهم نظر کردیم نقطه

بود

۱۹۹ بود و دو نقطه داشت نقطه اول باجتماع و تعریف ضمیر تعلق دارد جهت انکه برفت بسیزدهم
و از انجا بدهم و از انجا بسیم هم نقطه منتهی شد و از یمین و یسار هیچ حرکت نکرد
پس صاحب خانه سیم را طلب کردیم که قبض الخارج است و ان در دهم بود و
دوم عتبه داخلست که خانه دوم است که خانه مال و معاش است و در خانه هشتم
و نهم مکرر بود پس گفتیم که ضمیر این شخص از نقل و حرکت است از جهة مالی که در
سفر دارد که او را سلاطین از وی برده اند مثل غلامی یا کنیزکی یا چیزی
که ذو روح حیوانی جزوی است چون ضمیر مقرر شد بعد از ان نقطه دوم عقلا که بران
العرب بود و ان مستقبل و حکم تعلق دارد و او را سیر دادیم برفت بخانه
سیزدهم و از انجا برفت بخانه نهم و از انجا برفت بخانه دوم و از انجا
سیر کرد بر یسار و بخانه چهارم منتهی شد و صاحبش طلب کردیم که حاضر بود
در خانه پنجم و دیگر جماعت بود در خانه اول گفتیم درین سفر او را توقف
بسیار افتد در راه و زحمت بسیار کشد و انجا به بری یا شاعری برد
و او را درین کنیزک سرور یا لکاحی افتد و از دشمنان خوف بود اما هیچ
مضرت نرسد و بیشتر دشمن زیان کند و بر باقی دلایل طلبیده حکم کند
البته خطا نادر واقع شود و اگر خطایی واقع شود باز نظر کند که شرطی
مهمل گذاشته باشد و جمیع احکام بدین طریق سیر نقطه پیدا می توان کرد
و فی کرمن مهارست این فن بکرده ام بیشتر احکام من بدین طریقه بوده و
استادم هم همین طریقه می ورزید و من بجهة معرفه بدین طریق ضابطه
بیان کنم تا بر مبتدی اسان شود اول بدانکه نقطه اتش را النقطه

دو نقطه ... و اهل ... یعنی ... ۱۲
بزوج عتبه داخل ...

ونیز ... ملک ...
دیگر ... در دایره ... زوج ... ۱۲

نور گویند و نقطه باد را نقطه حرکت و آب را نقطه مغفرت و خاک را نقطه
ظلمت و جلوت و همچنین نقطه آتش قائم مقام نفس است و نقطه
باد مقام مال و نقطه آب مقام خویش و اقربا و زن و انبار و کوبل
و حرکت و نقطه خاک سکون و صبر و آرام و آهستگی و معزولی و همچنین
آتش دلیلست بر امارت و سلطنت و حکومت و نصرت و غلبه و استیلا
چون در خانه سعد افتد اما در خانه مریخ بطبع مریخ بود مفسد و زنان
کاره و ظالم و جابر بود و دال بود بر دزدان و عوانان و عیاران
اما نقطه هوا دلالت کند بر فضل و وزارت و عیش و عشق و اسانی
و شهوات در کارها چون مسعود بود اما اگر در خانه نحوس بود
بخلاف این بود چون حبس و خوف و قهر اما نقطه آب دلالت
کند بر حلم و تواضع و امثال آن و چون نحوس بود چندان اما نقطه خاک
دلالت کند بر قرار و سکون و صبر و اهمال و اگر منحوس بود بخلاف
این بود چون این دلایل محقق شد که این شکل که این نقطه دارد در
خانه نحس است یا سعد چنانکه سزد حکم کند دوم بدانکه چون نقطه را سیر
داد باول منتهی شد اگر بسیار سیر میکند بدوم جزو مطلوب جزوی
برسد و اگر بسیم رسد دلیل بود که صاحب ضمیر بمطلوب کلی برسد و اگر
سوال از بیمار و نقطه ناری بآبی منتهی شود بد بود و اگر بعد از آن
برباد میرود دلیل عرض بد بود و اگر بر یمین باول و دوم رود
خلاص از بیماری بیرون آید و باقی را برین قیاس حکم کند و بر جمله باید

که شاهد نقطه دیگر او را هم طلب کند و آنچنان بود که اگر نقطه دوم را سیر
داده باشی مثلا بخانه اول منتهی شود شکل دوم شاهدی بود باب
بدانکه طبایع عنصر چهار مفرد ند و آن اینها اند و چهار مرکب اند
و آن اینها اند پس چون نقطه را سیر دادی اگر منتهی شود
بشکلی و آن شکل نقطه مفرد بود دلالت بود بر روس ملوک الناس
و حکام و آنچه بدین ماند و اگر مرکب بود چون آتش با هوا همچنین
دلیل کند که سوال از مال بود و زیر دستان خود و اگر با آب بود
سوال از نقل و حرکت و اقربا بود و اگر با خاک بود همچنین سوال
از مقام و مسکن بود و نقطه مراد و مطلوب بیست یکی هوا و آن مطلوب جزو است
و یکی آب و آن مطلوب کلی بود تا اگر آنجا که این نقطه بوی منتهی شده است
بدوم حرکت کند چنانکه یاد کردیم بمطلوب جزوی برسد و اگر بسیم حرکت
بر عرض یسار بمطلوب کل برسد و با وجود اینها آن شرایطها که گوییم هم
مراعات باید کرد چهارم بدانکه سیر نقطه بر انواع است یکی از فوق
چنانکه از میزان العقرب حرکت میکند تا منتهی شود با علی آن شکل
که بود و دوم بطول شکل همچنانکه نقطه بخاک طریق منتهی شود و از آنجا
سیر کند بنار طریق بسیم حرکت کند بعرض و آن یا یمین بود یا یسار همچنانکه
نقطه منتهی شد بخانه پنجم یا از یسار برود بششم و هفتم یا یمین برود بچهارم
و سیم برهر تقدیر که هست این سیر نقطه ها طبعی است و این آن بود
که نقطه آتش با آتش و باد با باد و آب با آب و خاک بخاک منتهی

۲۰۲

شود و یا غیر طبیعی بود چنانکه نقطه انش باب و با عکس ان منتهی شود نوعی دیگر
در استخراج ضمیر از قول رنانی و این طریق چنانست که جمله مفردات رمل
قرار گیرد و مقدار آن از صد و پنجاه و شش کم کنند انچه بماند هشت هشت طرح کنند
و باقی هر شکل از ابتدا نقطه بر جدا انجا که برسند به بینند که کدام شکلست ان کلمه
که بدان منسوب باشد مقصود بود و هم مزاج او را طلب کند و هر جا که هم
مزاج وی بود کلمه وی را نیز طلب کنند البته ضمیر ان کلمه بود که منسوب بود بدان
شکل و اما حکم عدد کلمه که طرح هر دو رسیده است الحاصل انست که خانهای
شانزده گانه را هر یکی را هشت قسمت کرده اند و هر قسم را الکلمه داده اند و نیز
هر کلمه را دو شکل هم مزاج داده اند و اگر نقطه سپری شد بخانه و چون این
خانه هشت کلمه دارد و میخواهد که بداند که کدام از این خانه از این هشت کلمه
کدامست عدد ان کلمه اشکال که طرح هر دو رسیده باشد بحساب جمل برگیرد
و هشت هشت طرح کند اگر یکی بماند این بود و اگر دو بماند این
بود و اگر سه بماند این بود و اگر چهار بماند این بود
و اگر پنج بماند این بود و اگر شش بماند این بود و اگر هفت بماند
این بود و اگر هشت بماند این بود چون معین شد که کدام
کلمه و چندم از خانه است همان کلمه منسوب طلب کنند که ایشان شاهد
ان کلمه اند در جزو شرده اقسام هر خانه از خانهای شانزده گانه که هر یکی
هشت قسمتند بیان کنیم و ان برین مثال است که نموده میشود و این را
جواهر بوت خوانند خانه اول النفس الجسم الجبوه الروح

النطق الصمت الحکمة السکوت اللال
الکسب السع الشری اللاغذ البعط
الغنا الفقر خانه ۳ الابتدا الانتها الاوقات الاخوات
النوم الیقظة العلم الجهل العواقب
الامور الولادت الاب خانه ۴ الکنوز المساکن
العمارات الخراب الفرح خانه ۵ الحزن
الملبوس العریان الرسل الهدایا الولد
الرینه المرض العاقبة السجن العبید خانه ۶
الجوایر الدواب المواشی الطیور
النکاح الشکر الهم السرقه الابق
الزنا الجهة الخوف خانه ۸ الامان
الموت المواریث الدفین النباش الحکمة
الهواء خانه ۹ السفر الرجوع المنام التاویل
الدین المعالم الاستقرار الطالب الغر خانه ۱۰
الدل الملوک الجور التجاره المطر
ابنات الصنایع خانه ۱۱ الرجا الطمع الاصحاب
السعاده الولایه العزل السکران
الموقف خانه ۱۲ الحسد العداوه الاعتقال
الراحه الشفا الصلح الدواب الثبات

الهوف

الحربه
الجن
الطلبه

السفر السلامت البعد الوقوع النطق
الخطاب الغار السابل الحدیث الحجر
الغیب المسول الخوف الحفظ الصید الجب
المجموع التعویق الحکم المعاد التدبیر
الحرص الخبط التاکید الغیب
النظر التحقیق المکتوم الخدم الخراج
القتال الهرب و این نوع استخراج ضمیر را استحضار
باید تا نیک بداند و این طریقه از سر مکتوم این علمست که استادان
پوشیده دارند و هیچ کس را نیاموزند و باید که این را عزیز دارند و بر
سری نشمرند **باب** در حکم جهة غایب درین باب چند چیز نظر باید
کرد ۱ تن درستی و زندگی ۲ در خوشی عیش و حصول مال ۳ در مکان
اگر معلوم نبود ۴ امدن و نا امدن اما تن درستی و زندگی بطریق
انقلاب توان دانست چنانکه پیش ازین بیان کردیم و هم بدین
وجه که نموده میشود از اول و سیزدهم شکلی بر اورد و از چهارم و
چهاردهم شکلی و از هفتم و پانزدهم شکلی و از دهم و شانزدهم شکلی
و این شکلها را امهات سازد و بر قاعده شانزده شکل استخراج
کند بعد ازان از خانه پانزدهم انقلاب و هفتم ان شکلی بر ارد و
حکم کند بر صحت و فیران و حیات و فیران اما خوشی عیش و احوال
مال از خانه هفتم و هشتم توان شناخت اگر سعد داخل اید

خوش حال و مال دار و اگر نحس داخل اید بعکس ان و اگر هفتم سعد داخل و هشتم
نحس خارج اید خوش دلست اما چیزی نو ندارد و منقلب و ثابت
الجنانکه داند حکم کند اما بجهت مکان او به بیند که شکل هفتم بکدام جهت
متعلق است و شاید همچنان حکم کند اما امدن و نا امدن به دیری و زودی
اول را با هفتم زند و ازان انجا شکلی بر اورد و اگر داخل بود البته می اید
و اگر خارج بود نه و اگر منقلب بود جای دیگر برود و اگر ثابت بود
موقوف مانده و بعضی گفته اند که هفتم و چهاردهم بهم زند انچه بر اید همان حکم
کند و باز ماندگی او ازان توان دانست که نظر کند که شکل هفتم کجا
مکرر است باز ماندگی او از انجا توان دانست مثلا اگر در دوم مکرر است
بجهة مال مانده است و اگر در ششم مکرر است بجهة بیماری مانده یا غلامی باقی
را برین منوال حکم کند اما دیری و زودی گفته اند چون فرح در اول بود بعد از
یک روز برسد و از همه نیکوتر و راست تران طریقه است که افراد رمل عرض
نقط طریق را و عقله و اجتماع دیگرها را فرو شمارد و شانزده کان طرح کند
باقی انجا که برسد ان خانه را عدد بر چند که چند است و بعد ازان نظر کند در
امهات یا در بنات چنانکه پیش ازین گفته ام حکم کند و بعضی گفته اند که به بیند
که کدام شکل در شکل عدد امده است عدد او را ابرکیرند و وعده دهند
باب در حکم کردن بجهة دزدیده و درین باب در چند چیز نظر باید
کرد اول که چه چیز است دوم که کجا برده است سیم که چه شخص برده
مذکر یا مونث اشنا یا بیگانه چهارم که کجا نهاده است دور است یا نزدیک

۲۰۶ پنجم باید باز اما آنکه چه چیز است نظر کند در هفتم اگر انسان بود شکل آتشی بود د
آتش دزدی باشد کرده چون زر و نقره و یا چه دیگر ام شکل است اگر شکل
هشتم آتشی بود همین حکم کند و اگر هفتم بادی است چیزی حیوانات مثل چرم
و موی و استخوان و اگر شکلی آبی بود چیزی بود که از آب خیزد مثل مروارید
و نبات و اگر خاکی بود آنچه از زمین خیزد و معدنیات و دیگر تا همه
دارای از طالع توان دانست اما اگر از چه مقام برده است از هر دو
شکل از بلندی و پستی و بدی و نیکی و شرقی و غربی پیدا باید کردن اما
اگر دزد دست چه شخص است تذکیر و تانیث ان از هفتم گوید و صورت
او هم از انجا و بعضی بر طرق سیر نقطه میگویند از ان شکل که نقطه وی منتهی
میشود اما از انچه دزد اشناست یا بیگانه به بیند که صاحب خانه
هفتم در کدام خانه نشسته است از انجا سخن گوید اگر در خانه اول آمده بود
دزد در خانه سایل بود و هم او اشنای او بود اگر در ۲ و ۳ آمده باشد
یاران و خویشان سایل باشند و در چهارم پدر سایل و در پنجم فرزند سایل
و در ششم غلام و کنیزک وی و در هفتم اگر شکل ها ده بود زن وی و
اگر نه بود خصم یا انباز وی و در نهم مسافری کرده باشد و اگر در
دهم بود امرا یا متعلقان او کرده باشند و در یازدهم معشوق و دوستدار
او و در ۱۲ دشمن او و در ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ بر او تا دار بر قیاس
کند به ترتیب هر یکی را بر یکی و اگر در رمل نیامده باشد صاحب عدد
هفتم را طلب کند بر ین قیاس و اگر وی نیز نبود در رمل الجزم نشسته است

وزد

۲۰۷ و دزد دیر رده است اما انکه دانند که قریب است یا بعید بنگرند در خانه ۹ یا ۷ و ۸ و ۹
۵ چه شکل بود نقطهای ایشان را جمله جمع کنند و بطول انشکل دهم قسمت میکنند انچه
خارج قسمت بود همان قدر خانه در میان بود میان خانه سایل و خانه دزد اما اگر
در کدام جانب است از نهم طلبد که بکدام جانب نقلی دارند همان بود اما اگر
نداند که دزد حاضر است یا نه شکل از دایره مذکور بردارند و با هفتم
زنند اگر داخل بود بلی و اگر خارج بود نه و اگر منقلب بود گاهی در شهر بود
و گاهی نه و ثابت متحیر بود اما اگر بدست اید یا نه شکلی از دایره بیرون آرد
و با خانه ۸ زنند اگر داخل بود بلی و اگر خارج بود و نحس نباید و اگر سعد
خارج بود دیر تر یابد و بعضی گفته اند به بینند انشکل که در خانه دوم آمده است
اگر سعد داخل باشد الخبر را باید و اگر نحس خارج بود نه و منقلب و
ثابت چنانکه سزد حکم کند و اگر خواهد که بداند که چند وقت دیگر باید از جدول
هم کور و عده دهد باب ۵ در حال غایب و گریخته و نفعت شده اما حال
غایب از خانه ۷ حکم کند و داخل و خارج و منقلب از احکام کند و بعضی
گفته اند که از خانه ۸ حکم کند و بعضی گفته اند که از ۸ و ۲ و شکلی
بدرارند و از ان حکم کنند و گریخته را از ان شکل در سیم بود نقش
گریخته بود اگر ان شکل در اول نقش بود گریخته سوی مشرق بود
و اگر در ۷ سوی مغرب و در ۱۰ سوی جنوب و در ۱۴ بسوی
شمال و اگر شکل میان اول و چهارم بود بسوی مشرق بود که میل
بشمال دارد و اگر در میان هفتم و دهم بود در جانب مغرب بود که

۲۰۸ میل بخوبت دارد و بعضی برطرق اسیر نقطه بیان کنند اگر شکل غربی بود و خانه
و ان شکل که نقطه جدا نشسته است جنوبی در میان این دو طلبند و باقی جهات
نقش حکم کنند اما انکه او را اکیرند یا زبین که در خانه ۹ شکل داخلست یا نه
و شواهد کدام غالب است داخل بکیرند و باقی را چنانکه سزد حکم کنند او عده
از جدول مذکور دهند باب ۶ در معرفت حامله و احوال او اول بدانند
که حامله است یا نه بنگرند بطالع و پنجم و یازدهم اگر اجتماع و و و
بود حامله بود و اگر نه نبود اما انکه بدانند که نر زاید یا ماده بنگرند که صاحب
خانه پنجم در خانه نر نشسته است یا ماده و از انجا سخن کوید و بنگر که صاحب شکل و خانه
هر دو نر است یا ماده اگر شکل و خانه هر دو نر بود پسر آرد و اگر هر دو
ماده باشند دختر آرد و اگر یکی نر بود و یکی ماده قوتها را بنگرد و سخن کوید
و نری و مادگی خانها را از آن توان دانست که هر شکل که در آنست
که نر است سکن بوشی هم نر باشند و ماده همچنین اما اگر پرسند که حال
حامله چون باشد بنگرد که در خانه ۱۲ چه شکل آمده است اگر نحس بود
دلیل شورش و موت مرگ فرزند بود و اگر شکل سعد بود دلیل سلامتی فرزند
بود اما انکه کدام روز زاید به چند که در خانه اول چه شکلست در روز کدام
از هفته از انجا سخن کوید اما انکه بچند ساعت روز زاید بنگرد بصاحب
طالع که در کدام خانه نشسته است اگر در خانه اول بود بساعت اول
زاید و در دوم به دوم و در سیم بسیم همچنین تا ده از ده خانه اما انکه
بشب زاید یا بروز اگر طالع شکل نر بود بروز زاید و اگر ماده بود

بشب

۲۰۹ بشب زاید اما انکه برج طالع زاید در ۹ بنگرد که چه شکل بود و بکدام کوکب
منسوبست و آن کوکب را خانه کدام برجست همان برج بود اما انکه عمر وی
چند بود بنگرد در شکل ۵ اگر نحس بود چون و در سال مرد و
اگر سعد بود عدد السعد بکیرد و بر چند که در آن خانه چند است و در هفت
ضرب کند انچه حاصل شود چندان سال بزید و بعضی کویند عدد شکل پنجم
بکیرد و عدد شکل ۷ همچنین از ۵ تا ۱۲ عدد شکلهای سعد بکیرد و اگر شکل
۱۴ سعد باشد ان عددها جمع کند و عدد طول ۱۲ قسمت کند انچه برآید
عمر وی چندان سال بود اما اگر یکی پرسد که عمر من چند باقی مانده است
از طالع در کرده خانه ۸ عدد شکلهای نحس و سعد بکیرد و بر طول شکل ۸
قسمت کند انچه بدر آید چندان سال عمر وی باقی بود و اگر سعد بیشتر
بود بخوشی کذراند و نحس بیشتر بنا خوشی باب ۷ در احکام بیماران
اما نفس بیماران از ۶ حکم کند و سعادت و نحوست او و داخل و خارج و
ثابت و منقلب و شواهد و نواظر و هم مزاج چنانکه سزد حکم کند و بکوید اما
اگر در خانه ۶ یا یا یا یا بود و شواهد و نواظر نحس
باشند دلیل نا امیدی بود و الا احتیاط تمام بجای آورد چنانکه قوتهای
دیگر کواهی دهند حکم کند اما بعضی از اهل بر برین طریق حکم کنند که ذکر کرده
میشود و پیش استادان این ضعیف پسندیده است و مؤلف این
کتاب تجربه کرده است و الحال انست که بر قاعده رمل بزنند نقطه فرد
از خانهای فرد بستانند و در شکل پنجم ضرب کنند اگر نه نه طرح کنند باقی را بر

خانها قسمت کند انگاه تیری شود نظر کند کرد انجا نه چه شکل امده است
و چند عدد دارد و طول ان شکل را در عدد انخانه ضرب کند انچه حاصل شود
نظر کند که از کدام حرف از حروف ابجد حاصل میشود پس در شکل
حروف که بر طبق ابجد حاصل کرده شد نظر کنند که کدام خانه است که
الحرف وارد در طبایع الحرف نظر کنند و حکم کند چنانکه در جدول اشارت
کرده میشود و اگر ان حرف طبع سرد و خشک دارد البته بمیرد و اگر طبع گرم و
تر دارد بر وی صحت یابد و اگر گرم و خشک دارد البته حرف نحس بود
اما بعد از رحمت بسیار خلاص یابد و جدول اینست ا ه ط م ف ش ذ حار
یابس ب و ی ن ص ت ض بارد یابس ج ز ک س ق ث
ظ حار رطب د ح ل ع ر خ غ بارد رطب باب ۸ در استخراج
خبایا و دفینه وان دو فصلست فصل اول در استخراج دفینه و اگر
خواهد که بداند که درین صحرا یا درین خانه یا هر جا که بود چیزی هست یا نه در اول
۴ و ۱۰ و ۸ نظر کنند اگر [figure] یا [figure] باید گوید که هست و اگر نباید گوید
که نیست و اگر تحقیق او طلبد استی انرا از ۵ طلب کند و دروغی انرا
از ۹ اما انکه خواهد بدارد که کدام جایگاه معین است بدان اندیشه
رملی بزند و بر انجایگاه موهوم مربعی بکشد چنانکه چهار زاویه او با چهار
جهات عالم راست بود پس از ان میزان که خانه پانزدهم است
بنگرد که با کدام جهت تعلق دارد ان ربع بگیرد و سه ربع دیگر را کند
و باز ان یک ربع را بچهار قسمت کند یعنی مربعی چنانکه گفتیم بر سر او بکشد

واگر سرد و تر دارد مرض طول [illegible] و عاقبت رود

مشرق	جنوب
حالے	حالے
حالے	جای دفینه
شمال	مغرب

و باز رملی بزند و نظر کند تا میزان الضرب با کدام جهت تعلق دارد و همچنان این
عمل میکند تا مقدار یک حلقه کوچک بماند پس از ان عمق میزان الضرب و طول
و عرض ان ببیند که چند است بعد از ان چو کنند تا بر سر دفینه اید و ما این مثال روشن
بیان کنیم تا بر مبتدی اسان شود مثلا رمل زدیم از برای دفینه و الموضع موهوم را
بچهار قسمت کردیم هر بخشی را برابر یک جهت عالم و بعد از ان در میزان نظر کردیم
عقلة امده بود
و عقله منسوب بود بجهت جنوب پس یک
ربع اختیار کردیم
و باقی را رها کردیم باز بران ربع مربعی
کشیدیم و او را بچهار
قسمت متساوی کردیم برین چهار جهات عالم
و باز رملی زدیم این
امد عرض و میزان وی چنانکه دیدیم که [figure] بود و
او شکلی غربست پس باز ان سه ربع دیگر ترک کردیم و ربع غربی که
تعلق دار داختیار کردیم و باز بر سر وی مربعی کشیدیم و این عمل کردیم
این اشکال امد
خانه پانزدهم طلب کردیم
جماعت بود و او
بجنوب تعلق دارد پس باز
ان سه ربع ترک
کردیم و باز بر سر وی مربعی کشیدیم
و همچنین عمل کردیم تا
مقدار دایره حوز دبار امد
باز رملی زدیم این اشکال امد
و باز میزان الضرب طلب کردیم نقره
الداخل بود و او بشمال منسوبست طول
۴ دارد و عرض ۷ و عمق ۴۲ پس
جا هی

گفتیم که ۶ که طول دلالت و ۷ که عرض و ۴۲ که عمق و بر سر دفتین
رسیدیم راست امد و بدلیل طریق صحرایی توان یک حلقه یک اوردن

فصل ۲ در استخراج خبایا چون خواهد که استخراج خبیه کند رمل
بدان نیت بزند و مجموع نقطهاء امهات جمع کند و دوازده دوازده
طرح کند و باقی را قسمت کند انجا که برسد انشکل را بان خانه پانزدهم قسمت
کند و ازین دو شکل یکشکل بر اورد و ازین باب سخن گوییم مثلا چیزی پنهان
کرده بودند و ما خواستیم که ازان چیز خبر دهیم بر این عرض خط کشیدیم اینچنین
و در اوردیم شکلی که قریب بود دلجوان چون ازحت
و نحوه را ✓ را گرفتیم در میزان العرب بود
گواه بر دیم گفتیم که این چیزیست مجوف و در
اندرونش چیزی سیاه هست و از عقل طریق چون
اجتماع بر اهد از اجتماع حکم کردیم برانچه در اندرون ویست گفتیم
معدنی است و دریک که زمانرا بکار اید پس چون امارات از علم ادا
گرفتیم و بعقل رجوع کردیم بقوت حس بدانستیم که این چیز سرمه دان
باشد بگفتیم راست امد و باید که درین باب اگر علی بعلم دارد و مات
ان دانسته در عمل ارد و بعد ازان بقوت عقل حکم کند که بسیار افتد که
علمش دلالت کند و عقلش قاصر اید و دران چنانکه مشهور است لازم
حکم کند و بعضی گفته اند که جوهر خبیه از طالع باید گفتن و رنگ وی
از دوم مزاج او از پنجم و درازی و کوتاهی از شکل دهم و کهنگی و نوی

باب ۹ از طالع و عزیزی و خواری هم از طالع و نسبت وی بعنایت شازدهم
در استخراج اسامی و ان دو فصلست اول در استخراج حروف
اسم چون خواهند که نامی از نامها بیرون ارند نقطهای زوج را از مراتب
اتشی و خاکی تمام اشکال شانزده گانه جمع کنند و دوازده دوازده
طرح کنند باقی که بماند نگاه دارند پس بر قرار اول دیگر قسمت کنند انجا که برسد
نشانی کنند انگاه ازان شکل که نشانی کرده بود اغاز کنند و نقطهای
فرد را از مراتب اتشی و خاکی جمع کنند و همچنان طرح کنند انجا که برسد
نشانی کنند انگاه این دو شکل نشان کرده با شکل طالع جمع کنند و حروف
این سه شکل چنانکه در باب سکن حروف نموده شد بستانند و نام در میان
این حروف بود اگر جمله اشکال دو حرفی بود همه حروف را بگیرد و همچنین
و اگر بعضی یک حرفی و بعضی دو حرفی باشد و غالب دو حرفی بود و
اگر غالب یک حرفی بود تغیر و تبدیل در حروف نباید و چون حروف را
بر طریق مذکور استخراج کرده باشد و خواهد که بداند که نام حیوانست
یا جماد یا نبات نقط شکل اول بشمارد و بقدر عدد ان از ابتدا بشمارد
و انچه از کدام یک از ایشان طرح بود اگر حیوانی بود ان اسم از ان حیوان
باشد و اگر نباتی بود از ان نبات و اگر معدنی باشد نام معدنی
بود و ما این را امثال روشن بیان خواستیم که تا نامی از نامها استخراج
کنیم رملی زدیم برین مثال این اشکال حاصل شد
اگر نقطهای زوج را از مراتب اتشی و

۲۱۴ خاکی جمع کردیم شانزده نقطه حاصل شد از مجموع دوازده طرح کردیم
چهار ماند در شکل چهارم که طریق بود نشانی کردیم باز از خانه چهارم
آغاز کردیم نقطهای فرد را از مراتب آتشی و خاکی و بادی و از اشکال
شانزده گانه طرح کردیم چهارده نقطه بود حروف شکل العکس و طریق
و اجتماع جمع کردیم این حروف ورع س بود چون نظر کردیم
یک حرف غالب بود از دو حرف یکی میبایستیم [illegible] پس این عماند
دع س دوازده طرح کردیم دو ماند در خانه دوم نشانی کردیم و در
خانها که نشان کرده بودیم حروف از اجمع کردیم فصل ۲ در ترکیب
اسم این حروف چون حروف بر قاعده مذکور استخراج کرده شد
و خواهیم که اسمی ترکیب کنیم دایره برکشیم و بعدد حروف او را
منقسم گردانیم اگر حروف پنج بود به پنج قسم کنیم و اگر حروف چهار
چهار کو در صورت ما حروف سه بود و این را به سه قسمت کردیم و مثلثی
را در میان او وضع کردیم و بهر زاویه یک حرف نهادیم و ابتدا
یک حرف کردیم و باز او را با حرف آن دو زاویه ترکیب کردیم
دو بار و باز ابتدا الحرف آن دو زاویه کردیم و او را با آن دو زاویه
دیگر دو بار ترکیب کردیم و باز ابتدا الحرف سیم زاویه کردیم و او را دیگر
با دو حرف آن دو زاویه دیگر دو بار ترکیب کردیم الحسن حاصل
شد دعس دسع عدس علاس سعد سعد چون درین الفاظ
تامل کردیم با خلاف حرکات بر سه بهم دیدیم که مستعملست اول سعد که

۲۱۶ نام ادمیست دیگر سعد که نام داروییست سیم عدس که نام دانه ایست که
بپارسی مرجومک می خوانند و باقی الفاظ ترک کردیم پس خواستیم که این
اسم بدانیم که غرض کدام است چنانکه ذکر رفت نقط نقطه اول از
رمل کرده بودیم بشمردیم و آن نقطه بود در زیرا که العکس بود و بهر خانه که یکی دادیم
بهفتم منتهی شد و ما ورای آن شکل هشتم بود که بعضی ابجد خوانند بکر هشتم داد شکل
جوانیست گفتیم نام ادمیست و اگر شکل هشتم نباتی بودی گفتمی عدس است
یا سعد بگواهی شواهد و بعضی استخراج اسامی بطریق سیر نقط کنند که آن
شکل که نقط شکل پانزدهم بوی منتهی گردد حرف او را بگیرند و حرف خانه
که وی در وست و حرف شکل اول و بر طریق مذکور اسم سازند و حروف
خانه الف که در سکن عدد گفته شد یعنی هر شکل در خانه حرفی دارد باب
اندر احکام که جهات مختلف و این دو فصلست اول در مواریث از چهارم
و هشتم شکلی بود ار دو از این شکل و شکل اول اشکلی بردن اورد و بر سعادت
و نحوست و داخلی و خارجی ان سخن گوید فصل ۲ در مجلس از ۷
و ۱۰ شکلی دراورد اگر سعد داخل بود دلیل خلاص بود و اگر نحس [illegible] و
[illegible] و [illegible] بود محل طره بود و باقی اشکال اخبانچه نزد حکم کنند باب در
جنگ میان دو لشکر بنگرد بر اول و دوم و سیزدهم که تعلق بسایل دارد و ۹
و ۸ و ۱۴ که تعلق بمسئول عنه اگر اشکال ایشان با یکدیگر نظر محبت
دارند خواه از تثلیث و خواه از تسدیس میان ایشان صلح افتد و اگر
نظر عداوت دارند یا از تربیع یا از مقابله میان ایشان جنگ واقع شود

پس ببیند که کدام اشکال قوت دارد و از آن مقابل مسئول عمر از یکی
سوت یا شکنی بود یا مراج باحرف و متابع شواهد و نواظر را اعتبار کنند
و حکم کنند غلبه را الحکس فصل ۴ در بیع و شری اگر پرسند که ببیند که
قماش من درین روی فروخته شود یا نه نظر کنند در طالع گران نفعس
بایع است و دهم از شکل مشتریست اگر درین دو خانه شکل سعد و مقبل
باشد و ۲ و ۱۰ و ۱۱ سعد باشد بیع و شری تمام شود با فایده بسیار
و اگر در بیت المال بایع گران دوم است سعد داخل بود دیرتر فروخته
شود و در بیت مشتری که دوم هفتم است یعنی هشتم سعد خارج بود دیرتر
خریده شود و اگر سعد داخل بود عنقریب خریده شود و اگر درین خانها
نحس بود یا داخل یا خارج اعتبار کنند و حکم بعکس مذکور کنند یکی اگر نحس
خارج افتد در خانه بایع باید که زیان بعز و شد و اگر نحس داخل افتد
در خانه مشتری باید که زیان بجز د و اگر پرسند که چه نوع مردم خواهند خرید
نظر کنند بدلولات شکل هفتم فصل ۵ در امدن باران اگر اول تا دو شکل ابی
باشند در باتر د هم جانب با هم شکلی ابی بود البته باران اید و اگر همه
اول تا دو شکل ابی نباشند مایل الاول تا دو شواهد راجع کنند و حکم بر غالب
کنند و بعضی گفته اند نقطهای شکل ابی بشمارد و در دوازده کان طرح کنند
و باقی قسمت کنند اگر ابی که برسد داخل بود بیاید و اگر خارج بود دیرتر
و وعده ان از جدول الحت ان شکل که بروز تعلق دارد یا هفته فصل ۶
درکرانی و ارزانی اسعار بکیرد ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۱ امهات سازد و تا ما

اشکال را بر انجا با کند پس نگاه کنند در نقطهای عناصر اگر نقطهای ناری و هوایی بر نقطهای
ابی و ترابی غالب بود نرخ گران بود و اگر مغلوب اید ارزان شود و اگر متقابل
ایند متوسط بود باب در نقل از وطن اگر کسی پرسند که مرا درین موضع خوشتر
بود یا موضعی دیگر موضع اول را از چهارم حکم کنند و موضع دوم را از دهم
اگر کوید مرا سفر بهتر بود یا حضر از اول و چهارم یکشکل برارد و از اول و دهم
یکشکل و حکم کنند که کدام بهتر است و اگر خواهد از اول و نهم یکشکل برارد و
بدان حکم کند باب در تحصیل علم و جواب دو این هر دو را از نهم
حکم کنند و شکل علم را از دوم و دهم یکشکل برارد و از ان حکم کنند و بیع
و شری را از ۸ و ۱۲ و حبس را از ۴ و ۶ و ۱۲ حکم کنند باب در سفر
اگر پرسند که بسفر خواهد شد یا نه بنگرد در طالع و ۱۳ و ۹ اگر شکلی
خارج بود البته سفر واقع شود و بنگرد که ازین اشکال کدام بقوت ترند
حکم کنند که ان وقت شود و اگر پرسند که سفر از کدام جانب شود از جهة
شکل هفتم جواب گوید و اگر پرسد که درین سفر منفعت بود یا نه از هفتم جواب
دهد باب در گریخته از ۷ طلب کنند و جهت وی از طریق و قبض الخارج
و ببیند که خانهای ایشان بکدام جهت تعلق دارد و اگر ایشان را نیابد
خانهای ما هم مراحان ایشان ببیند و انکس که زنی ایشان رفته است از
طالع ۸ و ۳ حکم کنند و قوت ابها و ابها ببیند و صحت و سلامت غایب
داد امدن و نا امدن از هفتم ببیند و دل او از هشتم و شدن نکاح و
ناشدن و سازکاری و ناسازکاری هم بطریق غایب حکم کنند و ما این

۲۱۹ کتاب را بدین جایگاه ختم کردیم والعلم عند الله ولا یعلم الغیب الا الله
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما
شاء والله بکل شیء علیم خاتمه عقلا بر ممارست این علم باید که نظر بر گمارند
در ابواب مذکوره و مقالات اول را بتمامت یاد گیرند که گفته اند اذا
لم تکن حافظا واعیا فجمعک للکتب لا ینفع و بعد از یاد گرفتن آن مدتی
مدید امتحان کنند و بنفس خود را مهذب کرده اند هیچ چیز پوشیده نماند
و چون عمل راست و حکم موافق افتد از اثر فیض هدایت الهی
چنند و اگر خطایی یا خللی افتد از اهمال شرطی از شروط مذکوره
داند والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب فی
شهر ربیع الثانی سنه ۹۰



استان اشیا منسوب بکواکب

قمر عطارد زهره شمس

سن طفولیت · پیش از بلوغ · سن بعد از بلوغ · سن دروس



مریخ مشتری زحل

اوایل دور · سن کهولت · سن پیری

فصل اگر پرسنده راه هیئت یا ز چون رمل کشیده باشد شکل ۳ با ۳ ضرب کند و شکلی بیرون آورد و باز با شکل ۱۵ ضرب کند اگر ۷ یا ۶ یا ۸ بیرون آید دراه ناامنست و چون سوای اینها بیرون آید بیاری فیروزی با قافله بزرگ منوجه شود

صفت لحیان و منسوبات او ۱۲

بعد ازان وصف دلپذیر کنم | وصف اشکال بی نظیر کنم
بدهم شرح صورت اشکال | باز گویم بهش تو احوال
فرد و سه روح شکل لحیانست | دانشش بر حکیم اعیانست
صاحب خانه نخست بود | ضاحک و نیک طبع و حب بود
در دوم خانه عدد دارد | هیچ خاطر از دنیا زارد
برج او قوس کوکبش برجیس | در دو شبرن و سعد دان و نفیس
شرقی و معدنی و ناری دان | او هم جای کامگاری دان
گرم و خشک و بر همه چون دینار | با ثبات و سریع در همه کار
الف آمد بجا ز او ل | ف بهشتم در از حروف جل
بخشنده مزاجش از تعظیم | در ششم خانه زاد مرد حکیم

صفت قبض الداخل و منسوبات او ۲

زوج و فردی و زوج فرد کر | قبض داخل بود باسم صور
بیت ثانی مقام او باشد | لذت و عیش کام او باشد
برج او شیر و کوکبش خورشید | گرم و ز سعدها ده است و سفید

[illegible]

خاکی است و جنوبی و کانی | طبع شیرین نقل ... دانی
چون در اول بود ز روی قیاس | رو گیتی مزاج شناس
عددش در هم چل و پنج است | عاقل و زیرک و سخن سنج است
کی ظ حرف او شناس حکیم | در ده و یک نقول مرد حکیم
موضعش را ضرب و بازار است | او ز وامات خلق را آید کار است
ور ز انسان دلیل خواهی جست | ز اهل تجار و سوق دان ...
قامت او میانه و فاخر | دار داز مرجب دی الاخر
در جش از فلک دوره دوان | در همه کارها ورازه دان

صفت قبض الخارج و منسوبات او ۳

صفت قبض داخل از مهر | با تو من گفتم ای بچهره چو مهر
قبض خارج بعکس آن باشد | این چو جسم است و آن چو جان باشد
در سیم خانه دان مقام او را | هست مریخ کینه کام او را
برج او بره کوکبش راس است | شوم و نر گرم و خشک و هم نحس است
شرقی و معدنی و تیره به رنگ | ناری و تلخ و بی ثبات و درنگ
حرف او غین و لام از تمکین | وردش استاد و ده و دو یقین
عدد او بجا ز ده و چهار | صد و پنج آمد از طریق شمار
در بیامن بیابش پس ازان | جنب شنبه بش مزاج مدان

صفت ... و منسوبات او ۴

بشنو از من تو ای یگانه حر | سخن نغز آب دار چو در

۲۲۲

انکه در علم رمل بود استاد / او جماعت چهار زوج نهاد

صاحب خانه چهارم اوست / طالب عیش و لهو هر دم اوست

برج او سنبله است و کوکب تیر / نحس و سعد اندر مزاج پذیر

ممتزج خاکیست و بس کافی / مسکنش سوق و جای دبرانی

نزد او ده برنگ بو قلمون / در نهادش [illegible]

سرد و خشک و جنوبی و شورست / وز همه شکلها بدو دور است

در سیم دان از مزاجش از تقدیر / چارشنبه بقول مردم اهل [illegible]

در ده و سه حروف دارد میم / هست از آن دبیر و مرد حکیم

عدد او بخانه دو و پنج / نوصد و بیست دان مجوز غم و رنج

قامتش نه بلند و نه کوتاه / نیست جز ربیع اول [illegible]

سی درج زان اوست از افلاک / قسمت زانست دان ز خالی پاک

هست این صفت فرح و منسوبات او برج ۵

صورت کوسج انکه بود استاد / فرد با فرد و زوج و فرد نهاد

خانه بخشش مقام بود / سعد و نر طالب و تمام بود

بادی و غربیست و حیوانی / نیست در ذات او پریشانی

برج میزان و کوکبش ناهید / کر ورا او برنگ زرد و سفید

عدد او بخانه اول / جز یکی نیست از حروف جمل

در دوم خانه روز جمعه مرح / دار دان خواجه [illegible] منجح

در نهم خانه حرف او [illegible] / طا و دالست بشنو این ز معین

۲۲۳

هست این صفت عقرب و منسوباتش برج ۶

فرد و دو زوج و فرد ای سرور / عقرب دان بخلاف این [illegible]

نیست جز نیست سادس اوز جای / نحس و بد اصل باشد و غدار

برج او دلو و کوکبش کیوان / سرد و خشک و جنوبست [illegible]

خاک او کا بیست در رنگ سیاه / روز طبعش [illegible] قدش کوتاه

عددش در دهم کن تقسیم / پنجه و پنج داد مرد حکیم

حرف او نون شناس در ده و جا / از ره وضع با طریق شمار

پس مزاجش بخانه پنجم / روز شنبه رسید از انجم

جای او گور و مبرز و کنده / هست ز انسان حال و خر بنده

صورت او کر [illegible] و جنگ آور / پیشش پس بزرگ اگر کوچک

در جانش [illegible] بیست و یکست / اندرین قسم مرتاح شکست

در ازل کاه قسمتش یزدان / داده ش از ابهام مشعیان

در صفت انکیس و منسوبات او برج ۷

ای خجسته خصال خوب سیر / بشنو شرح و وصف شکل دگر

چون ببینی سر زوج و فرد دگر / نام انکیس نام او مشهر

خانه

هست این صفت حمره و منسوباتش برج ۸

ای برادر زروی عقل و قیاس / زوج و فرد و دو زوج حمره شناس

بت نشیم جای او باشد / کینه و جنگ رای او باشد

برج او بره کوکبش بهرام / تر و گرم و سرخ [illegible] مدام

[illegible]

بادی و نزدیت و چو انی | ثابت و شور و نحس تا دانی
هست دهمینش مزاج و عدد | کاف و حا و رسه شنبه ای بخرد
حرف او قاف و جیم از نقد پر | در سیم فارزدا در مرد دبیر
مکنش جای حرب و آتش گاه | هست از انسان لشکری و سپاه
قامت او دراز در اقوال | هست هشتش ز ماهها شوال
انکه در [illegible] ل استاد است | بست و هشت از درج وزاد ادا است

باشد صفت پاضی و منسوبات اش ۹

چون شنیدی صفات حمره تمام | عکس از اپاضی خوان تو بنام
هست جزیت تا سبع اورا جای | سعد و ماده است در نه بیرون را ای
سرطان برج و کوکبش قمر است | هردو ای بقول معتبر است
هست سور و ترس سفید برنگ | بس بنالی و کرد و ثابت و سنگ

صفت نصرة الخارج و منسوبات او ۱۰

نصرة خارج انکه استاد است | فرد و فرد و دو زوج بنهاد است
بیت عاشر ورا مقام بود | کار را جمله زو نظام بود
کوکبش آفتاب و برجش شیر | هست در شغلها همیشه دلیر
مشرقی و نرست و ناری و زرد | معدنی گرم و خشک و تیره بخورد
چون شنیدی به بیت اول در | روز یکشنبه مزاج شمر
در ششم خارج خوبی دارد | که در و حرف واو دالی دارد
در ده و ششم چو باشد ای بخرد | جز صد و سی و شش مرا اشش عدد

در صفاتش سخن فراوان است | مکنش جای قصر سلطان است
خوب روی و بچشم شهلا یست | چار سوی و تمام بالا یست
هست از انسان امیر و خواجه و شاه | در شهور رشس صفر شناس تو ماه

صفت نصرة الداخل و منسوبات او ۱۱

نصرة الداخل ای گزین انام | عکس آن دان بقول این نظام
جشاد خار ز دواهد و یک | سعد و ما دست و مرد و … شک
برج او حوت و کوکبش برجیس | زرد و کرد و شمالیست و نفیس
آبیست و نباتی و شیرین | بشنو این نا کوبهت پس از این

صفت عتبة الخارج و منسوبات او ۱۲

هست سه فرد و زوج ای سرور | عتبة الخارج او … صور
ده و دو از بیوت دار و بیست | کذب و مکر و نفاق کار ویست
برج او جدی و کوکبش ذنب است | وانده و جنگ و فتنه و تعب است
نر و نحس است و شرقی و ناری | معدنی تلخ و تیره و تاری
گرم و خشک و دراز پر فن دان | در دوم حی بهمه جس خی دان
شب شنبه مزاج او باشد | عاقلان را ازو نکو باشد
در ششم بیست و یک عدد دارد | بنود کس که زو نیاز آرد
صورت او کریه و کوچک سر | هست از انسان ذلیل … انکر
گرد چشم و دراز بالا یست | واره کوهی سفید و خود را یست
موضعش رود خانه و جا است | رجب از ماهها ورا است

صفت لحیان و منسوبات او ۱۳

فرد و زوج و دو فرد اندر پس — جز نقی الخرش ندانند کس

درده و سه مقام دارد او — سوزش و جنگ کام دارد او

عنصرش برج او و کوکبش بهرام — ابهت و بوت ... خود کام ترش

صفت عتبة الداخل و منسوبات او ۱۴

زوج و سه فرد بشنو ای عاقل — بنود جز که عتبة الداخل

صاحب خانه ده و چار است — باده و سعد و خوب کردار است

برج او ثور و کوکبش زهره — هست با دف و غزل و شهره

گرم و ترم و دراز و جیوانی — چرب و شیرین بطعم تا دانی

در دوم خانه زور جمع مزاج — منس است اندرین فن مسیح

عددش شش بود به بیت سیم — زاوش حرف او بدست در هفتم

موضعش بوستان با اشجار — هست از ان نشان گلزار

گرد روی و دراز بالایست — خوب خلق و بچشم شهلاییست

گرچه اوصاف او مطول شد — ماه او را ربیع الاول شد

صفت اجتماع و منسوبات او ۱۵

صورت اجتماع از استاد — زوج و دو فرد و زوج دارم یاد

بیت او خانه ده و پنج است — کار او راحت اگر رنج است

برج جوزا و کوکبش تیر است — گاه چون کمان و گه تیر است

ممتزج سعد و نحس و باده و بر — باشد او هر زمان بنوع دگر

بادی

بادی و عرصه جهت و جوانی — چارسوی و نقش تا دانی

چارشنبه مزاج او لطف دو — دکه بیم جایهای بزرگ پنهان

درده و یک چو پایه او تکیه — عددش هفت و هشتش بود دقیق

درده و پنج حرف حسین دارد — دل کهی هست و دیگر همین دارد قامت

صفت طریق و منسوبات او ۱۹

چون ز پی چهار فرد ای دوست — دانکه گر شکل طریق و خانه او ست

درده و شش وطن بود او را — سعد و خلق حسن بود او را

برج خرچنگ و کوکبش قمر است — شور و ماه کبود و سرد و تر است

ابهت و نسال از اقوال — جهت و بهاس طویل و شمال

در چهارم مزاج روز قمر — دارد از قول ابن مینای سر

عددش درده و سه مرد حکیم — نود و یک نهاده از تقسیم

درده و شش حروف او عین است — در همه خانها از روزین است

موضعش شاهراه از انسان — راه داران شناس و بس بکان

قامت او دراز و گیسون مو یا — بذله گوی و صحب و خندان روی

بیست باشش که گرماه حرام — سه صفات طریق جمله تمام

صفت منسوبات شانزده خانه رمل

صفت شکلهای رمل تمام — چون بگفتم بیان مکان تمام

شرح احوال خانه باید گفت — دردانش تمام باید سفت

رمل را شانزده بود خانه — بیست کذب اندرین و افسانه

[illegible]

اولین خانه نزن تو جانست | دوم اموال رزق و اخوانست
نقل نزد یک و حال اخوان | این دو را هم از سیم میدان
چار چون خانه ضیاع و عقار | ان اب و مقام و کنج شمار
پنجم از ان فرزند اخبارست | جز نیاز و عشق و دلبند نیست

صفت ضمیر بردن اوردن

بار خدای مرغ عالم افلاک | بر پر از اشیان مرکز خاک
سوی روح القدس پناه طلب | اندر ان خانقاه راه طلب
هر چه ان بر گویدت ان کن | حکم او را بجان تو فرمان کن
راز هایی که هست پوشیده | چون بپرسند ازین سپیده
هم اشکار فرق مردم کن | خاک در چشم چرخ و انجم کن
تا گر اید کسی برت بسوال | تو باز بر گوی صورت حال
هر چه او در پوشیده و پنهان | یک بیک را بر کنی تو عیان
اندرین ره طریقها باشد | بر شمارم گرت رضا باشد

طریق اول

چون زدی رمل خانها بتمام | بنهادی بکان بکان بنظام
بنگر تا در اول از اشکال | صورت کیست ای خجسته خصال
خانه او کجاست و ان کیست | سعد یا نحس یا ضعیف و قویست
نبود جز ضمیر سایل ان | شود از شکل و خانه حاصل ان

طریق دوم

اول از امهات از بستان | ور نبات اخرای خجسته جوان
زان دو یک شکل کا صل تو | پس از ان کو ضمیر سایل تو

طریق سیوم

رو میانه الطریقه دیگر است | وان بتر دیک عقل معتبرست

طریق چهارم

خاک قاضی و طالب تا ... | وانچ شکل خانه طالب
کوش کن تا کی بر تو عرضه کنم | اتش پنجم است و اب دهم
اتش امهات و اب نبات | بستان و بر تکمیل طامات
اخرستم و دوازدهم | واب مطلوب و نار شانزدهم
پس ازین چار شکل غیر یکی | دو برون ار ازان دو بر یکی
بنگر تا کجا شود موجود | ان حصول کانذر و بود مقصود
ور بباشد بر ان صورت | دور کن از دلت غم و حسرت
دانکه از خانست و دور دیده | یا ز رازی که هست پوشیده

در احکام خانه اول و دوم

هر جا ای رفیق خوش رفتار | قفل از درج منطقت بردار
مریم عقل را مسیح بزای | دگران ابکم و فصیح تو بی
سخن اغاز کن زبان بگشای | چو هر درج دانشت بنمای
چون شدی واقف از نبوت دیگر | سوی احکام بوی کلی ترو دیر
هر کس از نفس تو دسوال کند | یا ز بهر حصول مال کند

بنگر تا در اول [illegible] ثانی — هست از اشکال سعد و نور اختی
گر بود حکم بر سلامت کن — ور بود نحس و ملامت کن
ور بپرسد گر از من حاصل — از چه رو می‌شود مشو غافل
بنگر سوی اشکال بیت المال — تا کی باز می‌شود احوال

در احکام خانهٔ سیوم و چهارم

ور سؤال از برادر و خواهر — باشد و از ضیاع و جد و پدر
بنگر سوی ثالث و رابع — حکم آن دان چو ثانی و طالع
گر بود شکلهای سعد درو — هم احوالشان خوش است و نکو
ور بود نحس بشکلی تو بدان — هر کس بجواب و بجد دان
ور بپرسد برادر و فرزند — دارد و شی بلکه باشدش پیوند
بنگر سوی خانهٔ هفتم — پس بشکلی که باشد او بنهم
گر در آن شکل داخل و اصلیست — گو که فرزندیست و آن نسلیست
انگر این هر دو هفتم و پنجم — باشد از مشتری ز بیت سیم
ور ز اسباب پرسد و ز پدر — حکمش از جای است ای جهتد
بنهادات حکم آن میکن — ور بنیابی از آن کران میکن
دیگر احوالها برین منوال — حکم میکن بماه و هفته و سال

در احکام خانهٔ پنجم و ششم

ور ز فرزند پرسد و ز عبید — با تو گویند معین چنانکه شنید
حکم این دو ز پنجم و ششم است — هر که عاقل بود درو نه کم است

طالع

گاه در بیت ثالث و رابع — با تو گفتم ز تاسع و سابع
پدر او ز دان عمل میکن — هر دو احکام را بدل میکن
ور بپرسد که بنده‌ام بیمار — هست نیکو بشود [illegible] بکار
بنگر در بیوت رمل نکو — تا چه از اشکال غلبه کرده درو

در احکام خانهٔ هفتم و هشتم

ور ز زن دوست و زن و انبار — پرسد او یا ز خوف مرگ بیمار
سوی هفتم نظر کن و هشتم — تا در احکامها نگردی گم
گر سؤال از برای زن دارد — بنگر تا در آن چه فن دارد
گر جوانی و پیریش پرسد — یا غنا و فقیریش پرسد
شکل هفتم اگر جوان باشد — بیقین دان که زن همان باشد
ور بود پیر زن بود هم پیر — شرح از اکنون کنم تقریر
نقی الخد جوان و اندک سال — هست کوذب حال و جمال
کوسج و حمره قاصت و جوال — بفره الداخل و باخض همان
ثابت و قبض خارج آمد پیر — شکل انکیس و عقل فی تر و پیر
دگر اشکالها میان شناسی — وانکه جز این بود فنا زشناس
پس بنا حق نظر کن اندر سال — تا چه شکلست اندرو ز اشکال
سعد باشد غنی و نحس فقیر — یاد گیر این سخن ز من تقصیر

در حکم دزد و دزدیده

ور بپرسد ز دزد و دزدیده — بشنو از من نوای پسندیده

صورت دزد ار از هفتم جوی … دخل و خرجش دگر ز هفتم گوی
فارد و چار و را ابل … نور چارم شناس و از ده و یک
ور برسد گر دزد ست شهر … یا ز بر گوی ای ایا نگاه دهر
بنگر سوی عاشر و رابع … تا چه شکل اندر آنی نکو طالع

در احکام مرگ و خوف و خطر

باز اگر پرسدت ز خوف و خطر … یا ز میراث و مرگ ای بهنر
سوی هشتم نگاه باید کرد … حکم از آن جایگاه باید کرد
گر در و شکل سعد و رو عاقبت … بنش خوف گرچه میراثست
سبب مرگ اگر بپرسد راست … ان ز نیکو ار نشیبش روا است
حکم میراث حکم از و باشد … سعد و نحس و بد و نکو باشد
ور چه پرسد بدین نمط احکام … تو همین گو بقول این نظام

در احکام خانه نهم و دهم

از سفر گر بپرسد و ز عمل … بشنو این تا نگویمت بمحل
سوی تاسع نظر کن و عاشر … تا نشوی بر سخن مکرف در
اول او برسد از حرکت و راه … گر نشود یا ز کن نکو نگاه
گر بطالع در و بجهت سیوم … شکل خارج شنیدش بد هم
آن سفر نیکی بر اید زود … نحس با خوف و سعد با مقصود
باز اگر پرسد او ز شغل و عمل … تا نداری تو این سخن مهمل
ضرب کن شکل عاشر و ثانی … پس از آن حکم کن با معانی

گر بود

گر بود شکل داخل و مسعود … رود و حاصل شود همه مقصود
ور بود خارج و بد و منحوس … ماند اندر بلاد [illegible] محبوس
ور بپرسد گر [illegible] دو کار کدام … به بود تا [illegible] آن بنظام
سوی رابع نظر کن و عاشر … سعد و نحسش بدان و پس ناظر

در احکام خانه یازدهم و دوازدهم

ور ز امید پرسد و دشمن … شرح این را بشنو تو از من
در ده و یک نظر کن و ده و دو … تا چه شکلست اندرین هر دو
هست اگر شکل سعد و با قوت … حکم بر نیکوی کن و شوکت
ور بود نحس با ضعیف و تباه … بهر حکم اندران مکن تو نگاه
ور بپرسد که زو شوم غالب … ایرا ز من بر بین تو ای طالب
سوی طالع نظر کن و ده و دو … تا کدام است غالب از هر دو
قوت و خطاهر کر بیش بود … غالب آن بر عدوی خویش بود
ور بپرسد عدوی من چند است … ان ز نکر ارش ای خردمند است
شکل ثانی عشر اگر سه و چار … هست دشمن بود همان مقدار
ور بپرسد زشان محبوبش … بنگر تا که جیست مطلوبش
گر ز خال علامتش پرسد … یا ز بالا و قامتش پرسد
بنگر سوی شکل چارم و دوست … تا کجا باشد او بدست و نکوست
سعد خالست و نحس زخم شناس … تا بدانی نشانها بقیاس
حکم کن سال دم بدین ترتیب

۲۳ م

در احکام مطلق رمل

اول وسیزده بزن بر هم — بعد ازان چارم وچارده هم
یازده ضرب کن تو با ده وشش — اجتماعش تمام شد بر خس
هفتم شکل و چارده با — درده هم ضرب کن عواقب آن

دربیان منسوبات اشکال با عف

بیت اول دلیل سر باشد — کر در و سر کاه سر باشد
بیت ثانی دلیل کردن دان — ثالثش دوش شکم ون دان
دستها پس زبیت چارم جوی — کمر و پهلو شش زپنجم کوی
ششمش ناف مقعدش سر ه — هشتمش اسس ای شهره
هر دو زانو تو بشکل ز نهم — حکم کن همچو ساق ز دهم
از ده ویک شناس کعب مدام — چون قدم از دهم دوزده تمام
صفت شکلها زبیت نخست — تا باخر چنین بود بدرست
وان دکر چار شکل ای عاقل — حکم او تا دان مشو غافل

دربیان صدق وکذب

کر ندانی تو صدق وکذب صوا — بشنو تا بکویمت یکسر
صادق آن شکل باشد ای دانا — که بود در خطوی از خط
ور نباشد دران بود کاذب — نیست جز این که کفت غارب

زانکه بنا در رمل است جز ان



عدد اصلش ار تو میدانی — حل کنم بر توان باسانی
جلها نها بدین منوال — باشد ای خواجه حمیده خصال
بعد ازان خانه تا به بیت عدد — بشماری یکان یکان بخرد
ابجد باشند تمام دار نگاه — فوق ها بر فزا وتحت بکاه
وین زاعداد خانه باید کاست — بهرا فزو زرا انکه کفتم راست
ابجد حاصل شود ازین اعمال — حکم سایل بد دعلی الاجمال
بهر ضبط حساب واسانی — جد ولی بیت رغیه تا دانی
نار زباد یازده بحساب — چارده اب وشانزده چو تراب
کر نداری تو این سخن مهمل — مشکل رمل کرد دت همه حل

بهر علم رمل هست اسرار
تو را جمله میکنی اظهار
تمت فی اول شهر ربیع الاول
سنه ۹۵۷





۲۲۷

۲۳۶۸

۱۱۸

عدد اهل بربع وقوع اشکال مذکوره در چهاردهم

۸	۶	۱۴	۷۰	۱۳	۵۰	۸۰	۹	۷۰	۱۹	۲۲	[illegible]	۲۳
۱۱	۷	۱۳										